

تفسیری بر

روایت زن سامری

تفسیری بر

روایت زن سامری

(یوحنا ۴ : ۲-۴۴)

فهرست

۵	مقدمه
۷	ساختار متن
۱۲	تفسیری از پدران کلیسا
۱۴	مسیح آب زنده
۵۱	آیا تو مسیح هستی؟
۶۳	الهام، نیایش واقعی
۷۴	اعمال پدر
۹۰	مأموریت ما امروز در کلیسا چیست؟

در تدوین کتاب حاضر از کتب زیر استفاده شده است :

مقدمه

بحث ما در خصوص ملاقات مسیح با زن سامری است که شرح آن در میان اناجیل چهارگانه تنها در انجیل چهارم، یعنی انجیل یوحنا به رشته تحریر در آمده است. بحث در این خصوص با توجه به متون عهد قدیم خواهد بود و مقاله ای که در اکتبر ۱۹۹۶ در مجله نوین الهیات منتشر شده است به عنوان مأخذ مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

- J.L.SKA; Jésus et la Samaritaine : Utilité de l'Ancien Testament -

Nouvelle Revue Théologique-October 1996.

- J.M. POFFET - "Jésus et la Samaritaine" - Cahiers Evangile -

Supplément n°93.

- Xavier-Léon Dufour - Lecture de l'Evangile selon Jean - Edition du

Seuil, Paris, 1996.

مقدمه این بحث را ابتدا با چند سؤال آغاز می کنیم:

در انجیل یوحنا، مسیح در پاسخ به درخواست آن زن سامری که از وی آب می خواهد، می گوید: «برو شوهرت را صدا کن و بیا» (۱۶:۴). اما این پاسخ مسیح چه ربطی به درخواست زن سامری داشته است؟ چرا مسیح به زن سامری، آب حیاتی را که به سوی زندگی ابدی جاری است و می جوشد پیشنهاد می کند؟ (۱۴:۴) و این زن آن را می پذیرد؟ آیا برای این است که دوباره برای بردن آب بر سرچاه نیاید و زحمت نکشد؟ (۱۵:۴) چرا مسیح در جواب از او می خواهد که شوهرش را صدا کند؟ و ظاهراً اشکالات دیگری نیز در این متن، از لحاظ ادبی و شیوه نگارش وجود دارند. مثلاً چرا این زن آنگاه که می خواهد درباره گذشته و شوهرانش صحبت کند، ناگهان موضوع را عوض می کند و جمله ای می گوید که ظاهراً هیچ ربطی با موضوع قبلی ندارد؟ به طور مثال در آیه ۲۰: «شما می گویند که باید در اورشلیم عبادت نمود؟»، که ظاهراً این موضوع هیچ ربطی به موضوع قبلی ندارد و یا موردی دیگر: وقتی که شاگردان از شهر باز می گردند، موضوع دیگری مطرح می شود، غذا خوردن! آنها می بینند که مسیح با یک زن تنها در حال گفتگو است ولی جرأت سؤال در این باره را ندارند (۲۷:۴) و بعد موضوع کاملاً تغییر می کند: غذا و موسم درو و برزگر و... پس طرح این متن چگونه است؟ به قول برخی

طرح این داستان در انجیل ساختگی است. البته متخصصین این تضادها و سؤالات را بررسی کرده و دو فرض برای آنها یافته اند:

فرض اول: این متن چند بار نوشته شده و در چند مرحله تدوین شده است. در این فرض نه فقط این متن در چندین مرحله نوشته شده، بلکه چندین نفر نیز در آن دست برده اند. بنابراین می بینیم که برخی جملات ظاهراً ارتباطی با جملات قبلی ندارند.

فرض دوم: در زمان نوشته شدن انجیل یوحنا سطوح مختلفی از درک خواندن و فهمیدن متن، مد نظر بوده است. وقتی که در این متن ظاهراً موضوع عوض می شود، بدین معنا است که دعوت می شویم در آن بیشتر تعمق کنیم. اما از لحاظ شیوه نگارش متن باید گفت، بسیار روشن است که در روایت زن سامری، کسی وجود دارد که دائماً مرکز توجه است و آن عیسی است که از ابتدا تا انتها در صحنه است. روایت تنها با عیسی و بر سر چاه آغاز می شود و با عیسی و همه سامریان گردهم خاتمه می پذیرد. علاوه بر این، در حکایت زن سامری، بر این سؤال تعمق می شود که عیسی کیست؟ زن سامری عیسی را چگونه می بیند؟

در مرحله اول او را به عنوان مردی یهودی می بیند:

«چگونه تو که یهود هستی از من آب می خواهی و حال آنکه زن سامری می باشم؟» (۹:۴)

مرحله دوم: «آیا تو بزرگتر از یعقوب هستی؟» (۱۲:۴)

مرحله سوم: «آیا تو نبی هستی؟» (۱۹:۴)

مرحله چهارم: «آیا او مسیح است؟» (۲۶:۴)

مرحله پنجم: اعلام می شود که او نه فقط نجات دهنده عالم، بلکه مسیح و نجات دهنده اسرائیل است (۴۲:۴).

بنابراین داستان از گفتگو با مردی یهودی آغاز می شود و سپس تا مسیح و نجات دهنده عالم پیش می رود که این خود، روندی بر شناخت عیسی است. اما در مقایسه با حکایت شفای کور مادر زاد که در باب نهم یوحنا آمده است، می بینیم که در داستان زن سامری، ارتباطی محکم میان قسمت‌های مختلف این متن وجود دارد، در حالی که فکر می کردیم این متن ساختگی است! در واقع باید گفت که این متن تعمقی ژرف بر شخص مسیح است و از این رو ارتباطی عمیق میان قسمت‌های مختلف آن دیده می شود. اما سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا حکایت زن سامری، ما را فقط به تعمق عمیق تر بر شخص مسیح دعوت می کند یا یک بحث الهیاتی است که یوحنا در انجیل خود به آن اشاره کرده، بدون اینکه به اتفاقات بیان شده در متن اهمیتی داده شود؟ یا اینکه با در نظر گرفتن عهد قدیم، هر مرحله از این متن دارای معنای خاصی است؟

برای پاسخ به این سؤالات، ابتدا باید ساختار متن را در نظر بگیریم:

ساختار متن

«ساعت ششم بود»

چرا ساعت ششم؟ یادآوری می کنم که مسیح در طول دوران خدمت خود، میان یهودیه و جلیل در سفر بود. همه یهودیانی که از اورشلیم به جلیل می رفتند سامره را از طریق رود اردن دور می زدند زیرا نمی خواستند از این سرزمین عبور کنند. وقتی که یوحنا می گوید عیسی باید از آنجا عبور کند، این سؤال مطرح می شود که چرا باید اینگونه می شد؟ بنابراین مسیح در این سفر به استان سامره یعنی سرزمینی بیگانه می رسد، مکانی که یهودیان آن را ناپاک و نجس می دانستند. مسیح خسته شده و کنار چاه می نشیند (۶:۴). او کنار چاه روی زمین نشسته بود، چون در آن زمان به دور چاه دیوار نمی کشیدند و دور تا دور چاه سنگهای بزرگ می گذاشتند و آب را با کمک شتر بیرون

می کشیدند، بدین ترتیب که طنابی بلند را به شتر می بستند و حیوان راه می رفت و سطل یا دلو را از چاه بالا می کشید. بنابراین مسیح روی چیزی ننشسته بود، بلکه روی زمین نزد چاه دراز کشیده بود. اما اگر از متون عهد قدیم خوب آگاه باشید، وقتی شخصی یهودی در کشوری بیگانه به چاهی می رسد و نزد آن می نشیند، نشان دهنده طرح مسایل زیادی است. مثلاً به کتاب آفرینش باب ۲۴ رجوع کنیم که متنی بسیار مهم است و پدران کلیسا آن را با حکایت زن سامری مقایسه نموده اند. ولی مطلب در کتاب آفرینش چیست؟ ابراهیم خادم خود را روانه می کند تا زنی برای پسرش پیدا کند، البته در جایی دور، در موطن اصلی خود. در ادامه، خادم ابراهیم بر سر چاه می آید و برای اینکه نشانه ای از اراده خدا را داشته باشد می گوید: «باشد که آن زنی که می آید اول به من آب بدهد و... بعد به شترهایم، همان زنی باشد که تو یهوه برای اسحاق انتخاب کرده باشی». دختر آمد و به او آب داد (چون درخواست کرده بود) نه تنها به او بلکه به شترهایش و سپس با شتاب به خانه خود برگشت تا جریان را بگوید. بعد خود خادم هم رفت و با آن ها صحبت کرد و سپس والدین او پذیرفتند که این حقیقتاً از خداست. آنگاه خادم و رفقه و ملازمان با هم رفتند و اسحاق را باز هم سرچاه پیدا کردند. پدران کلیسا درباره معنای این روایت و ارتباط آن با مسیح بسیار تعمق کرده اند. البته دو متن دیگر هم داریم که درباره همین موضوع است. در کتاب آفرینش باب ۱-۲۹: ۱۴ وقتی یعقوب از نزد عیسو یعنی از سرزمین موعود گریخت و به سرزمین بیگانه رسید، در آنجا نیز، چاه و موضوع ملاقات با یک دختر یعنی راحیل مطرح است. یعقوب به مواشی آب می دهد و سپس آن ها نزد پدر دختر می روند و بعد... با یعقوب ازدواج می کند. باز به این نکات توجه کنیم: چاه، ملاقات با زن، رفتن نزد پدر و ازدواج.

در خروج باب ۲، آیات ۱۵-۲۲، باز هم همین موضوع دیده می شود: موسی از مصر فرار می کند زیرا که یک نفر مصری را به قتل می رساند و به کشور مادیان می رسد، در آنجا بر سرچاه می آید و آب می خواهد و سپس به احشام

آب می دهد، نزد رعوییل پدر دختر می رود و با یکی از هفت دختری که بر سر چاه با او ملاقات کرده اند، ازدواج می کند. پس نزد چاه رفتن در سرزمین بیگانه و آب خواستن و آب دادن و ملاقات با زنها و... مطلبی تکراری است. «اوريجن» می گوید که پاتریاک ها همیشه چاه می کنند و می افزایند که تمامی کتاب مقدس از چاه به چاه دیگر رفتن است تا اینکه به چاهی برسیم که مسیح کنار آن نشسته و استراحت می کند تا اینکه زنی سامری نزد او می آید.

اگرچه ملاقات عیسی با زن سامری، ملاقات خادم ابراهیم با رفقه، ملاقات یعقوب با راحیل، ملاقات موسی با صفوره از جهاتی با هم شباهت دارند، ولی در این سه متن یا در واقع چهار متن (با در نظر گرفتن متن یوحنا)، نکته مهم آن است که همگی این متون به یک شکل آغاز می شوند: مسافرت شخصی به سوی سرزمینی بیگانه، که در حین این سفر به سرچاه می رسد، سپس زنان می آیند (یا زنی) و درباره آب، آن شخص یا گله هایش گفتگویی انجام می شود، زن به سوی خانه خود بر می گردد (به سرعت) و چگونگی ماجرا را تعریف می کند، از مرد دعوت به عمل می آید، با هم غذا می خورند و به ازدواج می انجامد. اسحاق با رفقه، یعقوب با راحیل، موسی با صفوره. بنابراین زنی که سرچاه می آید ممکن است همان زنی باشد که شخص باید با او ازدواج کند.

پس یوحنا چه می خواهد بگوید؟ آیا در اینجا هم موضوع ازدواج مطرح است؟ خوانندگان اولیه انجیل یوحنا صددرصد متون مربوط به عهد عتیق را خوب می دانسته اند (از عهد قدیم که به آنها اشاره شد) و چون یوحنا در انجیل خود با نشانه ها بازی می کند، باید از خود پرسیم هنگامی که به طور مثال یوحنا می گوید: «ساعت ششم» چه معنی دارد؟ ساعت ششم، وسط روز و ساعت تشنگی مسیح بر روی صلیب است (یو ۱۹: ۴، مر ۱۴: ۳۳).

آب کشیدن از چاه وظیفه چه کسی بوده است؟ در عهد قدیم این کار توسط زنها انجام می گرفت (۱- سمو ۹: ۱۱، تث ۱۰: ۲۹-۱۰: ۱۴ و یوشع ۹: ۲۱، ۲۳، ۲۷).

بنابراین در انجیل یوحنا اشاره به این که زنی می‌آید تا از چاه آب بکشد مسئله‌ای عادی و روزمره بوده است. اما سؤال اینجاست که چرا او وسط روز برای آب کشیدن بر سر چاه آمده است؟ روشن است که هیچ کس، هیچ وقت وسط روز به سر چاه نمی‌رفت، چون وسط روز هوا گرم است. پس آن زن می‌دانست که مطمئناً هیچ کس در آن ساعت بر سر چاه نیست و او کسی را ملاقات نخواهد کرد چون زندهای دیگر همگی دیرتر خواهند آمد و البته با یکدیگر صحبت خواهند کرد و این زن سامری مایل نیست با کسی یا کسانی صحبت کند، بنابراین بهتر است که تنها برود. در آفرینش ۱۱:۲۴ نیز می‌بینیم که رفته هنگام عصر به سر چاه می‌رود، همینطور در یوشع ۹:۱۱. علاوه بر این می‌دانیم (طبق آفرینش ۱:۲۹-۶) کسی که می‌خواهد با مردم منطقه یا شهر ملاقات کند، طبعاً سر چاه به انتظار می‌ایستد چون می‌داند به هر حال کسانی برای آب کشیدن خواهند آمد. چرا این زن سامری مایل است که کنار چاه کسی را ملاقات نکند؟ مسیح معمولاً با شاگردانش بود ولی چرا اینجا تنهاست؟ این ملاقات به صورت تعجب‌آوری به اتمام می‌رسد، چرا که ملاقات مسیح با زن سامری قاعدتاً بر حسب سنت کتاب مقدس می‌بایست به ازدواج برسد، ولی در اینجا اینگونه نیست. شاگردان نیز وقتی از خرید برگشتند و مسیح را با زن تنها یافتند، جرأت نکردند که از مسیح در این باره سؤال کنند که چرا با این زن تنهاست و با او صحبت می‌کند؟

«جرعه‌ای آب به من بنوشان» (۷:۴)، مسیح است که در ابتدای ملاقاتش با این زن، سخن آغاز می‌کند، همانطور که خادم ابراهیم با رفته در باره آب شروع به گفتگو می‌کند (آفرینش ۱۷:۲۴).

در متنی دیگر، یعنی ۱-پاد ۱۷:۱۰، ایلیا از سرزمین موعود به کشور بیگانه می‌رسد و بیوه زنی را بر سر چاه ملاقات می‌کند و از او آب می‌خواهد. در اینجا موضوع چاه مطرح نیست، بلکه مسئله در خصوص آب است. او از زن آب می‌خواهد و زن به او آب می‌دهد، سپس ایلیا از او غذا می‌خواهد و زن می‌گوید که هیچ ندارم و... اما در متن آفرینش، خادم ابراهیم نشانه‌ای

برای خود در نظر گرفته بود که آن زن که بدین گونه رفتار کند... «به من و به شترهایم آب بدهد، همانی باشد که خدا انتخاب کرده، به عنوان همسر آینده اسحاق». پس آب خواستن به معنی «کوشش کردن برای درک احساسات یا آمادگی شخص مقابل است و دادن آب به معنی تمایل و آمادگی است».

همانطور که در آفرینش باب ۲۴ خواندیم، کسی که آب می‌دهد در برقراری یک ارتباط آغازگر است. اما در انجیل یوحنا، زن سامری آب نمی‌دهد، بلکه می‌پرسد: «تو که هستی؟» و در جواب، مسیح به او می‌گوید: «اگر بخشش خدا را می‌دانستی و کیست که به تو می‌گوید آب به من بده، هر آینه تو از او خواهش می‌کردی و به تو آب زنده عطا می‌کرد» (۱۰:۴).

در اینجا چند سؤال می‌توان مطرح کرد: آب به چه معنا است؟ در معنای اول و ساده آن، به جای آبی که در چاه است، یعنی آب مانده یا به اصطلاح مرده، مسیح به این زن پیشنهاد سرچشمه‌ای می‌کند که آب جوشان یا آبی بهتر از آن می‌جوشد. مسیح به آن زن می‌گوید: «اگر تو موهبت خدا را می‌دانستی» معنای این جمله چیست؟

در عهد قدیم، آب زنده نشانگر شریعت موسی بود که برای یهودیان واقعاً اهمیت داشت. آب همچنین نشانگر روح خدا بود. پس بنابراین آب با عطایای دیگر خدا در ارتباط است.

عیسی وقتی که پیشنهاد می‌دهد خودش به زن آب دهد، به مانند یعقوب یا موسی که به آن دخترها و گله‌های آنان آب دادند، نیست. بنابراین باید ارتباطی دیگر با عهد قدیم یافت.

در ادامه گفتگوی مسیح و زن سامری، عیسی از زن سؤال می‌کند که مسلماً زن مایل به صحبت درباره آن نیست، یعنی همان موضوعی که باعث شده بود زن در ساعت ششم بر سر چاه بیاید تا کسی را نبیند. ولی همه چیز آشکار شده است! «پنج شوهر داشته‌ای و آنکه الآن داری شوهر تو نیست». این کلام به چه معناست؟

طبق ۲-پاد باب ۱۷:۳۰-۳۲ و ۴۱، بعد از فتح آشور بر سرزمین موعود و

سامره، طبق آداب و رسوم آن زمان سامریان، آنانی که یهودی بودند، به بیرون برده شدند و با افراد دیگری جایگزین شدند، اینان خدایان خاص خود را داشتند و یهوه یکی از بعل‌های آنان بود. این است که یهودیان نمی‌خواستند از آنجا عبور کنند چون آنها را نجس، ناپاک و بت پرست می‌دانستند.

مسیح به زن سامری می‌گوید: «پنج شوهر داشته‌ای»، یا پنج بعل داشته‌ای! این یک تفسیر است. تفسیر دیگری هم وجود دارد: عدد «پنج» اشاره‌ای است به پنج کتاب موسی که سامریان آن را قبول داشتند. آیا این پنج اشاره‌ای است به آن پنج کتاب؟ پس آن ششم چیست؟ «اوريجن» به این مسئله اشاره می‌کند. این زن سامری که به «ششم» رسیده، یعنی نسبت به ایمان خود سامریان نیز اشکال دارد. البته این تنها یک تفسیر است. مهم آن است که «شش» عددی ناقص است و هفت عددی کامل، ولی هفت یا هفتم، روز دیگری است جدا از اعداد دیگر، روزی است که خدا استراحت کرده، روز مقدس، روز شنبه و روزی برای خدا. پس آیا او می‌بایست منتظر شوهر هفتم که از دیگران کاملتر و بهتر بود، باشد؟ و آیا این شوهر هفتم شوهری کامل و واقعی خواهد بود؟ اینها تماماً سؤالاتی هستند که بیان نشده‌اند. اما آنچه که خیلی اهمیت دارد این است که حکایت زن سامری در متن یوحنا خیلی با موضوع ازدواج ربط دارد. چون قبل از این، یوحنا در باب اول درباره دو شاگردی صحبت می‌کند که «می‌خواهند با مسیح بمانند» (۱:۳۹). عروسی قانای جلیل در باب دوم، در باب سوم، یحیی می‌گوید: «من آن داماد نیستم» که باز هم در رابطه با ازدواج است.

تفسیری از پدران کلیسا

درباره حکایت «زن سامری» از باب ۴ انجیل یوحنا آیات ۱-۴۲، تفسیری از یک شخص ایرانی - سربانی به نام یعقوب ساروم که در قرن پنجم میلادی

در بین النهرین می‌زیسته و به زبان سربانی قدیم می‌نوشته، وجود دارد. وی در سال ۵۱۹ میلادی اسقف «بتنا» شده بود و کوشش می‌کرد تا به مردم دور از کشمکش‌هایی که درباره راز سه‌گانه (تثلیث) در آن زمان وجود داشت، تعلیم دهد.

این شخص در تفسیر خود از داستان زن سامری می‌گوید:

«برای آنانی که می‌خواهند درک کنند، در کتب مقدس نشانه‌های پنهان وجود دارد و شخصی که خود را در این متون غرق کند، گنجینه‌ای عظیم پیدا خواهد کرد. مثل نقاش‌ها، پیامبران هم (صورت) پسر خدا را رسم کرده و توسط نشانه‌ها، جمال او را در میان نوشته‌های خود پنهان کرده‌اند. پس کسی که مایل است پسر را در روح پیدا کند، باید کتاب مقدس را باز کند و او را در آن به فراوانی پیدا خواهد کرد. برای مثال، آن نامزدی که ایلعازر، آن خادم پیر، به عنوان عروس به اسحاق معرفی کرد، نشانگر کلیسای امت‌ها بود و اسحاق نشانگر پسر خدا. برای کسی که می‌خواهد درک کند، ایلعازر سمبل یحیی تعمید دهنده است، چون او نیز از راه آب، عروسی خداوند خود را بر پا کرده است.

چاه رفقه (ربکا) نشان و اعلام تعمید است. تعمیدی که عروس را برای ازدواج با پسر خدا آماده می‌سازد. بنابراین همانند یحیی تعمید دهنده، ایلعازر نیز در راه خدمت به آن پسر یکتا عجولانه کوشش می‌کند و از میان آبها، او را با یک باکره پر از محبت متحد می‌سازد.

ابراهیم نشانه‌ای از آن پدر واقعی است که برای پسر خود یک عروس رازدار از میان امت‌های دور انتخاب کرده، تا آن عروس را وارث گنجینه‌های خود سازد. اسحاق با زندگی خود نشانگر پسر یکتاست، آن یکتای واقعی، خداوند ما. ای تو که می‌دانی، آن کتاب را برگیر و در آن تعمق کن و نشانه‌های آن پسر یکتا را در میان این متون بازشناس. وقتی این تاریخچه را می‌نگریم، در واقع راه خداوندمان را می‌یابیم. وقتی که شما کتاب مقدس را می‌شنوید نسبت به طریق درک آن گوش شنوا داشته باشید و کوشش کنید که در دو

سطح معنی آن را تشخیص بدهید. وقتی ظاهراً درباره تاریخچه اسحاق صحبت می شود، تو بدان که به شخص دیگری اشاره می شود و اگر شما در راهی که ایلعازر پیموده بروید، آخر این راه به یحیی خواهید رسید. یحیی که توسط خدای پدر فرستاده شد تا یک عروس برای یکتا پسرش آماده سازد. آن یحیی رفت و حوض تعمید را با محبت عظیم گشود. نزد رود اردن همچون ایلعازر که نزد چاه دعا کرده بود، دعا کرد و باکره ای برای تعمید یافتن بیرون آمد. و وقتی که یحیی او را در آب متبارک پاک ساخت، دست او را با اعمال عدالت آراست و به گوشه های او کلام زندگی بخش را همانند گوشواره ای روحانی آویخت. و نیز پسر خدا برای برپایی ازدواج خود از آب استفاده کرد و با آب، کلیسا را عقد کرد، آن را از آن خود ساخت. از راه تعمید، داماد و عروس با یکدیگر متحد شدند. اینها دو تن بودند ولی یکی شدند در روح، همانطوری که نوشته شده است (۱-قرن ۶: ۱۶ و ۱۷). در واقع ایلعازر به سوی این نشانه های گوناگون شتافت تا دختری را از امتهای با پسر وعده، اتحاد دهد. راهی که دنبال کرد سایه راه واقعی و ابدی بود که یحیی باز کرد و عروسی رفته (ربکا)، باکره نیکو منظر، نشانه عروسی روحانی کلیسا است.

مسیح آب زنده

در جلسه پیش دیدیم که داستان زن سامری روی یک شخص متمرکز است که مسیح است و اینکه آن زن و دیگران به مرور راز مسیح را درک کردند. برای درک بهتر مطلب، به حکایت کور مادر زاد که در یوحنا باب ۹ بیان شده، رجوع می کنیم. در این داستان نیز همین مسئله مطرح است یعنی پیشرفت تدریجی در درک راز مسیح و شهادت دادن به او.

یوحنا ۹: ۱۲ «به وی گفتند: آن شخص کجا است؟ گفت: نمی دانم.»
در آیه ۱۷ می گوید: «باز بدان کور گفتند: تو درباره او چه می گویی که چشمان تو را بینا ساخت؟ گفت: نمی است.»

و سپس در آیه ۲۲ اشاره می کند: «... هر که اعتراف کند که او مسیح

است از کنیسه بیرونش می کنند». آیا او مسیح است؟
یوحنا ۹: ۳۰-۳۳: «آن مرد جواب داده، بدیشان گفت: «این عجب است که شما نمی دانید از کجا است و حال آنکه چشمهای مرا باز کرد. و می دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی شنود؛ و لیکن اگر کسی خدا پرست باشد و اراده او را به جا آورد او را می شنود. از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادر زاد را باز کرده باشد. اگر این شخص از خدا نبود، هیچ کاری نمی توانست بکند.»

پس در نظر آن کور مادرزاد عیسی از پیغمبران، بزرگتر است زیرا عملی انجام داده که از ابتدای آفرینش تا به حال حتی شنیده نشده بود، بنابراین این شخص از خدا است.

سپس به آیات ۳۵-۳۸ می رسیم: «عیسی چون شنید که او را بیرون کرده اند، وی را جسته گفت: «آیا تو به پسر خدا ایمان داری؟» او در جواب گفت: «ای آقا کیست تا به او ایمان آورم؟» عیسی بدو گفت: «تو نیز او را دیده ای و آنکه با تو تکلم می کند همانست.» گفت: «ای خداوند ایمان آوردم. پس او را پرستش نمود.»

آن کور مادرزاد که به خاطر شهادت به نام عیسی از کنیسه اخراج می شود، به حقیقت کامل می رسد و او را روبرو می بیند. در اینجا نیز به مرور، در راز مسیح عمیق تر پیش می رود، همانطوری که در متن زن سامری نیز چنین دیدیم. سؤال بعد که در متن مطرح می شود این است که «کجا باید عبادت کرد؟» که ظاهراً سؤالی بی ربط است. زن سامری پس از شنیدن مسایل شوهران خود می گوید: «شما می گوید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.» که ظاهراً پاسخی بی ربط است. البته می توان اینگونه توجیه کرد که چون زن تمایلی به گفتگو درباره شوهران و نفر ششم ندارد، موضوع صحبت را عوض کرده است. اما تفسیر دیگری نیز وجود دارد که با مراجعه به عهد قدیم، یعنی به کتاب هوشع نبی باب ۲ قابل درک است. در آنجا موضوع زن بدکاره که نشانگر اسرائیل است و بی وفایی نسبت به عهد خداوند دیده

می شود. اگر میان هوشع و زن سامری مقایسه ای انجام دهیم، نکات نزدیکی را خواهیم یافت و بارزترین نقطه اشتراک این دو آن بود که هر دو در سامره بودند و شوهران کاذب داشتند (شوهر کاذب زن سامری و بعل شوهر کاذب قوم اسرائیل).

لازم به ذکر است که بعل در زبان عبری دارای سه معنی است: ارباب، خداوند، شوهر. می بینیم که چون مسئله پنج شوهر یا پنج بعل مطرح بوده، زن موضوع صحبت را عوض می کند.

طبق انجیل هنگامی که شاگردان از راه می رسند، زن می رود، ولی سبوی خود را کنار چاه برجای می گذارد. آیا در نظر دارد که باز گردد؟ این تعجب آور است زیرا که او آمده بود تا آب ببرد، ولی در عوض کاری بسیار عجیب می کند، او به شهر می رود و اعلام می کند آن کارهایی را که من کرده ام شخصی به من یادآوری کرده است! «آیا این مسیح نیست؟» آیا با تمسخر دیگران مواجه می شود؟ به هیچ وجه اینطور نیست، زیرا در برابر مسیح و سخن او، قلب این زن و رفتار وی کاملاً عوض شده و اینک به جای خجالت کشیدن، در مقابل دیگران شهادت می دهد که: «بیایید و کسی را ببینید که هر آنچه کرده بودم، به من گفت. آیا این مسیح نیست؟» می بینیم که عمل این زن در واقع نوعی توبه، اعتراف و شهادت دادن است.

معمولاً در عهد قدیم می بینیم که بعد از ملاقات بر سر چاه، زن فوراً به نزد خانواده و والدین خود می رود تا در باره ملاقاتش خبر دهد. این زن نیز به شهر خود می رود. اما در اینجا او به شهر می رود، اعتراف می کند و حقیقت را اعلام می نماید؛ و مردم نیز از تغییر رفتار وی تعجب می کنند و به پاخاسته همگی به سوی چاه می آیند. مردم سامره در انتظار آن پیامبر یعنی موسی جدید بودند و نه در انتظار داود نوین، چرا؟ چون داود متعلق به اورشلیم بود، شهری که به دشمنان آنها تعلق داشت، ولی موسی به کوه سینا تعلق داشت و تمامی تورات نیز در باره موسی است.

اگر این قسمت را با یوحنا ۱: ۴۱ مقایسه کنیم، می بینیم که رفتار زن سامری

مانند رفتار آن دو شاگرد اول است که با مسیح مانده بودند، اندریاس که یکی از آن دو بود، نخست به سراغ برادرش پطرس می رود و می گوید که ما مسیح را یافته ایم و پطرس به سوی مسیح می آید. اینجا زن بدکاره نیز رفتار اندریاس را دارد، او مطلبی را از مسیح درک کرد و خواست آن را اعلام کند و وقتی اعلام کرد، مردم به سوی مسیح آمدند. رفتار زن همانند رفتار شاگردان است زیرا او نیز شهادت می دهد (۴: ۳۹).

صحنه دیگر هنگامی است که مردم دارند به سوی مسیح می روند. برطبق متن انجیل یوحنا، شاگردان از عیسی می خواهند که غذا بخورد، ولی کلام مسیح عجیب است: او می گوید مزارع سفید شده و آماده درو است (۴: ۳۵). فراموش نکنیم که صحنه گفتگوی مسیح با شاگردان و صحنه آمدن مردم از دور، از شهر سامره، با یکدیگر مربوط هستند.

۴: ۳۹-۴۲، «پس در آن شهر بسیاری از سامریان به واسطه سخن آن زن که شهادت داد که هر آنچه کرده بودم به من باز گفت بدو ایمان آوردند. و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در آنجا بماند و بسیاری دیگر به واسطه کلام او ایمان آوردند.»

با در نظر گرفتن این آیات، گفتگوی مسیح با شاگردان را بهتر می توان درک کرد. اما اگر این متن را با متونی که در کتاب آفرینش خواندیم مقایسه کنیم، می بایستی آن زن در این زمان، مسیح را دعوت کند نه سامریان را و طبق کتاب آفرینش یا خروج باید او با خانواده زن برود و آنجا غذا بخورد و بماند. در واقع در اینجا، سامریان نقش خانواده زن را بر عهده می گیرند و مسیح را دعوت می کنند.

یوحنا ۴: ۳۵، «آیا شما نمی گوید که چهار ماه دیگر موسم درو است؟ اینک به شما می گویم چشمان خود را بالا افکنید و مزرعه ها را ببینید زیرا الآن به جهت درو سفید شده است.»

این مطلب را باید در ارتباط با عید خیمه ها درک کرد، ولی آیا عید خیمه ها را در ارتباط با آخرت باید بررسی نمود؟ طبق مکاشفه یوحنا، درو به معنای

جمع آوری تمام مردمان به سوی ملکوت است، یعنی وقتی که عیسی به شاگردان می گوید نگاه کنید که مزرعه ها برای درو آماده است، بدان معناست که آنها به هدف رسیده اند و به سوی مسیح می آیند و نوبر کلیسای سامری از هم اکنون آماده است.

هوشع ۲:۲۲، «و زمین گندم و شیره و روغن را خطاب خواهد کرد و آنها یزرعیل را خطاب خواهند کرد.»

دوباره این سرزمین (سامره) که به خاطر بی وفایی زن یا قوم اسراییل که زنا کرده و بت پرست شده بود، بارور خواهد شد.

هوشع ۲:۱۵، «و تاکستانهایش را از آنجا به وی خواهم داد و وادی عخور را به دروازه امید (مبتدل خواهم ساخت) و در آنجا مانند ایام جوانی اش و مثل روز بیرون آمدنش از زمین مصر خواهد سرایید.»

البته مسیح نیز از این سمبل ها استفاده می نماید تا با شاگردانش، درباره یک باروری عجیب صحبت کند.

۴:۳۵، «آیا شما نمی گوئید که چهار ماه دیگر موسم درو است؟ اینک به شما می گویم چشمان خود را بالا افکنید و مزرعه ها را ببینید زیرا که الآن به جهت درو سفید شده است.»

در سرزمین موعود، درو در ماه آوریل یا مه (اردبیهشت ماه) شروع می شود. مسیح به شاگردان می گوید: «مگر شما نمی گوئید بعد از چهار ماه فصل درو می رسد؟» بنابراین زمانی که عیسی این را می گوید زمستان، یا ماه دسامبر (دیماه) است که موسم تخم افشانی است. پس اینجا درباره درو هنگام بذر افشانی صحبت می کند و اعلام می کند که هم اکنون میان بذر افشانی و درو هیچ فاصله ای وجود ندارد! و زمان آخرت فرا رسیده است. در این باره باز هم باید به عهد قدیم رجوع کرد:

لاو ۲۶:۵، «و کوفتن خرمن شما تا چیدن انگور خواهد رسید و چیدن انگور تا کاشتن تخم خواهد رسید و نان خود را به سیری خورده و در زمین خود به امنیت سکونت خواهید کرد.»

در آیه ۳ از همین باب از کتاب لاویان اشاره می کند: «اگر در فرایض من سلوک نمایید و اوامر مرا نگاه داشته آنها را به جا آورید فراوانی و حاصلخیزی عجیب به شما خواهم داد» که نشانگر برکت خدا است.

سامره شهری بود تماماً بت پرست، نجس و خارج از عهد خداوند. یوحنا به سامره بسیار اهمیت می دهد، اما بعد دلیل آن را خواهیم دید.

در حکایت زن سامری مهم آن است که زن باید به شوهر واقعی و نه دروغین خود رجوع کند؛ و مثال آن زمینی که به فراوانی برکت خداوند را دارد، رجوع زن بی وفا به شوهر واقعی خود است. آن زن سامری نیز که زندگی ناپاکی داشته است، اینک به سوی مسیح می آید.

این اولین بار نیست که در کتاب مقدس، «دختر صهیون» نشانگر قوم برگزیده است. زن نیز در عهد قدیم نشانگر قوم و زمینش و این زن سامری نیز نشانگر زمین بت پرستان و قومش بود. البته در انجیل یوحنا گفته نمی شود که زن به سوی شوهر واقعی خود برگشت، اما آنچه که در متن گفته شده این است که سامریان به سوی خدای واقعی خود بر می گردند؛ یعنی امت بی وفا و زناکار که بت پرست بودند، اینک به سوی مسیح یا خدای واقعی بر می گردد.

در متن آمده است که مسیح دو روز در آنجا ماند (۴:۴۰) «ماندن» در انجیل یوحنا معنای عمیقی دارد که به اتحاد و صمیمیت می رسد. ماندن با مسیح همانطور که مسیح در پدر است، به مفهوم شراکت در زندگانی سه گانه (تثلیث) است که نتیجه این متن محسوب می شود. مسیح به شاگردان می گوید که شما مزرعه ای را درو می کنید که بذر افشانی نکرده اید و کسان دیگری کار کرده اند. یعنی چه کسانی؟ از ایلیا تا یحیی و تا این زن که شهادت داده است. در آیه ۳۹ باز هم می گوید که بسیاری به او ایمان آوردند. ولی باید پرسید که چرا مانند عهد قدیم موضوع ازدواج مطرح نیست؟

یوحنا در آیه ۴۲ می گوید: «و به زن گفتند که بعد از این به واسطه سخن تو ایمان نمی آوریم زیرا خود شنیده و دانسته ایم که او در حقیقت مسیح و

نجات دهنده عالم است.»

یعنی نجات امتهای جهان با نجات امت سامریان آغاز شده است. بنابراین ممکن نبود که این موضوع به یک ازدواج برسد، زیرا همانطور که گفته شد، موضوع بیشتر ربط دارد با هوشع باب ۲ و آن زن بی وفا و زناکار و با چنین زنی نمی شود ازدواج کرد. پس این زن باید به سوی شوهر واقعی خود بازگردد، همانطور که این امت نیز باید به عهد موسی و موسی نوین بازگردد. ایمان زن سامری نتیجه طبیعی همین موضوع، یعنی پذیرفتن اراده خدا یا عهد خداوند است.

پس باز می گردیم به این که عیسی برای چه به سر چاه آمد؟ نه برای اینکه یک همسر پیدا کند، او آمد تا با آن زن زناکار صحبت کند و این عهد را دوباره برپا نماید. پس سامره نشانگر امتهای است و بر طبق اعمال رسولان، امتهای کسانی هستند که به جای اسراییل آمدند.

اینک به متون پدران کلیسا توجه کنیم. دو متن دیگر در این باره وجود دارد. متن اول مربوط به یکی از شاگردان آگوستین به اسم «سررز» است. او یکی از پدران کلیسا است که در جنوب فرانسه اسقف بود و از متون آگوستین در موعظه های خود استفاده می کرد. او درباره معنای ازدواج اسحاق با رفقه، به عنوان نشانه راز تعمید، می گوید:

«وقتی ابراهیم، خادم خود ایلعازر را برای یافتن عروسی برای پسر خود اسحاق می فرستد، ابراهیم در واقع نمودار خدا است. ابراهیم خادم خود را به سوی کشور دور می فرستد، همانطور که خدای پدر می بایست کلام نبوت را به سراسر دنیا بفرستد تا اینکه در آن، یک عروس برای پسریکنای خود پیدا کند و این عروس، کلیسای جهانی است. توسط خادم ابراهیم بود که آن عروس به اسحاق رهنمون شد و همچنین توسط سخن پیامبران بود که از کشورهای دور، کلیسای امتهای دعوت می شود که به سوی مسیح، داماد واقعی بیاید. این عروس که باید با مسیح یکی شود، کجا باید او را جستجو کرد، مگر نزد آبها نیست؟ عزیزان، اگر کلیسا به سوی آبهای تعمید نمی آمد، هیچوقت با مسیح

اتحاد پیدا نمی کرد، بدین گونه رفقه، خادم ابراهیم را نزد چاه پیدا کرد و کلیسا نیز مسیح را در راز تعمید پیدا می کند. اما بعد چه شد؟ خادم گوشواره و دستبند طلا را گرفته به رفقه داد. ببینیم چگونه مسیح نیز به دست خود این جواهرات را به کلیسا داده است. برای آرایش چهره رفقه، خادم گوشواره طلایی به او می دهد. مسیح به کلیسا کلام خود خدا را داد که از تمام سنگهای جواهر دنیا بسیار با ارزشتر است. به دست رفقه، آن خادم دستبند بست. مسیح به دست کلیسا کارهای مقدس را می بندد. خوب توجه کنید برادران عزیز و خوشحال باشید و خدا را سپاس گوید چون آن چیزی که به صورت نمونه به اتمام رسیده بود، برای ما توسط راز مسیح به انجام رسید. رفقه در واقع فقط همان جواهرات را داشت که خادم ابراهیم به جای اسحاق به او داد. همانطور کلیسا فقط در گوش خود کلام خدا را باید داشته باشد و فقط در دست او آن اعمال عدالت باید باشد و نمی تواند آن را داشته باشد مگر اینکه عیسی مسیح آن را توسط فیض خود و رسولان خود بدهد. بعد از این آن دختر توسط والدینش مورد مؤاخذه قرار می گیرد که آیا مایلی با آن خادم بروی؟ و او در جواب می گوید: «می خواهم بروم». برای کلیسا نیز چنین چیزی وجود دارد: از رفقه سؤال شد که، خواست تو چیست؟ و از کلیسا نیز چنین نامزدی خواسته شده است. به او گفته شد آیا تو به مسیح ایمان داری؟ و جواب می دهد که ایمان دارم (به جای ازدواج). رفقه هرگز به نزد اسحاق برده نمی شد اگر نمی گفت که «می خواهم» و همچنین کلیسا نیز با مسیح اتحاد پیدا نمی کرد اگر نمی گفت که «ایمان دارم». پس خادم، رفقه را گرفته به اسحاق معرفی کرد، اما پسر آقای خود را کجا پیدا کرد؟ نزد «چاه عهد». توجه کنید برادران عزیز، نزد چاه بود که خادم، رفقه را پیدا کرده و باز نزد چاه بود که رفقه، اسحاق را پیدا می کند. همچنین برای آن حقیقت که در اینجا اشاره شده است. عیسی کلیسا را نمی تواند پیدا کند و کلیسا نیز مسیح را نمی تواند پیدا کند مگر در راز تعمید.

متن دیگر از خود آگوستین است، درباره موعظه او بر انجیل یوحنا باب

۴:۴، «لازم بود که از سامره عبور کند پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده همچنان بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود.»

«از همین جا رازها شروع می شود. زیرا بی دلیل نیست که عیسی خسته شده بود، همان عیسی که قدرت خدا بود. او خسته شده بود، او که به خسته شدگان دوباره قدرت عطا می کند. خسته شدن او ما را نابود می کند ولی حضور او ما را احیاء می نماید. ولی عیسی از سفر خسته شده بود و نزد چاه در ساعت ششم نشسته بود. همه این اتفاقات دارای معنی هستند. برای تو، مسیح در راه خسته شد. بنابراین مسیح عیسی را پر از قدرت و پر از ضعف می بینیم. پر از قدرت چون از ازل کلام بود و کلام نزد خدا بود و کلام خود خدا بود. تو می خواهی ببینی قدرت پسر خدا را؟ پس بخوان که همه چیز توسط او به هستی آمد و بدون او هیچ چیز به هستی نیامد (یو ۱:۳). و این همه را بدون کوشش انجام داد. آیا کسی قویتر از او وجود دارد؟ مگر او همه اینها را بدون کوشش انجام نداد؟ می خواهید ضعف او را ببینید؟ کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد (یو ۱:۱۴). قدرت مسیح تو را آفرید و ضعف او تو را باز خرید کرد. قدرت مسیح به آن چیزی که وجود نداشت هستی داد و ضعف او به آن چیزی که هستی دارد، نجات بخشید. با قدرت خود ما را آفرید و توسط ضعف خود به دنبال ما آمد. چون خواست با چهره غلام به سوی ما بیاید، انسان شدن او راهی است که پیمود و از این راه خسته شد. درک کنید که در واقع این خستگیها، خستگی های بشریت خود ماست. عیسی در تن خود ضعیف است. اما تو به این ضعف، خود را رها مکن، قوی باش. زیرا آنچه در خدا ضعف به نظر می آید قویتر از انسانها است. اما زنی آمد، این زن البته نشانگر کلیسا است که هنوز عادل شمرده نشده است و لیکن توسط گفتگوی خود با نجات دهنده، باید عادل شود. بدون اینکه چیزی درک کند، آمد و عیسی را پیدا کرده و گفتگو با او را آغاز نمود. ببینیم این زن کیست و چرا

آمد؟ زن سامری برای آب کشیدن آمد. سامریان، یهودی نبودند و نسبت به آنها بیگانه بودند، با وجود اینکه در کشور همسایه زندگی می کردند. این نمونه است همانطور که برای این زن اتفاق افتاد برای کلیسا نیز، که از امت بیگانه آمد، بیگانه از قوم یهود. بنابراین در این و در او خود را بشناسیم، خداوند را برای خودمان شکرگذاری کنیم.»

با توجه به آیات ۷ و ۸ از متن یوحنا باب ۴، تفسیر آگوستین چنین ادامه می یابد:

«این زن که سبو آورده تا آب بکشد، از دیدن یک نفر یهودی که از او آب می خواهد متعجب می شود. چرا؟ چون یهودیان معمولاً این کار را نمی کردند. اما او که آب خواست، در واقع تشنه ایمان این زن بوده است. تشنگی او به نسبت تشنگی ایمان این زن بود. عیسی بدو گفت: «اگر بخشش خدا را می دانستی». بخشش خدا روح القدس است، ولی هنوز به صورت اسرار آمیزی با این زن صحبت می کند ولی به مرور به قلب او وارد می شود. او مایل است به زن تعلیم دهد. آیا می توانیم تعلیم بهتر و دلنشین تری پیدا کنیم؟

اما آن زن در انتظار است و به عیسی می گوید تو که چیزی نداری که با آن آب بکشی. چاه عمیق است. خداوند دقیق تر درباره آن آب زنده توضیح می دهد. زن بدو گفته بود که آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتری که به ما آن چاه را داد و خودش و پسران و گله هایش از آب آن نوشیدند؟ عیسی بدو جواب داد: «هر که از این آب بنوشد دوباره تشنه خواهد شد اما کسی که از آن آب که من بدو می دهم بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد. آبی که من به او می دهم در خود او چشمه آب جوشان به سوی زندگی ابدی خواهد گشت». خداوند در اینجا روشنتر صحبت کرده است. آیا روشن نیست که آب نادیدنی، آبی است که نه به معنی دنیوی بلکه به معنی روحانی است. اما این زن درباره مسایل دنیوی صحبت کرده و می فهمد. او خیلی خوشحال می شود که دیگر تشنه نگردد و فکر می کرد که قول خداوند را باید به صورت دنیوی آن درک کرد، که البته این نیز خواهد بود ولی در روز قیامت مردگان. او این آب را

فوراً می خواست و این فیض خداوند را می طلبید چون مایل نبود که دوباره (برای آوردن آب) زحمت بکشد و خسته شود. چون هر روز می بایستی بر سر این چاه بیاید و با سنگینی آب باز گردد و هر روز می بایستی این کار را تکرار کند. چون با این آب احتیاجات او بر آورده می شد ولی نه برای همیشه و این نیازها از بین نمی رفت. بنابراین بخشش خداوند برای او بسیار خوب بود و می خواست که عیسی این آب جوشان را به او عطا کند. اما ما نباید فراموش کنیم که قول خداوند به معنی روحانی آن بود. مگر این کلام خداوند که: «هر که این آب را بنوشد باز تشنه گردد» جز این چه معنی دارد. البته این سخن هم درباره آب طبیعی و هم درباره آن آبی که سمبل آن بوده، صحیح است. آب چاه نشانگر لذتهای این دنیاست که اعماق آن پر از تاریکی است و انسانها با دلو امیال خویش، آن را می کشیدند. وقتی یک انسان به این خوشحالی دنیوی یعنی خوردن و نوشیدن، نان، ثناتر و خوشی های دیگر می رسد، آیا تو فکر می کنی که هیچ وقت دیگر تشنه نخواهد گردید. البته کسی که این آب را بنوشد همیشه دوباره تشنه خواهد گردید، اما کسی که آن آب را که من به او دهم بنوشد، دیگر تشنه نخواهد شد».

اینک با استفاده از کارهای دو متخصص یکی به اسم «گزاویه لئون دو فور» که کتب زیادی از جمله سه جلد «تفسیر انجیل یوحنا» نوشته و کتاب دیگری از «آنی ژویر» به نام «تعمقی بر انجیل یوحنا»، مطلب را دنبال می کنیم.

این مفسرین عقیده دارند که در تفسیر انجیل یوحنا باید از روایات یونانی هم استفاده کرد. هدف این است که بتوانیم انجیل یوحنا را همانطور که مسیحیان اولیه در آن محیط می خواندند بخوانیم تا از این طریق، بهتر درک کنیم که چرا پدران کلیسا بعضی مطالب را که امروز برای ما تعجب آور است، عنوان می کردند. البته هدف کلی ما این نیست که اطلاعات بیشتر درباره انجیل به دست آوریم، بلکه با کمک این متون همراه با دعا و قدرت

روح القدس، مسیح را بهتر بشناسیم. در آغاز دو بخش از متن را می خوانیم و سعی می کنیم که متن را کلمه به کلمه مورد دقت و تفسیر قرار دهیم.

اولین متن ۴:۱-۴، «و چون خداوند دانست که فریسیان مطلع شده اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده تعمیم می دهد، با اینکه خود عیسی تعمیم نمی داد بلکه شاگردانش، یهودیه را گذارده، باز به جانب جلیل رفت. و لازم بود که از سامره عبور کند».

با خواندن این متن نکات و سؤالات قابل توجه و خاصی به نظر می رسد، از جمله:

۱- نوشته شده که لازم بود عیسی از سامره عبور کند. با توجه به اینکه سامره در نزد یهودیان نجس بود و آنها برای رفتن به اورشلیم، سامره را دور می زدند، چه اجباری وجود داشت که مسیح بر خلاف سنت از این منطقه عبور کند؟

۲- مسئله تعمیم: تعمیم به ایمانداران بعد از رستاخیز خداوند مطرح است، پس چرا در این مقطع صحبت از تعمیم است؟ تعمیم باید به نام پدر و پسر و روح القدس باشد که در آن زمان بدان شکل مطرح نبود.

۳- چرا مسیح پس از آگاهی از نظر فریسیان، مایل است که آنجا را فوراً ترک کند؟

۴- اگر مسیح می خواست که از یهودیه به طرف شمال برود می بایستی سامره را دور زده و از رود اردن (به طرف شرق) عبور کند. آیا در اینجا با یحیی ملاقاتی داشته است؟

قبل از طرح ادامه سؤالات بهتر است متن آیات ۴۳ تا ۴۶ را هم مطالعه کنیم.

۴۳:۴-۴۶ «اما بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد. زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ نبی را در وطن خود حرمت نیست. پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را پذیرفتند زیرا که هر چه در اورشلیم در عید کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند.»
 «پس عیسی به قانای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، باز آمد. و یکی از سرهنگان ملک بود که پسر او در کفرناحوم مریض بود.»

در خصوص متن بالا نیز سؤالاتی مطرح است:

۱- هیچ نبی در وطن خود حرمت ندارد، آیا این به دلیل بدرفتاری مردم جلیل بوده است؟

۲- ابتدا از انجیل قبلی نقل قول می شود، اما بعد اشاره می کند که جلیلیان او را پذیرفتند. این تناقض چگونه قابل حل است؟

ظاهراً انجیل یوحنا بر این مسافرت مسیح تأکید زیادی دارد، چرا که دوبار به این موضوع اشاره شده است. چنانکه در آیه ۴۷ نیز می گوید: «و چون شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او آمده...» و در آیه ۵۴ نیز اشاره شده که: «و این نیز معجزه دوم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیه به جلیل آمد، به ظهور رسید.»

باز هم بر آمدن عیسی از یهودیه به جلیل تأکید شده است. بر طبق آیه اول از باب چهارم، دلیل این مسافرت ظاهراً این است که فریسیان همانگونه که یحیی را مورد آزار قرار می دادند (باب اول یوحنا) و کسانی را از اورشلیم فرستاده بودند که از او بپرسند کیست و چه می کند، اینک نیز می خواستند عیسی را مورد آزار قرار دهند. آیه ۴۴ را دوباره بررسی کنیم:

«زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ نبی را در وطن خود حرمت نیست.»

چنانکه در انجیل متی و لوقا اشاره شده، (انجیل متی ۱۳:۵۷ و لوقا ۴:۲۴)

مسیح در ناصره جلیل به بن بست رسیده بود، دلیل آن نیز همین کلام مسیح است که می گوید پیامبر در وطن خود حرمت ندارد. اما چطور می شود که

وقتی عیسی از یهودیه به جلیل می رود، از او به خوبی استقبال می شود؟ بخصوص در قانای جلیل از او به خوبی استقبال می کنند زیرا جلیلیانی در مراسم عید در اورشلیم حضور داشتند و اعمال شگفت آور او را دیده بودند. بنابراین ظاهراً در انجیل یوحنا وطن مسیح یهودیه است نه جلیل! دلیل آن چیست؟ در یهودیه او را قبول نکردند با وجود این که کسانی بودند که در آنجا به او ایمان آوردند، مثل نیکودیموس که شبانگاه نزد عیسی آمده بود، و یا کسانی دیگر. طبق انجیل یوحنا، عیسی در یهودیه حتی به کسانی که به او ایمان آورده بودند، اطمینان نداشت (۲:۲۳ تا ۲۵).

۲:۲۳-۲۵، «و هنگامی که در عید فصح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر می گشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند. لیکن عیسی خویشان را بدیشان مؤتمن نساخت، زیرا که او همه را می شناخت. و از آنجا که احتیاج نداشت کسی درباره انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود می دانست.»

در یهودیه بعضی ها نزد او آمدند، برخی ایمان آوردند ولی اشخاصی مطمئن نبودند. علاوه بر این، اینک مشخص است که منظور یوحنا از عید، عید فصح یا عید گذر بوده است. عیسی خود در ۲:۱۶ معبد اورشلیم را خانه پدر خود معرفی می کند. مهمتر از این در ۱:۴۶ اعلام می شود که وطن عیسی، زادگاه او ناصره است. پس یوحنا نیز این واقعیت را می دانسته و اشتباه نکرده بود و آنگاه که در باب ۴ یهودیه را وطن عیسی اعلام می کند، می دانسته که عیسی اهل ناصره است، اما هیچ کس واقعاً نمی داند که عیسی از کجا می آید، زیرا خود عیسی به مردم گفته بود که آنها فکر می کنند می دانند که از کجا آمده است.

یوحنا ۶:۴۲، «و گفتند: آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را می شناسیم؟ پس چگونه می گوید که از آسمان نازل شدم؟»

مأموریت عیسی در کجا به کمال خواهد رسید؟ او در کجا اراده پدر را اجرا خواهد کرد؟ مسلماً در یهودیه، زیرا طبق انجیل، مرگ و صلیب و رستاخیز او

در یهودیه به وقوع پیوست. وطن او یهودیه است زیرا هدف از فرستاده شدن او، نجات است که آن را در یهودیه به جهان خواهد داد. اگر از یهودیه بیرون رفت، به دلیل آن بود که فریسیان او را اذیت کردند، او به جلیل می رود چون خود او جلیلی است و تلفظ جلیلی دارد و اغلب شاگردان او نیز جلیلی هستند، پس به سوی جلیل امتهای می رود، یعنی به شمال سرزمین موعود، جایی که امتهای با یهودیان ادغام شده بودند، (مت ۴: ۱۵، ۱۶ و اش ۸: ۲۳) و اتفاقاً در این منطقه، یهودیان از او به خوبی استقبال نموده بودند (آیه ۴۵) و آن افسر رومی، خود و همه خانواده اش به او ایمان آوردند (آیه ۵۳).

طبق باب چهارم انجیل یوحنا، در جلیل برعکس استان یهودیه از او به خوبی پذیرایی شده بود. این جواب یکی دیگر از سؤالات است. عیسی از جایی که او را اذیت می کنند، می گریزد و به نقطه ای دیگر می رود که او را قبول می کنند. البته در انجیل یوحنا آمده است که این اولین بار است (یو ۴: ۳) ولی آخرین بار هم نیست زیرا وی برای بار دوم نیز از اورشلیم فرار می کند (۱۷: ۵ و ۱: ۶).

۱۷: ۵، «پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبت را می شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می ساخت.»

یهودیان قصد کشتن او را داشتند، و در نتیجه باز هم در ۱: ۶ می بینیم که عیسی برخاسته به آن طرف دریای جلیل می رود و این بار دوم بود که فرار می کرد:

۱: ۶، «و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبریه باشد، رفت.» بار سوم فرار او در باب ۱: ۷ و ۶-۸ آمده است.

۱: ۷، «و بعد از آن عیسی در جلیل می گشت زیرا نمی خواست در یهودیه راه رود چون که یهودیان قصد قتل او را داشتند.»

در اینجا سؤالی دیگر مطرح می شود: عیسی که در انجیل یوحنا بارها درباره اش اعلام شده که او پسر خدا است، آیا نمی تواند و قادر نیست در

یهودیه راه رود؟ «نمی خواست» به معنی «قادر نبود» در متن اصلی است. در اینجا هم مسئله شبیه همان چیزی که در باب چهارم گفته شده که: «لازم بود از راه سامره برود». چرا لازم بود؟ چه کسی می توانست مسیح پسر خدا را مجبور به کاری بکند؟

۷: ۶-۸، «آنگاه عیسی بدیشان گفت: وقت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضر است. جهان نمی تواند شما را دشمن دارد و لیکن مرا دشمن می دارد زیرا که من بر آن شهادت می دهم که اعمالش بد است. شما برای این عید بروید. من حال به این عید نمی یایم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.»

او از اورشلیم رفت ولی در اینجا می گوید که من به این عید نمی آیم و این در ارتباط با اتمام کار و مأموریت وی است. نگاهی به آیه ۱۹ در همین باب بیندازیم:

۱۹: ۷، «آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه می خواهید مرا به قتل رسانید؟» باز هم اشاره به دشمنی با عیسی، که یک دشمنی واقعی است. فکر نمی کنم هرگز چنین چیزی درباره جلیل و جلیلیان گفته شده باشد. این دومین یا سومین بار در انجیل یوحنا است که گفته می شود یهودیان قصد قتل عیسی را داشتند. ۷: ۲۵-۲۶، «پس بعضی از اهل اورشلیم گفتند: آیا این آن نیست که قصد قتل او را دارند؟ و اینک آشکارا حرف می زند و بدو هیچ نمی گویند. آیا رؤسا یقیناً می دانند که او در حقیقت مسیح است؟»

باز هم اشاره به دشمنی است. به آیه ۳۰ توجه کنیم: «آنگاه خواستند او را گرفتار کنند و لیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود.»

هنگامی که مسیح در اورشلیم حضور داشت، روزها در شهر بود ولی شب هنگام فرار می کرد و خود را پنهان می ساخت. به آیه دوم از باب هشتم توجه کنیم:

۲:۸، «اما عیسی به کوه زیتون رفت. و بامدادان باز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشسته، ایشان را تعلیم می داد.»

عیسی شبها به بیرون از شهر می رفت ولی روزها آمده تعلیم می داد. به این مطلب دوباره در آیه ۵۹ همین باب اشاره شده است:

«آنگاه سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از هیکل بیرون شد و همچنین برفت.»

اما او کجا مخفی شد؟ این هم مشخص است. رجوع کنیم به باب ۱۸ آیه دوم: ۲-۱:۱۸، «چون عیسی این را گفت، با شاگردان خود به آن طرف وادی قدرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن در آمد. و یهودا که تسلیم کننده وی بود، آن موضع را می دانست چونکه عیسی در آنجا با شاگردان خود بارها انجمن می نمود.»

عیسی همیشه در این باغ مخفی می شد و هیچ کس جز شاگردانش که یهودا هم جزو آنها بود این را نمی دانست. به باب ۱۰ آیه ۳۹ و ۴۰ نیز توجه کنیم: ۴۰-۳۹:۱۰، «پس دیگر باره خواستند او را بگیرند، اما از دستهای ایشان بیرون رفت. و باز به آن طرف اردن، جایی که اول یحیی تعمید می داد، رفت و در آنجا توقف نمود.»

به آن طرف رود اردن، نزدیک صحرا، آنجا که در گذشته پیامبران به آنجا می گریختند. اما پس از این ماجرا، به عیسی خبر دادند که دوست تو مریض است و او تصمیم گرفت که دوباره باز گردد. شاگردانش شدیداً به او اعتراض کردند و او را از رفتن منع نمودند. اما عیسی در جواب به آنها گفت که باید اراده پدر را به انجام برساند (یو ۷:۱۱، ۸، ۵۷) و به خاطر شفا و نجات ایلعازر دوباره برگشت و نهایتاً گرفتار شد. اما عیسی خود می دانست که اگر به اورشلیم باز گردد، گرفتار خواهد شد (۱:۱۲).

۸-۷:۱۱، «و بعد از آن به شاگردان خود گفت: «باز به یهودیه برویم.»

شاگردان او را گفتند: «ای معلم، الآن یهودیان می خواستند تو را سنگسار کنند؛ و آیا باز می خواهی به آنجا بروی؟»

و همچنین ۵۷:۱۱، «اما رؤسای کهنه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطلاع دهد تا او را گرفتار سازند.»

سپس به ورود علنی و پر جلال مسیح به اورشلیم می رسمیم.

پس از این همه به ۱:۱۳ توجه کنیم:

«و قبل از عید فصح، چون عیسی دانست که ساعت او رسیده است تا از این جهان به جانب پدر برود، خاصان خود را که در این جهان محبت می نمود، ایشان را تا به آخر محبت نمود.»

عیسی تا به آن ساعت از دست آنان گریخت، ولی این بار دیگر می دانست که ساعت فرا رسیده و دیگر موقع گریز نیست. پس به اورشلیم به عید فصح آمد. عیسی کوشش می کرد که اراده پدر را تشخیص داده و آن را به انجام برساند، اما خود را به آسانی تسلیم دشمنان ننمود و همانطور که در انجیل متی گفته شده، «مثل مار باهوش» بود، ولی از زمانی که دانست ساعت او فرا رسیده است، «مثل کبوتر ساده» گشت.

عیسی از دیدگاه علم الهی، همه چیز را از ازل می دانست و در این شکی نیست، ولی او در عین حال انسانی کامل نیز هست، شناخت پدر در وجدان او رشد کرد و آنگاه توانست اراده پدر را بهتر تشخیص دهد.

ارتباط میان علم الهی و وجدان انسانی مرتبط با راز تن گیری پسر خداست. انجیل به خوبی نشان دهنده این واقعیت هستند که عیسی همچنانکه رشد می کرد، در آشنا شدن بر اراده پدر کاملتر می شد. در انجیل لوقا باب دوم آیات ۴۲ به بعد، می بینیم که عیسی به عنوان طفلی دوازده ساله در هیکل نشسته و بحث می کند. در آیه ۴۹ می گوید: «... از بهر چه مرا طلب کردید مگر ندانسته اید که باید من در امور پدر خود باشم.» ولی در آیه ۵۲ آمده است که «و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم رشد می کرد.» او انسان کامل بود و در عین حال خدای کامل، او احساسات داشت و در شناخت پدر، در وجدان انسانی خود رشد کرد.

برگردیم به موضوع چاه و اینکه عیسی می بایست از سامره عبور کند.

«ژوزف فلاویری» تاریخ دان یهودی می گوید که کوتاه ترین راه از اورشلیم به جلیل عبور از سامره است، از طریق راهی ساخته شده توسط رومیان که جاده ای پهن بود. اما عیسی از اورشلیم حرکت نمی کند بلکه از عینون، که نسبت به اورشلیم در شمال قرار دارد و طبیعی ترین راه وادی رود اردن به بالا بود تا به جلیل برسد. بنابراین، موضوع ربطی با مسایل طبیعی یا جغرافیایی ندارد، بلکه این اراده پدر است که او می بایست از سامره عبور کند.

۱۴:۳، «و همچنان که موسی مار را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود». برای چه؟ به خاطر اراده پدر، برای انجام نقشه نجات. همچنین در ۳:۳۰ یحیی می گوید:

«می باید که او افزوده شود و من ناقص گردم»

در این آیه نیز از فعل «باید» استفاده شده است، زیرا این اراده خدا است.

۴:۹، «مادامی که روز است، باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم». ۱۰:۱۶، «و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد.»

۳۴:۱۲، «پس همه به او جواب دادند: «ما از تورات شنیده ایم که مسیح تا به ابد باقی می ماند پس چگونه تو می گویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟»

ظاهراً اختیار انسان توسط کلمه «باید» محدود می شود. اینجا نیز صحبت از اراده خدا است. آزادی واقعی انسان این است که در راهی که پدر به او نشان می دهد رشد کند. اختیار اگر بدین معنی است که هر چه که دوست داریم انجام دهیم، دیگر فرزند خواندگی معنا ندارد. ولی اینگونه نیست، زیرا انسان فرزند خدا است، فرزند خدا باید رشد کند و راهی دیگر ندارد جز اینکه در نور او (خدا) رشد نماید. آخرین متن در این باره باب ۲۰ آیه ۹ است:

«زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد.»

بنابراین به کار بردن واژه «باید» در تمام متونی که خوانده شد، از جمله در انجیل یوحنا که می گوید: «می بایستی از سامره عبور کند»، به دلیل اجبار جغرافیایی نیست. یوحنا انجیل نگار این واژه را به کار برده تا برابر تعمق خود در خصوص راز نجات، حق مطلب را ادا کرده باشد. بنابراین «باید از آنجا عبور کند». البته ظاهراً عیسی بر خلاف گفته خود عمل می کند، زیرا در انجیل متی ۵:۱۰ مسیح به شاگردانش در اولین مأموریت آنها تاکید می کند که به گوسفندان پراکنده شده یا گم شده اسراییل رسیدگی کنند و از راه سامره نروند.

متی ۵:۱۰، «... از راه امتها مروید و در بلدی از سامریان داخل شوید». بنابراین عجیب است، چون ظاهراً قبل از رستاخیز، سامره ناپاک بود و نباید از آنجا عبور می شد و هر بار که آنجا رفتند، آنها را اخراج کردند، چنانکه یوحنا و یعقوب خواستند که از آسمان رعد و برق و آتش بیاید تا همه آنها از میان بروند.

۸:۴۸، «پس یهودیان در جواب او گفتند: «آیا ما خوب نگفتیم که تو سامری هستی و دیو داری؟»

این دشنام بود. در لوقا ۹:۵۱-۵۹ نیز می گوید که سامریان هنگام عبور آنها از آنجا، ایشان را رد کردند، چون معتقد بودند که برای عبادت نباید به اورشلیم رفت. بنابراین آنها از یهودیانی که از اورشلیم به جلیل یا برعکس، برای زیارت می رفتند استقبال نمی کردند. ولی انجیل آتقدرها هم ساده نیست. مطالب دیگری هم در ارتباط با سامریان در اناجیل وجود دارد، برای نمونه لوقا ۱۷:۱-۱۰ داستان شفای آن ده جذامی است که تنها از آن میان یک نفر باز می گردد تا او را سپاسگزاری کند و او سامری است. همینطور در انجیل لوقا ۱۰:۳۰-۳۷ که حکایت سامری نیکو در آن نقل شده است. سؤال اینجاست که طبق اعمال رسولان ۸:۱-۲۵، با توجه به این که فقط پس از رستاخیز، شاگردان جرأت رفتن به سامره را نیز پیدا کردند و در آنجا مژده نجات را رساندند، آیا آنها واقعاً ایمان آوردند؟

در سراسر انجیل یوحنا گفته می‌شود عیسی «دو روز» در جایی ماند، با توجه به اینکه برای یک نفر یهودی دو روز تقریباً سه روز به حساب می‌آید، به تعمق در رستاخیز مسیح می‌انجامد. سامره از قدیم نه فقط از نقطه نظر سیاسی، بلکه از نقطه نظر ایمان نیز از یهودیه جدا شده بود، اما اشعیا اعلام کرده بود که روزی خواهد آمد که این دو ملت با یکدیگر آشتی کنند. در کتاب اشعیا ۷:۸-۹ می‌بینیم که وقتی آحاز، پادشاه یهودیه از حمله سامره ترسید، اشعیا به او گفت که شخصی خواهد آمد، پادشاهی عادل که بر او روح خدا قرار خواهد داشت و پراکنده شدگان اسرائیل را جمع‌آوری خواهد کرد و...

اشعیا ۱۱:۱۲، «و به جهت امتها علم می‌برافراشته، رانده شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکنده‌گان یهودا را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد...». اسرائیل در اینجا به معنی قسمت شمالی سرزمین موعود است. در این رابطه مراجعی وجود دارند که عبارتند از: هوشع ۲:۲، ارمیا ۳:۱۸، و ۳۱:۵-۶ و حزقیال ۳۷:۱۶-۲۴. این امید بزرگ ایمانداران برای آینده نیز هست که بالاخره خدا توسط مسیح ما را در اتحاد جمع خواهد کرد. در انجیل یوحنا می‌بینیم که کاهن بزرگ قیافا نبوت کرده بود که عیسی نه تنها برای جمع‌آوری قوم خود بلکه برای تمامی امتها آمده است.

۱۱:۵۱-۵۲، «و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود، نبوت کرد که می‌بایست عیسی در راه آن طائفه بمیرد؛ و نه در راه آن طائفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند».

معنی این جمله که «فرزندان خدا را جمع‌آوری کند»، قوم برگزیده است که می‌بایست در اتحاد با یکدیگر باشند و باید دوباره جمع شوند. بنابراین آیا می‌توان فکر کرد که یوحنا وقتی درباره این موضوع تعمق می‌کرد، ملاقات مسیح با زن سامری را در نظر داشت؟

۱:۴، «و چون خداوند دانست که فریسیان مطلع شده‌اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید می‌دهد...».

اگر به جمله «چون خداوند دانست... که عیسی» دقت کنیم، واژگان «خداوند» و «عیسی» با یکدیگر آمده‌است! که آوردن این دو واژه در کنار هم به معنای این که دو شخص باشد نیست، ولی دو قدرت درک وجود دارد! اول «خداوند دانست» یعنی با علم خدایی خود دانست که قصد دارند خود او (یعنی عیسی ناصری) را دستگیر کنند و...

یاد آوری می‌شود که مسیحیان، عیسی رستاخیز کرده را «خداوند» می‌گفتند؛ مسیح رستاخیز کرده که همه چیز را می‌دانست. او می‌داند چه کسی بر ضد او عملی انجام می‌دهد و می‌داند که وقتی که از سامره عبور می‌کند، برای چه این کار را انجام می‌دهد. در این موقع بود که برای یهودیان مسیحی شده روشن شد که او نه تنها برای قوم یهود، بلکه برای تمام انسانها آمده است. یوحنا و کلیسای یوحنا تمام حوادث زندگی عیسی را طبعاً در نور رستاخیز، تعمق و بازبینی و بازخوانی می‌کردند، بنابراین عیسی باید از سامره عبور کند تا برادران تفکیک شده از زمان قبل از پادشاهان را جمع کند. این هدف در خود متن نیز تکرار شده است، چنانکه در ۴:۳۴ می‌گوید: «عیسی بدیشان گفت: خوراک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام برسانم».

اشاره: ما هرگز ادعا نمی‌کنیم که ماجرای زن سامری ساخته شده است، می‌گوییم، یوحنا یا مرقس، اتفاقات و زندگی عیسی، سخنرانی و معجزات او را در نور رستاخیز توسط روح القدس تعمق می‌کنند که راز کلیسا را آشکار خواهد ساخت و ما را به حقیقت کامل خواهد رساند. پس طبیعی است که یوحنا یا کلیسای یوحنا وقتی که این اتفاق مهم زندگی عیسی را انتخاب کرده، همانطور که خود او می‌گوید، تمام زندگی و همه مطالبی که درباره عیسی وجود داشت، به رشته تحریر در نیاورده است و از آنها فقط حوادث مهم و عمیق را انتخاب کرده تا ما ایمان بیاوریم. بنابراین معنی اتفاقات انجیل را باید در نظر گرفت، همانطور که در اینجا نیز چنین خواهیم کرد. مسیحیان

اولیه در کلیسای یوحنا که این متن را می‌خوانند، در محیطی ادبی، فرهنگی و دینی بودند، همانطوری که یوحنا این متن را با اشاره‌های مختلف نوشته است.

پس از این مقدمه کوتاه، به ادامه بحث در خصوص حکایت زن سامری می‌پردازیم. در ابتدا به آیات ۵ و ۶ از متن توجه کنیم:

«پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید. در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود.»

در این متن، به اسم شهر که سوخار بود چندان اهمیت داده نشده ولی به دو موضوع اهمیت می‌دهد: اول، ارتباط این محل با یعقوب و دوم، مکانی که چاه قرار دارد. یادآوری می‌کنم که سوخار در پای کوه ایبال قرار دارد که امروز نام آن عسگر است. این شهر در جای شهر باستانی شکیم بنا شده است. شهر شکیم در سال ۱۲۸ و ۱۰۷ قبل از میلاد دوبار نابود شد و در سال ۷۲ میلادی دوباره ساخته شد که اسم آن «نپوز» بود. یعنی سوخار در واقع همان شکیم است. این محل نزدیک به آن مزرعه‌ای است که یعقوب در آن دفن شده است.

اعمال رسولان باب ۷: ۱۵-۱۶، «پس یعقوب به مصر فرود آمده، او و اجداد ما وفات یافتند. ایشان را به شکیم برده، در مقبره‌ای که ابراهیم از بنی حمور، پدر شکیم به مبلغی خریده بود، دفن کردند.»

این گفته استیفان است طبق کتاب آفرینش باب ۳۳: ۱۹، که یعقوب مزرعه‌ای در نزدیکی شکیم خریده بود.

آفرینش ۳۳: ۱۹، «و آن قطعه زمینی را که خیمه خود را در آن زده بود از بنی حمور، پدر شکیم، به صد قسیط خرید.» ولی این گفته بر خلاف متون دیگر است:

آفرینش ۴۹: ۳۰ و ۵۰: ۱۳، «در مغاره‌ای که در صحرای مکفیله است، که

در مقابل ممری در زمین کنعان واقع است، که ابراهیم آن را با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خرید.»

رجوع کنیم به ۵۰: ۱۳، «و پسرانش، او را به زمین کنعان بردند. و او را در مغاره صحرای مکفیله، که ابراهیم با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خریده بود، در مقابل ممری دفن کردند.»

پس بالاخره یعقوب در کجا دفن شده؟ طبق یک روایت در عفرون، در روایتی دیگر در شکیم. یک روایت دیگر هم در یوشع ۲۴: ۳۲ وجود دارد که می‌گوید یوسف در شکیم دفن شده نه یعقوب.

یوشع ۲۴: ۳۲، «و استخوانهای یوسف را که بنی اسرائیل از مصر آورده بودند در شکیم، در حصه زمینی که یعقوب از بنی حمور، پدر شکیم به صد قسیطه خریده بود، دفن کردند و آن ملک بنی یوسف شد.»

مهم آن است که طبق این متون (حتی با وجود مغایرت آنها) این محل (شکیم) برای یهودیان از قدیم دارای اهمیت خاصی بوده است. یعنی پدران قوم، ابراهیم، یعقوب و یوسف در آنجا خیمه زده، زندگی کرده‌اند... البته در ۴: ۱۲ زن سامری می‌گوید که چاه توسط یعقوب به سامریان داده شده که در عهد قدیم چنین اشاره‌ای دیده نمی‌شود و آنچه که داده شده شهر شکیم است. شما می‌توانید یوحنا ۴: ۱۲ را با آفرینش ۳۳: ۱۹، ۴۸: ۲۱-۲۲ و یوشع ۲۴: ۳۲ مقایسه نمایید.

اما مطلبی دیگر: من به جای واژه «چاه» همیشه واژه «آب انبار» در نظر می‌گیرم. در انجیل یوحنا دو کلمه به زبان یونانی وجود دارد، یکی Paga یعنی چشمه و دیگری Flear به معنای چاه است. کلمه چاه در آیه ۱۱ و ۱۲ آمده است:

۴: ۱۱، «زن بدو گفت: «ای آقا دلو نداری و چاه عمیق است...» اینجا کلمه Flear به معنای چاه است.

۴: ۱۲، «آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد...» اینجا

هم کلمه Flear یا چاه استفاده شده است، اما در آیات ۶ و ۱۴ کلمه Paga به معنای چشمه آمده است.

۶:۴، «و در آنجا چاه یعقوب بود...». در این آیه نیز به معنی چشمه یا Paga است.

۱۴:۴: «لیکن کسی که از آبی که من به او می‌دهم... چشمه آبی گردد...» در این آیه نیز کلمه Paga استفاده شده است. معمولاً در صحرا چاهی عمیق حفر می‌کنند تا به بستر آب برسند که در آنجا آب از درون زمین می‌جوشد، مانند چاه آرتزین. برای کسانی که در آنجا ساکن بودند و آب کم داشتند چنین چاهی حالت آب انبار را نداشت یعنی اگر باران می‌بارید آب داشت و اگر نمی‌بارید، آب نداشت. بنابراین اگر یوحنا در آیه ۶ به چشمه یعقوب اشاره می‌کند در ارتباط با آن چشمه زنده است که عیسی آن را خواهد داد. مسیح می‌گوید: «آنکه تشنه هست به سوی من بیاید و بنوشد»، پس عیسی یعقوب نوین است که آب زنده عطا می‌کند.

چاه در کتاب آفرینش در ۲۴:۱۱، ۲۰ و چشمه در باب ۱۳:۲۴، ۱۶، ۲۹، ۳۰، ۴۲، ۴۳، ۴۵ به کار رفته است! اما در باب چهارم انجیل یوحنا از هر دو کلمه استفاده شده است. اما آیا وقتی که یوحنا کلمه paga به معنای چشمه را به کار می‌برد، اشاره‌ای از داستان یعقوب و چاه یعقوب در اعداد ۲۱:۱۶-۱۸ است؟ این متن یکی از قدیمی‌ترین متون عهد قدیم است و به عنوان بندبرگردان سرود خوانده می‌شده است:

«از آنجا به بئر کوچ کردند. و این آن چاهی است که خداوند در باره اش به موسی گفت...» این واقعه در چه زمانی رخ داد؟ در زمان عبور از صحرای سینا، و در ادامه آمده است:

«... قوم را جمع کن تا به ایشان آب دهیم. آنگاه...»

«... اسرائیل این سرود را سراییدند: ای چاه بجوش آی، شما برایش سرود بخوانید، چاهی که سروران حفره زدند، و نجبای قوم آن را کردند. به صولجان حاکم، به عصاهای خود آن را کنند. و ایشان از بیابان تا متانه کوچ

کردند. و از متانه به نَحْلِییل و از نَحْلِییل به باموت».

این متن سرودی قدیمی است که در آیه ۱۷ به آن اشاره شده است. برای پیشینیان چنین چاهی واقعاً برکت خدا بوده است. این چاه باعث زندگی قوم بود و طبق روایات یهودیان، در صحرا آن را موهبت خدا می‌دانستند. طبق کتاب خروج باب ۱۷ آیات ۱-۸، اعداد ۲۱:۱۶-۱۸، یا مزامیر ۷۸:۱۵-۱۶ و ۱:۱۰۵، آب در عید خیمه‌ها اهمیت بسیاری داشته است و از همین روست که عیسی در عید خیمه‌ها گفت: «کسی که تشنه است به سوی من بیاید و بنوشد». طبق متن پولس، این چاه روی چهار عدد چرخ، در دوران سرگردانی عبرانیان در بیابان به دنبال آنان می‌رفته است.

۱- قرن ۱۰:۱-۴، «زیرا ای برادران نمی‌خواهم شما بی‌خبر باشید از اینکه پدران ما همه زیر ابر بودند و همه از دریا عبور نمودند و همه به موسی تعمیم یافتند، در ابر و در دریا؛ و همه همان خوراک روحانی را خوردند و همه همان شرب روحانی را نوشیدند، زیرا که می‌آشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان می‌آمد و آن صخره مسیح بود».

مسلماً در تفسیر متون مقدس باید به طرز فکر یهودیان در آن زمان توجه کرد. یهودیان می‌گفتند که بدون آب در صحرا نمی‌توان زندگی کرد و این آب را خدا توسط موسی به قوم داده بود. خوب این قبیله در حال کوچ بود و چاه هم با آنها کوچ می‌کرد و هر روز به آنان آب می‌داد. این طرز فکر یهودیان آن زمان بود. برای درک بهتر مطلب، متنی را از یک کتاب بین‌الکلیسایی مرور می‌کنیم:

«خدا به موسی گفت: «حاضر باش دریا را بزنی» و او این کار را کرد و خداوند به دریا امر فرمود و آن عقب رفت اما مصریان را غرق کرده تا به امروز اسب‌ها و ارا به‌های آنان را از بین برد. اما درباره قوم خود، خداوند آن را در بیابان راهنمایی کرد و در مدت چهل سال برای آنها مَتَا داد یعنی نان و برای آنها از دریا پرندگان آورد و برای آنها چاه آبی جوشانید که به دنبال آنها می‌آمد. (طبق متن پولس!)

«و خدا به او فرامین دیگری داد. به او (موسی) آن درخت حیات را نشان داد و شاخه ای از آن درخت را به او داد که آن را گرفته و در آب شور انداخت و آب شور آشامیدنی شد (خروج ۱۵: ۲۲-۲۶). آن آب در صحرا به دنبال آنها می رفت و در مدت چهل سال حتی بالای کوه نیز به دنبال ایشان آمد و همچنین به دره نیز نزول کرد».

همانطور که در سفر خروج درباره مّتا گفته شده که هر روزه به آنها داده می شد، در تصورات یهودیان، آن چاه عظیم که خدا بدیشان داده بود می بایست به دنبال آنها می رفت.

«زمانی که موسی فوت کرد، مّتا دیگر بر پسران اسرائیل نازل نمی شد و به خوردن از میوه های سرزمین موعود شروع کردند و این سه موهبت که خدا به قوم داده بود، به خاطر سه انسان بود؛ چاه آب به خاطر مریم (خواهر موسی)، ستون ابر به خاطر هارون، مّتا به خاطر موسی. وقتی که این سه تن مردند این سه موهبت نیز از آنان گرفته شد».

برای تعمق بهتر، بار دیگر آیات ۷ تا ۱۵ را در باب ۴ مرور کنیم:

«... زنی سامری جهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: «جرعه ای آب به من بنوشان». زیرا شاگردانش به جهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند. زن سامری بدو گفت: «چگونه تو که یهود هستی از من آب می خواهی و حال آنکه زن سامری می باشم؟ زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند. عیسی در جواب او گفت: «اگر بخشش خدا را می دانستی و کیست که به تو می گوید آب به من بده، هر آینه تو از او خواهش می کردی و به تو آب زنده عطا می کرد. زن بدو گفت: «ای آقا دلو نداری و چاه عمیق است پس از کجا آب زنده داری؟ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواشی او از آن می آشامیدند. عیسی در جواب او گفت: «هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد، لیکن کسی که از آبی که من به او می دهم بنوشد، ابداً تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می جوشد». زن بدو گفت: ای آقا آن آب را به من

بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا به جهت آب کشیدن نیایم».

در اینجا بارها کلمه دادن و بخشیدن به کار برده شده که متأسفانه مترجم برای پرهیز از تکرار کلمه هر بار به نوعی آنرا ترجمه نموده است: نوشیدن، بخشیدن یا عطا کردن، به من بده، یعقوب داد، می دهم، و... در این چند آیه، ۷ بار فعل «دادن» آمده و در این گفتگو فاعل تغییر کرده است. در ابتدا مسیح از آن زن خواست که به او آب بدهد و در آیه ۱۵ این زن است که از مسیح آب می خواهد. در این تکرار فعل «دادن»، مترجم ناچار می شود برای پرهیز از استعمال مکرر آن، هر بار واژه ای دیگر به کار ببرد، مثل بخشیدن، عطا کردن و... علت چیست؟ می بینیم که واژه «دادن» با «چاه» مربوط است، چون در زمان عبور قوم بنی اسرائیل از صحرای سینا، آب آن «چاه» که توسط موسی به قوم داده شد، به معنی بخشش خداوند بود:

اعداد ۲۱: ۱۶-۱۹: «از آنجا به بئر کوچ کردند. این آن چاهی است که خداوند درباره اش به موسی گفت: «قوم را جمع کن تا به ایشان آب دهم».

آنگاه اسرائیل این سرود را سراییدند:

«ای چاه بجوش آی، شما برایش سرود بخوانید، جایی که سروران حفره زدند و نجبای قوم آن را کردند. به صبولجان حاکم، به عصاهای خود آنرا کردند. و ایشان از بیابان تا متانه کوچ کردند. و از متانه به نحلیئیل و از نحلیئیل به باموت».

به کلمه «متانه» دقت کنیم که در تفسیر مورد استفاده خواهد بود. اما سؤالی پیش می آید: آیا شما این تفسیر را قبول دارید؟ (و این آن چاهی است که خداوند درباره اش به موسی گفت...». آیا این، آن «چاه» بود که خدا به آنها داد؟

خروج ۱۷: ۱-۷، «و تمامی جماعت بنی اسرائیل به حکم خداوند طی منازل کرده، از صحرای سینا کوچ کردند و در رفیدیم اردو زدند و آب نوشیدن برای قوم نبود. و قوم با موسی منازعه کرده گفتند: «ما را آب بدهید تا بنوشیم». موسی بدیشان گفت: «چرا با من منازعه می کنید و چرا خداوند را

امتحان می‌نمایید؟» و در آنجا قوم تشنه آب بودند و قوم بر موسی شکایت کرده، گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی، تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی؟» آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «با این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند». خداوند به موسی گفت: «پیش روی قوم برو و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود بردار و عصای خود را که بدان نهر را زدی به دست خود گرفته برو. همانا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره که در حوریب است، می‌ایستم و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید و قوم بنوشند». پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد.»

پس موضوع این نبود که موسی چاهی بکند، بلکه باید نزد صخره در کوه برود و بر آن بزند. ولی در کتاب اعداد صحبت از چاهی است که خداوند در باره اش به موسی گفته بود که از آن چاه آب خواهد داد. نباید گفت چون این دو متن یکی از خروج و یکی از اعداد است پس با هم متفاوت هستند. البته در کتاب اعداد دوباره به همین موضوع در ۲۰:۲-۱۱ اشاره شده است. در اینجا دو موضوع را باید در نظر گرفت: اول آنکه خداوند توسط موسی از صخره آب می‌دهد و دوم موضوع چاه است: یعنی آن چاهی که پدران قوم یعنی ابراهیم، اسحاق و یعقوب آن را کردند. اما باید دید یهودیان چگونه این مطلب را تفسیر می‌کردند: موسی در کوه سینا آمده بود و این آب از کوه سینا، یا کوه حوریب، یا کوه خداوند می‌آمد و چشمه یا بخشش خداوند از آنجا جاری بود. همانطور که بر روی این کوه شریعت یا عهد خداوند به موسی داده شد، در آنجا آب نیز داده شد. اما هنوز یک سؤال باقی مانده و آن این که آب از صخره جاری بود یا از چاه؟

پیشتر به کلمه «متانه» که در کتاب اعداد آمده است، اشاره کردم. در زبان یونانی این کلمه «بخشش» ترجمه شده است. در زبان عبری، متانه نام محلی بود و به زبان یونانی به معنی بخشش در آمد (البته ترجمه قدری تفسیری است). همانطور که می‌دانید دو قرن قبل از میلاد مسیح در اسکندریه،

کتاب مقدس به زبان یونانی ترجمه شد و یونانیان آنقدر عادت به تفسیر دادن داشتند که طبعاً در برگردان به زبان یونانی واژه‌ها را تفسیر می‌نمودند. این نشان می‌دهد که یهودیان اعتقاد داشتند که در صحرا «خدا می‌بخشد». آنان صخره‌ای که موسی بر آن زد و چاهی که ابراهیم و اسحاق و یعقوب کردند را با هم مرتبط می‌دانسته و گفته‌اند این عطایا یا بخشش خدا در سرزمین موعود برای ابراهیم، اسحاق و یعقوب و در صحرا برای قوم برگزیده بوده است. در عهد جدید می‌بینیم که پولس نیز همین موضوع را مطرح می‌کند و وقتی در باره «فیض تعمید یافتگان» صحبت می‌کند، در باره قوم برگزیده در صحرا می‌گوید: «همه زیر ابر بودند، همه در آب ... و از صخره‌ای می‌نوشیدند که همیشه در پی آنها می‌آمد» (۱-قرن ۱۰:۴). البته ما مسیحیان امروز به همراه کلیسا می‌توانیم همان متن پولس را با انجیل یوحنا بخصوص با یوحنا ۳۷:۷-۳۹ مقایسه کنیم.

در روز آخر عید بزرگ یا عید خیمه‌ها مراسمی خاص برپا می‌شد بدین ترتیب که با آبی که از سرچشمه جیحون که از زیر معبد اورشلیم بیرون می‌آمد، یک دلو بزرگ از آب می‌آوردند و در بالای معبد بر روی قربانگاه می‌ریختند، و به همراه دعا و نیایش برای امسال یا سال آینده برکت می‌طلبیدند. این مراسم درست در آخر سال کشاورزی یعنی ماههای سپتامبر-اکتبر انجام می‌شد. در همین روز مسیح ایستاده با صدای بلند ندا کرد: «هر که تشنه باشد به سوی من بیاید». همینطور هم در ارتباط با متن دیگری در باره کشته شدن مسیح و جاری شدن خون و آب از پهلو او نیز به کار رفته است. ولی موضوع اینجاست که بفهمیم چرا یهودیان از گذشته بسیار دور میان این صخره و چاه رابطه‌ای قائل بودند. ولی اگر می‌دانیم که این آب از صخره، یعنی در واقع از کوه خداوند می‌آمد و نشانگر برکت اوست و با حکمت و شریعتی که به موسی داده شد، ارتباط دارد، بنابراین زیاد تعجب نخواهیم کرد. یکی از متون یهودیان آن زمان مربوط است به «هسینها» و کتابی که به نام «نوشته‌های دمشق» مشهور است. در باب ۶ آیه ۲-۴ اینگونه آمده است:

«در ارتباط با عهد نوینی که خداوند خواهد بست و آن شخصی که باید بیاید، موسی نوین با شریعت نوین. خدا عهدی که با □□ پاتریارک □ بسته بود به یاد آورد و از هارون، افراد برافراشت و از اسراییل، حکما و صدای خود را به ایشان شنوند و آنها چاه کنندند. چاهی که سروران کنندند، چاهی که رؤسای قوم ما با چوب کنندند.»

تفسیر: «چاه در تفسیر به معنی شریعت است و آنانی که آن را کنندند کسانی هستند که از اسراییل به سوی خدا برگشتند و از کشور یهودیه بیرون آمده به دمشق رفتند. اینها هستند که خدا آنها را رؤسا خوانده است، زیرا آنها او را خواستند. چوب که در دست آنها بود، چوب کسی است که به دنبال شریعت می رود. همانطور که اشعیا می گفت، وسیله ای برای کار او فراهم شده است. رؤسای قوم بودند که آمدند و چاه را با کمک شریعت خداوند کاشتند.»

متن دیگری نیز در باب ۳ آیه ۱۶ این تفسیر در ارتباط با عهد جدید موجود است:

«آنانی که به فرمان خدا وفادار بودند و به عنوان باقیمانندگان کوچک زنده ماندند، خدا با اسراییل توسط آنها عهد ابدی خویش را برپا نمود و اسرار مخفی را به آنان الهام نمود که درباره آن، تمامی قوم برگزیده اشتباه کرده بودند، بخصوص درباره روزهای شنبه مقدس و درباره اعیاد پر شکوه او و همچنین درباره گفتار پر عدالت او که باید ایشان آن را برپا کنند تا توسط آنها زندگی نمایند. او راه خود را در برابر ایشان باز کرد و آنها چاه کردند، پر از آب جوشان و کسی اگر این آبها را ناچیز بشمارد دیگر زنده نخواهد ماند.»

دو جمله را به دلیل اهمیت آن دوباره مرور می کنیم: «آنانی که باوفا ماندند چاه کردند که آب جوشان داشت و هر کس که این آبها را ناچیز بشمارد زنده نخواهد ماند.»

آب جوشان راهی به سوی زندگی ابدی است، همانگونه که مسیح به زن سامری فرمود: «آن آب که من می دهم...». یک یهودی دانشمند به نام فیلون اهل اسکندریه که فیلسوفی یهودی بود، درباره تفسیر عبور قوم برگزیده از

دریای سرخ و صحرا، با مهم شمردن متن اعداد ۲۱ گفته است که این چاهی که پدران ما کنندند نشانگر حکمت است که قوم در عبور از صحرا به مرور به دست آورد. و در واقع هدف قوم همان حکمت بود و آنجا این سرود را درباره چاه می سراییدند، «بجوش آی ای چاه...».

فیلون این را با همان سرودی که موسی پس از عبور از دریای سرخ سرایید، مرتبط می داند و میان آب چاه که خدا به ابراهیم، اسحاق و یعقوب بخشید و آب دریای سرخ ارتباطی می بیند. آب چاه که باعث زندگی قوم در صحرا بود و آب دریا که باعث کشته شدن مصریان شده بود.

آنها برای یهودیان معنایی خاص داشتند. برای مثال آن آب که از هاویه یا زیرزمین می آمد، خطرناک بود زیرا خدا آن را در ابتدای خلقت جدا کرد تا خشکی به وجود آید و در وسط خشکی باغی آفرید تا انسانها بتوانند در آنجا زندگی کنند. بنابراین چاه هم بخشش خداوند برای قوم در صحرا بود و هم خطرناک؛ بدین سبب باید همیشه بسته باشد و گرنه در آن چاه عمیق و خطرناک خواهیم افتاد.

مکاشفه ۲۰:۳، «و او را به هاویه انداخت و در را بر او بسته، مهر کرد تا امتها را دیگر گمراه نکنند...».

در سوریه، در کنیسه ای به نام «اورویوس»، نقاشیهای مختلف در روی دیوارها تا حدی باقیمانده است. در نقاشی های یهودیان در این کنیسه، موسی را می بینیم که به صورت کاهن بزرگ نقاشی شده و در برابر چاه ایستاده و از این چاه دوازده رودخانه جاری است برای دوازده قبیله عبرانیان. و در ترگوم (ترگوم تفسیر کتاب مقدس به زبان آرامی است چون در آن زمان زبان عبری نمی دانستند) این چاه، یعنی چاه موسی همیشه با قوم همراه بوده است. بنابراین همانند «متا» که هر روز از آسمان فرو می افتاد، آب نیز هر روز برای قوم جاری می شد. بنابراین، چاه موسی می بایستی همراه قوم در تمام این چهل سال برود تا بتوانند از صحرا عبور کنند. این البته تفسیر یهودیان است و می بینیم که پولس هم به این تفسیر اشاره می کند.

از ترگوم یهودیان متنی درباره کتاب اعداد ۲۱: ۱۷-۲۰ می خوانیم:
 «از آنجا چاه به اینها داده شده است. چاهی که درباره آن، یهوه به موسی گفته بود: قوم را جمع کن تا من به ایشان آب بدهم. و اسراییل در آن زمان آن سرود سپاسگزاری را خواند که اینک آن چاهی که دوباره به ما داده شد، چاهی که به خاطر تقوای مریم (خواهر موسی) دوباره به آنها داده شد، بعد از آنکه از آنها پنهان شده بود».

میان زمان یعقوب و موسی این چاه پنهان شده بود ولی اینک به خاطر مریم دوباره داده شده بود. چاهی که رؤسای زمان قدیم یعنی ابراهیم، اسحاق و یعقوب آن را کنده بودند، رؤسای قوم، موسی و هارون دوباره آن را کردند و با چوب دستی های خودشان عمق آن را دوباره اندازه گرفتند و از زمان صحرا، دوباره این بخشش به آنها داده شد و بعد از اینکه آن را به عنوان بخشش گرفتند، این چاه با ایشان (یعنی قوم) بر کوه بلند بالا آمد و از کوه بلند دوباره به دشت نزول کرد و آبش تمام اردوگاه قوم را احاطه کرده و هر شخص بر در خیمه خود آب می داشت».

اشاره می کنم که در متن ترگوم می گوید: «بعد از اینکه به عنوان بخشش خداوند چاه را در صحرا بخشید»، که این همان ترجمه تفسیری واژه «متانه» به معنی بخشش است.

یعقوب که به تنهایی از سرزمین موعود فرار کرده بود، به جایی می رسد که چاهی را می بیند:

آفرینش ۲۹: ۲-۱۰، «و دید که اینک در صحرا، چاهی است و بر کناره اش سه گله گوسفند خوابیده، چونکه از آن چاه گله ها را آب می دادند و سنگی بزرگ بر دهنه چاه بود. و چون همه گله ها جمع شدند، سنگ را از دهنه چاه غلطانیده، گله را سیراب کردند. پس سنگ را به جای خود، بر سر چاه باز گذاشتند...».

این چاه با سنگی بزرگ به خوبی مسدود شده بود. یهودیان یعقوب را به عنوان یک قهرمان می دیدند که با قوت فراوان آمد و به تنهایی آن سنگ

بزرگ را غلطانید و چاه هاویه را باز کرد و آب بالا آمد و همه گله ها از آن سیراب شدند و وقتی آب جوشید، تا زمانی که یعقوب نزد لابان بود، آب هم بود، ولی وقتی یعقوب از نزد لابان فرار کرد، آب هم قطع شد و خشکید. پیدایش ۲۹: ۱۰، «اما چون یعقوب راحیل، دختر خالوی خود، لابان و گله خالوی خویش، لابان را دید، یعقوب نزدیک شده سنگ را از سر چاه غلطانید و گله خالوی خویش، لابان را سیراب کرد».

اما در ترگوم در مورد همین متن چنین می خوانیم:
 «از چهارمین عجایب جهان، آن سنگ عظیم است که همه چوپانان می خواستند با هم آن را از سر چاه بردارند ولی نتوانستند آن را تکان دهند. اما وقتی پدر ما یعقوب آمد، با یک دست آن را بلند کرد و گله لابان، پدر همسر خود را نوشانید. از پنجمین عجایب این است که وقتی پدر ما یعقوب آن سنگ را از دهانه چاه بلند کرد، آن چاه آب داد و آب بالا آمده، در حضور او در طول بیست سال جوشید. تمام زمانی که یعقوب نزد لابان ماند؛ و وقتی یعقوب از آنجا رفت، چاه دیگر خشک شد».

متن دیگری نیز در کتاب آفرینش موجود است:
 آفرینش ۲۹: ۲۲، «پس لابان، همه مردمان آنجا را دعوت کرده، ضیافتی بر پا نمود. پس لابان همه خانواده و همسایه ها را شام داد و به آنها گفت: «اینک این شخص با تقوا هفت سال در میان ما زندگی می کند و چاه ما خشک نشده و آبشخور گله ها بیشتر گردیده است؛ حال چه باید بکنیم تا باز هفت سال دیگر او پیش ما بماند؟» به او گفتند: «به جای راحیل دختر دیگر خود لیه را به او بده... تا او باز نزد ما بماند».

پس از این که یعقوب از آنجا کوچ کرد و رفت، چوپانان به سر چاه آمدند و دیدند که دیگر آب نیست و سه روز در آنجا ماندند تا ببینند که بالاخره آب بالا می آید یا نه؛ ولی آب دیگر بالا نیامد، بنابراین در روز سوم به لابان داستان را گفتند و لابان فهمید که یعقوب از دست او گریخته، زیرا که به خاطر یعقوب بود که در طی بیست سال آب می جوشید».

یهودیان نه تنها در باره یعقوب چنین تصوراتی داشتند، بلکه در باره ابراهیم و چاه‌هایی که او کنده بود، در باره رفقه و اسحاق نیز چنین تصوراتی داشتند. ما در ابتدای این بحث، جمله‌ای از پدران کلیسا نقل کردیم که گفته بودند: «تو از چاه ابراهیم به چاه دیگر برو و تمامی چاه‌ها را در کتاب مقدس پیدا کن تا در آخر به چاهی خواهی رسید که عیسی با زن سامری ملاقات می‌کند. در برابر این پاتریارک، همیشه چاه آب می‌داد و می‌جوشید و این اعلام‌گر آن کار عظیم خداوند در زمان عبور از صحرای سینا بود، همانطور که آن چاه که موسی به نزد آن آمد و در آنجا دختران کاهن مدیان را دید، بالا آمد و جوشید». زیرا آن چاه در موسی، پدران قوم یعنی ابراهیم، اسحاق و یعقوب را باز شناخت. یعنی ادامه برکت خدا برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب که به موسی رسید. پس در تصور یهودیان این چاه همان چاه است که جا و مکان ندارد و مرموز است. چاهی که خداوند به ابراهیم و به نسل بعد از او نیز همیشه داده است.

از هاویه آبی خطرناک جاری است، خطرناک به چه دلیل؟ زیرا اگر انسان در اتحاد با خدا و بنابراین در هماهنگی با طبیعت زیست نکند، این خطر وجود دارد که دوباره همه چیز به هم بخورد. آب بالا و آب هاویه که خدا جدا کرده بود، در هم مخلوط شده و خشکی را فرو بگیرد؛ همانند ایام نوح که زندگی دیگر غیر ممکن شده بود. اما طبق سفر آفرینش، پس از پاک کردن زمین از گناه، دوباره خدا نه فقط با انسان بلکه با تمامی خلقت عهد بست که دیگر به خاطر گناه انسان، همه چیز را نابود نکند (آفرینش ۹: ۱۱-۱۶). اما بالاخره خدا این آب پر از خطر را در خدمت قوم برگزیده در زمان خروج از مصر گذاشت و در عبور از صحرای سینا که زمین خشک بود، آن چاه از عقب ایشان می‌آمد. در مزمور ۷۸: ۱۵-۱۶ می‌بینیم این آب که از هاویه سرچشمه می‌گیرد، در خدمت قوم برگزیده است.

مزمور ۷۸: ۱۵-۱۶، «در صحرا صخره‌ها را بشکافت و ایشان را گویا از لجه‌های عظیم نوشانید. پس سیلها را از صخره بیرون آورد و آب را مثل نهرها

جاری ساخت.»

این آب که توسط موسی در عبور از صحرا داده شد، آب هاویه بود و درک می‌کنیم که طبق این مزمور چرا یهودیان در سوریه در آن کنیسه قدیمی، یک نقاشی از موسی با عصا که جلوی آن چاه که دوازده رودخانه برای دوازده قبیله اسرائیل از آن جاری بود، نقاشی کرده‌اند.

در کتاب «میشنا» یهودیان آمده است که این چاه قوم برگزیده، آخرین چیزی بود که خدا آن را جمعه شب، قبل از اینکه شنبه را استراحت کند، آفرید.

در زیر معبد اورشلیم، چشمه‌ای وجود داشت که چشمه صهیون نامیده می‌شد. چشمه‌ای کوچک ولی مهم که از آنجا یک تونل زیرزمینی حفر کرده بودند که تا به حوض سیلوحا می‌رسید. این چشمه کوچک که در نزدیکی هیکل قرار داشت، بسیار پر معنی بود، چون در تصورات یهودیان، هیکل و اورشلیم مرکز دنیا و محور این خلقت است و می‌بایست از اورشلیم برای دنیا شریعت موسی یعنی بخشش خدا بیرون بیاید. چنانکه در اشعیا ۲: ۳ گفته شده است:

«و قوم‌های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: «بیایید تا به کوه خداوند و به خانه‌های یعقوب برآییم تا طریقهای خویش را به ما تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم. زیرا که شریعت از صهیون و کلام خدا از اورشلیم صادر خواهد شد.»

در اینجا به آب اشاره‌ای نشده ولی می‌گویید که از صهیون باید همان شریعت و مکاشفه خدا بیرون آید.

همینطور در میکاه ۴: ۲، «و امت‌های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: بیایید تا به کوه خداوند و به خانه یعقوب برآییم تا طریقهای خویش را به ما تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد.»

این کلام فقط برای اورشلیم و یهودیان نیست، بلکه برای تمامی امت‌ها است.

این آیات را می‌توان با حزقیال ۱:۴۷-۱۲ مقایسه کرد که در آن، حزقیال در رؤیا می‌بیند که بعد از تبعید، یک اورشلیم جدید ساخته خواهد شد. بنابراین معبدی جدید نیز خواهد بود و از آن معبد آب جاری می‌شود که رفته رفته بیشتر خواهد شد و سراسر سرزمین را آبیاری خواهد نمود، پاک خواهد کرد و به زمین باروری خواهد داد. در کتاب زکریا نیز به این مطلب اشاره می‌شود که در واقع این آب، آب تطهیر گناهان ما است:

زکریا ۱:۱۳، «در آن روز برای خاندان داود و ساکنان اورشلیم چشمه‌ای به جهت گناه و نجاست مفتوح خواهد شد».

همچنین در یوئیل نبی ۳:۱۸ آمده است:

«و در آن روز کوهها عصیر انگور را خواهند چکانید و از کوهها به شیر جاری خواهد شد و تمام وادیهای یهودا به آب جاری خواهد گردید و چشمه‌ای از خانه خداوند بیرون آمده، وادی شطیم را سیراب خواهد ساخت».

در زکریا ۱:۴:۸ می‌خوانیم:

«و در آن روز، آبهای زنده از اورشلیم جاری خواهد شد (که) نصف آنها به سوی دریای شرقی و نصف دیگر آنها به سوی دریای غربی (خواهد رفت). در تابستان و در زمستان چنین واقع خواهد شد».

در مزمور ۴۶:۵ و در مکاشفه ۲۲:۱-۲، موضع حزقیال نبی تکرار شده که برای آینده ما است:

«و نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود، مانند بلور و از تخت خدا و برّه جاری می‌شود. و در وسط شارع عالم آن و بر هر دو کناره نهر، درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد یعنی هر ماه میوه خود را می‌دهد؛ و برگهای آن درخت برای شفای امتهای ما باشد».

سرچشمه این آب کجاست؟ تخت خدا و بره و نام آن رودخانه «آب حیات» است. آب هاویه که گناهکاران را از بین می‌برد، برای موسی و نوح و قوم برگزیده و مخصوصاً برای اورشلیم نوین، سرچشمه حیات بوده و خواهد بود که از آن معبد نوین برای نجات همه بشر بیرون خواهد آمد.

در زمان عبور از صحرا، خیمه بود، ولی از زمان داود به بعد در اورشلیم، معبد وجود داشت. همانطور که در زمان عبور از صحرا چاه بود و از زمان داود به بعد، سرچشمه صهیون که از معبد جاری بود. طبق کتاب خروج باب ۱۷، این آب از دو کوه خداوند جاری بوده است. در زمان داود کوه خداوند، صهیون بود، یعنی همان جایی که معبد بنا شده بود. البته یهودیان درباره حزقیال و آن آب که از معبد نوین می‌آید، توضیح می‌دادند که این آب همانند یک بطری با گلوگاه باریک که از آن آب می‌جوشد، بالا می‌آید. این سرچشمه معبد اورشلیم بود و یهودیان بر این باور بودند، همانطور که از چاه موسی در صحرا آب می‌جوشید و بالا می‌آمد، اینجا هم به همین شکل است. تفسیر یهودیان درباره آفرینش ۲:۲۹ در «میدراش» اینگونه بود:

«یعقوب دید که در دشت، چاه وجود دارد و نزد چاه سه گله گوسفند است، زیرا که از این چاه گله‌ها را آبیاری می‌کردند. چاه نشانگر صهیون است اما این سه گله نشانگر سه عید بزرگ یهودیان است: عید گذر یا عید پاک یا عید فصح، عید پنجاهه و عید خیمه‌ها».

آیا تو مسیح هستی؟

قسمت بعدی بحث، ادامه تفسیر گفتگوی مسیح با زن سامری است. خود عیسی این گفتگو را آغاز می‌کند و چون با آن زن صحبت می‌کند، باعث می‌شود که زن واکنش نشان دهد و این گفتگو به نقطه‌ای مهم می‌رسد که «آیا تو مسیح هستی؟». این گفتگو دو قسمت دارد، بخش اول از آیه ۷ تا ۱۵ که در آیات ۷ و ۱۰ دو مطلب عمیق و عجیب از مسیح می‌شنویم. در آیه ۷ مسیح می‌گوید که «بده به من بنوشم»، و در آیه ۱۰: «اگر تو بخشش خدا را می‌دانستی و کیست که به تو می‌گوید بده بنوشم، تو می‌بودی که از او خواهش می‌کردی و او به تو آب حیات می‌داد». در برابر این دو جمله مسیح، زن واکنش نشان می‌دهد. قریب به مضمون آیه ۹: «تو که مرد هستی چرا با من تماس می‌گیری؟» و در آیه ۱۱: «مگر تو بزرگتر از یعقوب هستی؟» «تو که

دلو نداری که آب بکشی». و بالاخره مسیح در جواب می گوید: «آب زنده به تو می دادم» که در اینجا درست برعکس آغاز گفتگو، این زن است که می گوید: «به من بده»!

در بخش دوم متن از آیات ۱۵ تا ۲۵، دو مطلب قوی و عمیق از مسیح داریم. در آیه ۱۶ مسیح به زن می گوید: «برو شوهرت را صدا کن» و زن تعجب می کند و باعث می شود که در برابر این گفته مسیح، سعی به فرار کند و سپس به مرور در آیه های ۱۹ و ۲۰ او اعلام می کند که: «تو نبی هستی» و در آیه ۲۵ به «مسیح» می رسد و در آیه ۲۶ بالاخره خود عیسی می گوید که: «من همان هستم».

قسمت اول از آیه ۷ تا ۱۵ است که متن آن را می خوانیم:

۷-۱۵، «که زنی سامری به جهت کشیدن آب آمد. عیسی بدو گفت: «جرعه ای آب به من بنوشان». زیرا شاگردانش به جهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند. زن سامری بدو گفت: «چگونه تو که یهود هستی از من آب می خواهی و حال آنکه زن سامری می باشم؟» زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند. عیسی در جواب او گفت: «اگر بخشش خدا را می دانستی و کیست که به تو می گوید آب به من بده هر آینه تو از او خواهش می کردی و به تو آب زنده عطا می کرد. زن بدو گفت: «ای آقا دلو نداری و چاه عمیق است پس از کجا آب زنده داری؟ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواشی او از آن می آشامیدند؟» عیسی در جواب او گفت: «هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد، لیکن کسی که از آبی که من به او می دهم بنوشد، ابداً تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می جوشد». زن بدو گفت: «ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا به جهت آب کشیدن نیام».

در آیات ۷ و ۸ عیسی را می بینیم که خسته و تشنه است و طبعاً مانند هر شخصی که در مسافرت است باید قدری به نیازهای جسمی خود برسد. پس به زن می گوید: «بده به من بنوشم»، که ترجمه تحت اللفظی این جمله است.

به زبان یونانی گفته مسیح اینطور است: *Dos moi pian*. کاربرد این سه کلمه بدین شکل معمولی نیست، زیرا مسیح می بایستی می گفت: «آب بده که بنوشم» که جمله ای ساده و معمولی است و در کتاب مقدس قبلاً نیز به کار رفته است (آفرینش ۴: ۱۷، ۴۳ یا داوران ۴: ۱۹).

اما جمله *Dos Moi pain* از کجا آمده است؟ در خروج ۱۷: ۲ و اعداد ۶: ۲۱ این جمله به زبان یونانی آمده که در ارتباط با بخشش چاه در زمان خروج قوم بوده است. در ترجمه یونانی معنای جمله همانست که ذکر شد. پس کسی که انجیل یوحنا را می شنود فوراً به یاد اشاره به تشنگی قوم در صحرا و بنابراین به بخشش خداوند می افتد. در متن، جمله «جرعه ای آب به من بنوشان» چون از نظر ادبی زیبا بوده، مترجم به صورت فعلی ترجمه کرده است که باعث می شود نکات ظریف در انجیل را درست درک نکنیم. اگر این جمله را تحت اللفظی ترجمه کنیم، کلمه «آب» در جمله وجود ندارد. اگر توجه کنیم در این چند آیه، شش بار کلمه *Dido mai* (به زبان یونانی) به معنای «دادن» و بخشیدن تکرار شده است. پس با توجه به مجموعه مطالبی که پیشتر، در خصوص ارتباط این متن با متون عهد قدیم اشاره شد، می توان نتیجه گیری عمیق تری کرد به این مضمون که در اینجا عیسی تنها انسانی نیست که خسته شده و طبعاً تشنه است و آب می خواهد، بلکه این قوم اسرائیل است که در صحرا تشنه مانده است؛ و تشنگی قوم طبق نبوت عاموس ۸: ۱۱ نه فقط آب، بلکه تشنگی کلام خدا بود.

عاموس ۸: ۱۱، «اینک خداوند بیهوه می گوید: ایامی می آید که گرسنگی بر زمین خواهیم فرستاد نه گرسنگی از نان و نه تشنگی از آب بلکه از شنیدن کلام خداوند».

مزبور ۴۲: ۲-۳، «جان من تشنه خداست تشنه خدای حی که کی بیایم و به حضور خدا حاضر شوم. اشکهایم روز و شب نان من می بود، چون تمامی روز مرا می گفتند: خدای تو کجاست؟»

به علاوه پس از تبعید قوم در کتاب تسلی اشعیا (کتاب اشعیا چندین

قسمت دارد از جمله این بخش از کتاب تسلی)، اعلام می کند که روزی می آید که دیگر تشنگی وجود نخواهد داشت:

اشعیا ۴۹:۱۰، «گرسنه و تشنه نخواهند بود و حرارت و آفتاب به ایشان ضرر نخواهد رسانید زیرا آنکه بر ایشان ترخم دارد ایشان را هدایت خواهد کرد و نزد چشمه های آب ایشان را رهبری خواهد نمود.»

اشعیا ۴۳:۲۰، «حیوانات صحرا گرگان و شتر مرغها مرا تمجید خواهند نمود چونکه آب در بیابان و نهرها در صحرا به وجود می آورم تا قوم خود و برگزیدگان خویش را سیراب نمایم.»

این قول خداوند به قوم، پس از تبعید است. زیرا هنگامی که قوم از تبعید باز می گشتند، می بایست دوباره از صحرا عبور می کردند؛ صحرائی که میان بابل و سرزمین موعود قرار داشت. بنابراین همان عمل بزرگی که خداوند در زمان موسی انجام داده بود تا قوم بتواند از صحرای سینا عبور کند، دوباره انجام خواهد داد.

در متن زن سامری، مسیح به طور خیلی طبیعی با این زن تماس می گیرد و با او صحبت می کند. این ارتباط، ساده و طبیعی و بدون هیچ اشکالی است. اما در ۴:۲۷ وقتی که شاگردان از شهر برگشتند، از صحبت مسیح با زنی غریبه متعجب شدند ولی سؤالی نکردند. در اینجا چندین دلیل وجود دارد که مسیح نباید اینگونه رفتار می کرد و زن این را به او یادآوری می کند که از آن جمله، قانون، سنت، جنسیت و دیوار جدایی میان دو قوم را می توان برشمرد. از طرف دیگر، اشیاء مشترک میان یهودیان و سامریان نیز موجود نبود، برای نمونه دلوی که زن سامری برای کشیدن آب از چاه استفاده می کرد، یک نفر یهودی حق استفاده از آن را نداشت. اما با تمام این احوال زن گفتگو را قطع نمی کند ولی تلویحاً می پرسد که تو چه کسی هستی که اینطور رفتار می کنی؟ برای زن این سؤال مطرح است که کسی که اینگونه ارتباط برقرار می کند چه هدفی دارد؟ او یک یهودی است ولی او در واقع کیست که اینگونه رفتار می کند و ضدیت نژادی و ملی گرایی را از بین می برد. چرا؟ چون عطا و

بخشش خدا خیلی بالاتر از این دشمنی های انسانی یا تفکیک انسانی ما است. اگر زن می دانست که آن عطای خدا چیست، او از مسیح می خواست که به او آب حیات دهد. اما این آب زنده چیست؟ مسیح دوباره می گوید که من از تو آب خواسته ام («... کیست که به تو می گوید آب به من بده...»). اما هنوز این سؤال باقیست که تشنگی مسیح چیست؟ تشنگی مسیح و ارتباطی که با این زن برقرار می سازد فقط به خاطر این است که او آب می خواهد؟ عیسی از کسی چیزی می خواهد، ولی حتی از یک نقطه نظر، پدر را می بینیم که در جستجوی انسانهاست. آیه ۲۳ می گوید: «... زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است». پدر نیز در اینجا «طالب» و «تشنه» است و در جستجوی کسی است. ما می گوئیم که به خدا خیلی امیدواریم ولی هیچوقت نمی گوئیم که خدا هم نسبت به ما امیدوار است. خدا منتظر است که مسئولیت یا مأموریتی که به ما داده به عهده گیریم که بتواند محبت خویش را از طریق ما به انجام برساند.

اما آبی که مسیح به زن سامری پیشنهاد می دهد، آب زنده است. میان آب چاه یعقوب و آبی که مسیح به آن اشاره می کند، تفاوت وجود دارد. بخشش یعقوب نیز، آب زنده اما طبیعی بود؛ اما بخشش مسیح آب زندگی بخش و ابدی است.

آب چاه را یعقوب داد و آن آب دیگر را عیسی می دهد. چاه یعقوب آب طبیعی است و عیسی آب زندگی جاودانی می دهد. در آیات ۱۱ و ۱۲ می خوانیم که زن خطاب به عیسی می گوید: «تو چیزی نداری که با آن آب بکشی و چاه عمیق است پس این آب زنده را از کجا خواهی آورد؟ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی». زن با ادای این جمله، ضمن مقایسه میان عیسی و یعقوب، در پی کشف هویت عیسی است. در انجیل یوحنا در جایی دیگر سؤالی مشابه داریم: «آیا تو قبل از ابراهیم هم بوده ای؟» (یوحنا ۸:۵۳). یا آیا تو بزرگتر از موسی هستی که به ما «متا» داد؟ (یوحنا ۶:۳۲). البته جواب برای آنها کاملاً روشن بود که «این شخص» بزرگتر از ابراهیم، بزرگتر

از یعقوب و یا بزرگتر از موسی نیست، اما در عین حال یادآوری می‌کنم که این انجیل هنگامی نوشته شده که مباحثه بسیار عمیقی میان یهودی‌ها و مسیحی‌ها در جریان بوده است.

عیسی و کار عیسی در انجیل یوحنا، به هیچ وجه قابل مقایسه با پاتریاک‌ها نیست. مفسرین در مورد این سؤال که: «آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی؟» می‌گویند که مضمون سؤال این نیست که آیا همان‌طور که یعقوب جای عیسو را گرفت، تو می‌خواهی جای یعقوب را بگیری، یا یعقوب نوین شوی. مهم آن است که عمل عیسی خیلی بالاتر و مهم‌تر از کار یعقوب و سایر پاتریاک‌هاست. عیسی در جواب این سؤال در آیه ۱۳ و ۱۴ انجیل یوحنا می‌گوید:

«عیسی در جواب او گفت: هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد، لیکن کسی که از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، ابداً تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می‌دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می‌جوشد.»
پس در ابتدا عیسی به سؤال زن پاسخ نمی‌دهد که او کیست و آیا بزرگتر از یعقوب هست یا خیر؟ ولی میان آبی که یعقوب داده و آبی که او خواهد داد، مقایسه می‌کند. همان‌طور که در باب ششم میان «منا» که موسی داده و آن نان که پدر خواهد داد، مقایسه می‌کند. بنابراین عیسی بزرگتر از یعقوب است، زیرا از آبی که یعقوب داده، هر کس بنوشد دوباره تشنه می‌گردد، ولی «آب زنده» که عیسی می‌دهد، «تا حیات جاودان می‌جوشد». این آب زنده به تحقق رسیدن قول خداوند است که توسط حزقیال نبی در ۳۶: ۲۵-۲۸ اعلام شده است:

«و آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد. و شما را از همه نجاسات و از همه بتهای شما طاهر خواهم ساخت. و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد. و دل سنگی را از جسد شما دور کرده، دل گوشتین به شما خواهم داد. و روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه داشته،

آنها را به جا آورید».

اما اینجا در انجیل یوحنا به مطلب دیگری برخورد می‌کنیم: جمله «...تا زندگی ابدی خواهد جوشید» (۴: ۱۴) به چه معنی است؟ آیا بدان معنی است که بعد از مرگ به زندگی ابدی می‌رسد؟ یوحنا ۳: ۱۶-۱۷ می‌گوید برای کسی که ایمان دارد، از امروز این زندگی ابدی و نوین شروع می‌شود و مرتباً می‌جوشد:

«زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسریگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد.»

زندگی ابدی و نوین تنها برای پس از مرگ جسمانی نیست، بلکه از همین امروز به کسی که ایمان می‌آورد، عطا شده است. حیات جوشان مثل همان چاه پدران قوم است که تشنگی عمیق ما را برای همیشه از بین می‌برد. اما این تشنگی واقعی و عمیق انسان چیست؟ این تشنگی به معنای آنست که قسمتی از آن سرچشمه حیات را که خداست، داشته باشیم. زندگی ابدی یعنی در اتحاد و صمیمیت با خدا زندگی کردن و نه دلبستگی به این زندگی فانی. آب زنده در عهد قدیم سمبل زندگی و مکاشفه راز خدا است که به صورت شریعت یا روح القدس تجلی می‌یابد. این آب به سوی زندگی ابدی، یعنی شراکت در آن زندگی که خود خداست، جوشان است. همان‌طور که در یوحنا ۳: ۳۶ آمده است:

«آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد، حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند.»
بنابراین طبق عهد قدیم آب حیات دو معنی دارد: برای «امروز» (در زمان قدیم) و برای «آینده».

۱- آبی که در عهد قدیم «امروز» داشتند، سمبل مکاشفه راز خدا و بخصوص تورات بود.

مثلاً در اشعیا ۳:۱۲، «بنابراین با شادمانی از چشمه های نجات، آب خواهید کشید».

تفسیر این آیه در ترگوم یهودیان چنین است:

«بنابراین تعلیم نوین را با شادمانی از کسانی که انتخاب شده اند، خواهید یافت».

در این تفسیر «آب» به معنی «تعلیم نوین» است. به متن دیگری رجوع کنیم:

اشعیا ۵۵:۱، «ای جمیع تشنگان، نزد آنها بیایید و همه شما که نقره ندارید بیایید بخرید و بخورید».

در ترگوم تفسیر این آیه چنین است:

«هر کسی که تعلیم بخواد بیاید و بیاموزد».

پس در ترگوم به جای «آب»، «تعلیم» آمده است. به علاوه در کتابی به اسم «مرقع» که تعلیم الهیات سامریان در قرن چهارم است، آمده است که:

«شریعت، چاه آبی است که توسط پیغمبری، یعنی آن پیغمبر که از زمان آدم به بعد دیگر نیامده، کنده شد و آبی که در آن وجود دارد، از دهان خدا است.

پس بیایید از آن آب که در چاه هست بنوشیم». متن دیگری از همین کتاب می گوید: «در آب عمیق چشمه خوشایند، زندگی ابدی پیدا می کنیم. ما باید

در شناخت آن (خدا) بمانیم تا از آن آب بنوشیم. چون ما برای آبهای حیات تشنه هستیم». این حکمت که به ما اجازه می دهد تا طبق اراده خدا زندگی

کنیم، آب حیات است. به طور مثال در امثال سلیمان ۱۳:۱۴ آمده است:

«تعلیم مرد حکیم چشمه حیات است، تا از دامهای مرگ رهایی یابد».

از همین کتاب:

۴:۱۸، «سخنان دهان انسان، آب عمیق است؛ و چشمه حکمت، نهر جاریست».

چند مرجع دیگر هم در این مورد می توان در نظر گرفت: اشعیا ۵۵:۱، اشعیا ۵۸:۱۱، بن سیراخ ۲۴:۲۱، ۳۰، ۳۱.

بن سیراخ ۲۴:۲۱، «آنانی که مرا بخورند باز گرسنه خواهند بود، آنهایی که مرا بنوشند باز بیشتر تشنه خواهند بود».

بن سیراخ ۲۴:۳۰، «و من که مثل یک راه باریکه هستم که از نهر جاری است یا مثل نهری که به فردوس رهبری می کند» (منظور حکمت است).

بن سیراخ ۲۴:۳۱، «گفتم می روم تا باغم را آبیاری کنم و گلخانه را آب دهم».

روشن است که در عهد قدیم، آب با حقیقت و تعلیمی که از خدا می آید، مربوط است. بنابراین در انجیل یوحنا، آب حیاتی که مسیح قول آن را می دهد، الهامی بالاتر از آن الهامی است که به پدران قوم داده شده است. «مسیح که خواهد آمد همه چیز را به ما یاد خواهد داد»، این همان گفته زن سامری در یوحنا ۴:۲۵ است. پس آنان در انتظار معلمی بودند که تمام حقیقت را به آنها بدهد، در واقع همان آب حیات که مسیح خواهد داد.

۲- اما معنای دوم «آب» طبق عهد قدیم برای آخرین مرحله از زمان است؛ و در واقع اشاره به آن «روح» است که خدا قول داده که در آن «زمان» خواهد داد.

طبق عهد قدیم آب همیشه از سمت راست معبد جاری می شود. این ممکن است پاسخ آن سؤال هم باشد که چرا به طرف راست مسیح در روی صلیب نیزه زده شد و آب و خون جاری گشت. این آب نوین از سمت راست معبد جاری می شود و تمام سرزمین موعود را پاک و آبیاری می کند و حیات می بخشد.

اینک به کتاب حزقیال رجوع کنیم تا ببینیم این آب از کجا جاری است. این مطلب بسیار پر معنا است زیرا امروز می شود آن را به دو گونه تفسیر کرد. معبد جدید یا سرزمین موعود اینک خود ما، دنیای ما و شاید کلیسای ماست که باید توسط این آب زنده آبیاری شود.

حزقیال ۴۷:۱-۱۲، «مرا نزد دروازه خانه آورد و اینک آنها از زیر آستانه

خانه به سوی مشرق جاری بود، زیرا که روی خانه به سمت مشرق بود و آن آبها از زیر جانب راست خانه از طرف جنوب مذبح جاری بود. پس مرا از راه دروازه شمالی بیرون برده، از راه خارج به دروازه بیرونی به راهی که به سمت مشرق متوجه است گردانید و اینک آبها از جانب راست جاری بود و چون آن مرد به سوی مشرق بیرون رفت، ریسمانکاری در دست داشت و هزار ذراع پیموده، مرا از آب عبور داد و آبها به قوزک می رسید. پس هزار ذراع پیمود و مرا از آبها عبور داد و آب به زانو می رسید و باز هزار ذراع پیموده، مرا عبور داد و آب به کمر می رسید. پس هزار ذراع پیمود و نهی بود که از آن نتوان عبور کرد زیرا که آب زیاد شده بود، آبی که در آن می شود شنا کرد نهی که از آن عبور نتوان کرد. و مرا گفت: «ای پسر انسان آیا این را دیدی؟» پس مرا از آنجا برده، به کنار نهر برگردانید.

«و چون برگشتم اینک بر کنار نهر از این طرف و آن طرف درختان بی نهایت بسیار بود. و مرا گفت: این آبها به سوی ولایت شرقی جاری می شود و به عَرَبه فرود شده، به دریا می رود و چون به دریا داخل می شود آبهایش شفا می یابد. و واقع خواهد شد که هر ذی حیات خزننده ای در هر جایی که به آن نهر داخل شود، زنده خواهد گشت و ماهیان از حدّ زیاد پیدا خواهد شد، زیرا چون این آبها به آنجا می رسد، آن شفا خواهد یافت و هر جایی که نهر جاری می شود، همه چیز زنده می گردد. و صیادان بر کنار آن خواهند ایستاد و از عین جدی تا عین عجلایم موضعی برای پهن کردن دامها خواهد بود و ماهیان آنها به حسب جنسها، مثل ماهیان دریای بزرگ از حدّ زیاد خواهند بود. اما خلابها و تالابهایش شفا نخواهند یافت بلکه به نمک تسلیم خواهد شد. و بر کنار نهر به این طرف و آن طرف هر قسم درخت خوراکی خواهد روید که برگهای آنها پژمرده نشود و میوه های آنها لاینقطع خواهد بود و هر ماه، میوه تازه خواهد آورد زیرا که آبش از مقدس جاری می شود و میوه آنها برای خوراک و برگهای آنها به جهت علاج خواهد بود.»

متون دیگری نیز در این رابطه وجود دارد:

زکریا ۸:۱۴، «و در آن روز، آبهای زنده از اورشلیم بیرون خواهد شد (که) نصف آنها به سوی دریای شرقی و نصف دیگر آنها به سوی دریای غربی (خواهد رفت). در تابستان و زمستان چنین واقع خواهد شد.»

همچنین اشعیا ۳:۴۴، «اینک بر (زمین) تشنه آب خواهم ریخت و نهرها بر خشکی. روح خود را بر ذریت تو خواهم ریخت و برکت خویش را بر اولاد تو.» همچنین در مکاشفه ۷:۱۷، ۶:۲۱، ۱:۲۱، ۱۷، درباره آب یا روح القدس و در زمان کامل طبق نبوت حزقیال، (۳۶:۲۵-۲۷) آن آب، تطهیر کننده است که ما را از هر گناه و نجاست پاک خواهد ساخت.

یعنی در آن زمان کامل، این آب طاهر که روح القدس است، قلب ما را پاک می سازد و به ما اجازه می دهد که آن شریعت نوین و درونی را بپذیریم که روی قلب ما نوشته خواهد شد و روح القدس به ما قدرت خواهد بخشید که از این شریعت اطاعت کنیم. همین موضوع را در ارمیاء ۳۱:۳۳ می خوانیم که او درباره «آن عهد نوین» که خدا خواهد بست، سخن می گوید:

«اما خداوند می گوید: این است عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.»

در انجیل یوحنا باب هفتم به طرزی زیبا می گوید که در روز آخر عید که روز بزرگ خیمه ها است، یعنی همان روزی که برکت برای آب طلب می شد، عیسی ایستاده و گفت: «هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد» و سپس اضافه می کند: «اما این را درباره روح گفت که: هر که به او ایمان آورد آن را خواهد یافت. زیرا که روح القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی هنوز جلال نیافته بود.» یعنی چه؟ یعنی در تعمق یوحنا تنها سرچشمه این «آب زنده»، روح القدس است. و در این تعمق جاری شدن خون و آب از پهلوی نیزه خورده عیسی نشانگر آن است که تنها سرچشمه روح القدس برای دنیا

مسیح است. این راز از زمان ابراهیم، موسی و سایر پیامبران به ایشان مکشوف شده بود که چشمه روح القدس و هیکل نوین، همان مسیح است. پیامبران عهد قدیم توسط زندگی یا درک کردن توسط تجربه خود، مسیح را از پیش اعلام کردند، یعنی چیزی از روح القدس به آنها داده شده بود و صلیب، تنها سرچشمه روح القدس است. یوحنا از وجود روح القدس به خوبی آگاه بود چون در انجیل خود، مثلاً در زمان تعمید مسیح، روح القدس را که به صورت کبوتر بر او نزول گردید، مشاهده نمود. یهودیان هم به خوبی می دانستند که روح وجود دارد. سؤالی که اینجا مطرح می شود این است که آیا وقتی مسیح می گوید: «هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد، لیکن کسی که از آبی که من به او می دهم بنوشد ابداً تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می جوشد»، کدام معنی را باید انتخاب کرد. معنای اول، یعنی «تعلیم نوین» که توسط مسیح داده خواهد شد، یا معنی دوم یعنی «روح القدس»؟ آیا می توان گفت که در خواندن این متن، دو مرحله وجود دارد؟ مرحله اول، مرحله تاریخی است و مربوط به قبل از رستاخیز مسیح می شود، برای همان لحظه و زمان، این آب حیات در آن زمان، همان تعلیمی بود که مسیح داد. اما در مرحله دوم، یا زمان کلیسا، یا تعمق کلیسا بعد از رستاخیز مسیح است که طبعاً توسط روح القدس خواهد بود. همانطور که خود مسیح نیز می گوید: «روح القدس ما را به حقیقت کامل خواهد رساند». اما آیه ۱۵ باب چهارم یوحنا می گوید:

«زن بدو گفت: ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا به جهت آب کشیدن نیایم.»

قبلاً این زن در حیرت بود که آیا این شخص از یعقوب بزرگتر است و حالا به خواهش رسیده است، آیا او ایمان دارد که مسیح می تواند آن آب زنده را به او بدهد؟

البته زن قدری اشتباه می کند، چون به معنی کامل سخن مسیح را درباره آب حیات درک نکرده است. در آیه ۱۰ که می گوید: «عیسی در جواب او

گفت: اگر بخشش خدا را می دانستی و کیست که به تو می گوید آب به من بده، هر آینه تو از او خواهش می کردی و به تو آب زنده عطا می کرد»، این بخشش خدا چیست؟ چندین بار کلمه بخشش در این متن آمده، که دو معنی برای آن می توان در نظر گرفت. اول، ارتباط میان چاه و بخشش؛ بدین معنا که بخشش خدا امروز همان چاهی است که به موسی و به قوم برگزیده در آن زمان عطا شده بود که بتوانند از صحرا عبور کنند. اما مسیح در همین آیه ۱۰ ادامه می دهد و می گوید: «... اگر می دانستی کیست که به تو می گوید»، به این صورت قابل برداشت است که آن چاه، یا آن بخشش خدا، خود مسیح است. مسیح آن «چاه نوین» اسرائیل برای «گذر نوین» از صحرا به سوی «سرزمینی نوین» است. به دیگر سخن، عیسی واقعاً سرچشمه حقیقی اسرائیل نوین است. بنابراین، تنها بخشش پدر، پسر است.

عبرانیان ۴:۶، «زیرا آنانی که یکبار منور گشتند و لذت عطای سماوی را چشیدند و شریک روح القدس گردیدند...»

لازم به ذکر است که «عطای سماوی» همان بخشش خدا یا روح القدس است. در عهد جدید، عبارت «بخشش خدا»، به نجاتی که در مسیح مهیا شده، نیز اطلاق می شود (۲-قرننیا ۹:۱۵، افسسیان ۳:۷ و ۴:۷).

الهام، نیایش واقعی

در فصل گذشته، به بحث پیرامون بخش اول تفسیر باب چهارم انجیل یوحنا، با عنوان الهام، آب حیات بخش (۴:۷-۱۵) پایان دادیم و اینک به بخش دوم این بحث با عنوان «الهام، نیایش واقعی» می پردازیم (۴:۱۶-۲۹).

یوحنا ۴:۱۶-۲۹: «عیسی به او گفت: برو و شوهر خود را بخوان و به اینجا بیا.» زن در جواب گفت: «شوهر ندارم». عیسی بدو گفت: «نیکو گفתי که شوهر نداری! زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو نیست! این سخن را راست گفתי!» زن بدو گفت: «ای آقا می بینم که تو نبی

هستی! پدران ما در این کوه پرستش می کردند و شما می گوید که اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود». عیسی بدو گفت: «ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد. شما آنچه را که نمی دانید می پرستید اما ما آنچه را که می دانیم عبادت می کنیم زیرا نجات از یهود است. لیکن ساعتی می آید بلکه الآن است که در آن پرستندگان حقیقی، پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر، مثل این پرستندگان خود را طالب است. خدا روح است و هر که او را پرستش کند می باید به روح و راستی بپرستد». زن بدو گفت: «می دانم که مسیح یعنی کریستس می آید. پس هنگامی که او آید از هر چیز به ما خبر خواهد داد». عیسی بدو گفت: «من که با تو سخن می گویم همانم».

«و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که بازنی سخن می گوید و لکن هیچ کس نگفت که چه می طلبی یا برای چه با او حرف می زنی. آنگاه زن سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و مردم را گفت: «بیایید و کسی را ببینید که هر آنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟»

این آخر گفتگوی عیسی با زن سامری است. این گفتگو نیز چند بخش دارد:

۱- بخش آغازین که از آیه ۱۶-۱۸ است. در این بخش سؤال عجیب مسیح مطرح می شود: «برو و شوهرت را بخوان». این درخواست چه ربطی با مطالب قبل دارد؟ شما می دانید که ملاقات بر سر چاه میان یک مرد و یک زن در عهد قدیم، معمولاً به عهد ازدواج می رسید. آیا مسیح در اینجا می خواسته که وضعیت را روشن کند؟ یا آیا مسیح با مطرح کردن این موضوع زن را به دگرگون کردن زندگی خود دعوت می کند؟ اتفاقاً می بینیم که زن تلویحاً گفته مسیح را تأیید می کند. اما این چه معنی دارد؟ در آن زمان در سامره زن می توانست سه بار شوهر کند (اما پنج یا شش غیر قانونی بود!) برخی از مفسرین پنج شوهر را، پنج بعل تفسیر می کنند. توضیح آنکه پس از سقوط سامره در سال ۷۲۱ قبل از میلاد، آشوریها پس از فتح سرزمین مقدس،

یهودیان را به اسارت برده و پنج قوم دیگر را جانشین آنها نمودند که هر کدام از این اقوام عقاید مذهبی خود را داشتند. طبق تفسیری دیگر، «شوهر» در اینجا خود سامره است که می خواسته هم یهوه را داشته باشد و هم چند بعل، که طبق کتاب مقدس این عمل زناکاری است. در زبان عبری شوهر ISH (ایش) و در زبان یونانی واژه (Aner) را به کار می بردند و این دو کلمه، در عهد قدیم گاهی به یهوه نسبت داده می شد، به عنوان تنها شوهر. قوم اسراییل می بایست نسبت به عهد قدیم با وفا بماند، پس خدا یا یهوه مثل شوهر بود. هوشع نبی می دانست که بی وفایی زن نشانه بی وفایی دختر صهیون نسبت به خداست (هوشع ۱۸ و حزقیال ۱۶).

در عهد جدید نیز همین موضوع بوده است. مثلاً در متی ۱۲:۳۹ یا ۱۶:۴ می بینیم که «این امت زناکار» عیسی را قبول ندارند و ایمان نمی آورند، چون بت پرستی می کنند. در باب هشتم انجیل یوحنا در حکایت آمرزش زن زناکار، عیسی می گوید: «هر که گناه نکرده، اولین سنگ را بزند». گناه در اینجا به معنی این است که هر کسی که در قلب خود نسبت به آن عهد (یعنی ازدواج) وفادار است، او می تواند سنگ اول را بزند، که همه ملزم شدند و رفتند. زن سامری پنج شوهر داشته است و کسی که اینک نزد اوست شوهر او نیست، که این نشانگر حالت سامریان یا به دیگر سخن، حالت انسان گناهکار است. اما یوحنا و مسیح از سرگذشت این زن استفاده می کنند که نشانگر معنی عمیق تری است. بدین صورت که اینک سامره «شوهر» ندارد، چون «یهوه» در میان آنها یکی از بت ها شده است. آنها به یهوه ایمان داشتند ولی نه فقط به یهوه، بنابراین یهوه برای آنان تبدیل به یکی از آن بت ها شده بود. بنابراین همانطور که گفتیم این زن قلب خود را باید پاک کند و زندگی خود را دگرگون سازد ولی نه فقط این زن، بلکه سامره نیز. زیرا در زمانی که انجیل نوشته می شد، این استان در شرف دگرگونی بود و به سوی مسیح می آمد.

در آیات ۱۹ و ۲۰، واکنش زن تشریح شده است: «می بینم که تو نبی هستی»، پس ابتدا زن قبول می کند که عیسی «نبی» است و سپس می گوید:

«پدران ما در این کوه پرستش می کردند و شما می گوید که اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید کرد». شاید بتوان اینگونه گفت که در اینجا زن می خواهد موضوع را عوض کند و از این وضع بگریزد. اما تفسیر دیگری نیز در اینجا وجود دارد. زن ممکن است هدف دیگری داشته باشد. شاید زن با مطرح کردن این سؤال، در صدد طرح یک پرسش مهم است: «کجا می شود خدا را ملاقات کرد؟» سامریان دلیلی داشتند که بگویند معبد در اینجا است. زیرا پدران قوم بر این کوه قربانی گذرانیده بودند، از جمله یعقوب که در بیت ئیل و به قول بعضی از سامریان، بر این کوه رؤیای نردبان را دید، که آسمان باز شده بود و فرشتگان بر آن نردبان رفت و آمد می کردند. او در آنجا قربانی گذرانید و بر آن روغن ریخت (آفرینش ۲۸:۱۸-۱۹، ۳۵:۱-۱۵) این واقعه در شکیم روی داد (آفرینش ۳۳:۱۸-۲۰).

در کتاب دوم پادشاهان داستان نعمان سردار سریانی را می خوانیم که به نزد الیشع آمده بود که اتفاقاً در سامره می زیست. هنگامی که درک کرد که یهوه یکتا خدا است، چند کیسه از خاک کوه برداشت چون فکر می کرد که اگر خاک آن سرزمین را ببرد، در کشور خود نیز می تواند «آن خدای را» بپرستد. بر مبنای این تفکر بود که سامریان اعتقاد داشتند که اگر یعقوب در این مکان، آسمان را شکافته دید و در اینجا قربانی کرد، پس در این سرزمین باید همانند یعقوب، خدا را عبادت نمود. علاوه بر آن، معبد کوه جرزیم قدیمی تر از معبد اورشلیم بود و سامریان این معبد را بسیار بهتر از معبد اورشلیم می دانستند. البته یهودیان نیز اعتقاد داشتند کوه موری که ابراهیم اسحاق را بر آن قربانی کرد، همین تپه صهیون است که بر آن معبد خدا ساخته شده بود. سامریان در آن زمان بر کوه جرزیم عبادت می کردند، اما بعدها کوششی برای اتحاد نیایش و اتحاد سیاسی پادشاهان قوم صورت گرفت. بنابراین، معبد فقط در اورشلیم بود که اتحاد قوم در سیاست را نیز شامل می شد. علاوه بر این سامریان سنتی داشتند که بر مبنای آن معتقد بودند جام های مقدس معبد کوه جرزیم، در زمان حمله آشوریها به سامره در جایی

پنهان شده اند، ولی جای آن را نمی دانستند. آنها منتظر یک شخص یا یک نبی بودند که بیاید و آن مکان را به آنها نشان دهد.

سامریان بر پایه همین اعتقادات بود که می گفتند: «ما حق داریم بر این کوه عبادت کنیم، همانطور که پدران ما در قدیم عبادت می کردند و در آینده نیز «آن نبی»، جام های مقدس را به ما نشان خواهد داد و آیین عبادی ما را کامل خواهد کرد». اما پاسخ مسیح در مورد این موضوع در بخش سوم گفتگو، آیات ۲۳ و ۲۴ از باب چهارم انجیل یوحنا است:

۴:۲۱، «عیسی بدو گفت: ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد. شما آنچه را که نمی دانید می پرستید اما ما آنچه را که می دانیم عبادت می کنیم زیرا نجات از یهود است».

آیا این سخن بدین معنی بود که عبادت از بین می رود؟ البته این برای آن زمان سخن بسیار عجیبی به نظر می آمد، عیسی گفت: نه در اینجا و نه در اورشلیم، پس کجا؟ اگر خدا، خدای یک مکان است پس چطور چنین چیزی امکان دارد؟ در شروع آیه ۲۱ عیسی از زن می خواهد که «او را تصدیق کند»، و یا به او ایمان بیاورد. همانطوری که در ۵:۲۵ درباره اینکه مردگان صدای او را (عیسی را) خواهند شنید می گوید: «ساعتی می آید» و قبل از آن می گوید: «آمین، آمین» یعنی تصدیق کن، که همین عبارت به کار رفته است. عبارت «ساعتی می آید» اشاره به آینده است، به آن آینده که خدا خواهد گشود. کاربرد فعل «پرستش خواهید کرد» در آیه ۲۱ و «پرستش خواهند کرد» نیز در آیه ۲۳، هر دو معطوف به زمان آینده است. در آیه ۲۱ می گوید: «نه در این کوه و نه در اورشلیم» می توان پدر را پرستید و سپس در آیه ۲۳ ویژگی این پرستش را «در روح و راستی» می داند. بنابراین آیات ۲۱ و ۲۳ را باید مربوط به هم دانست؛ که البته نتیجه هر دو آیه در آیه ۲۲ آمده است که می گوید: «نجات از یهود هست»، یعنی از هم اکنون و نه در آینده. همینطور که در آیه ۲۴ می گوید: «خدا روح هست»، یعنی اینک

هست و وجود دارد. از یک دیدگاه مطلب تعجب آور است. آیا مسیح می خواهد نیاش را از بین ببرد؟ چون عبادت در آن زمان در ارتباط با یک مکان بود. پیامبران قبل از مسیح نیز اعلام کرده بودند که وقتی «او» بیاید در همه جا می توان او را عبادت کرد، چون او خالق دنیا است و همه را می بیند. مثلاً در اشعیا نبی ۹:۱۱ یا ۶۱:۱ و یا ملاکی ۱:۱۱ و در اشعیا ۱:۶۶، در واقع خدا سؤال می کند که آیا شما می توانید برای من که تمام دنیا را آفریده ام خانه بسازید؟ پس موضوع این نیست که عبادت باید از بین برود، بلکه طبق مزمور ۱۴:۵۰ عبادت واقعی از صمیم دل و قربانی روحانی یعنی سپاسگزاری لازم است.

مزمور ۱۴:۵۰، «برای خدا قربانی تشکر را بگذران و نذرهای خویش را به حضرت اعلی وفا نما».

این یک عبادت روحانی است که با مسیح به آن خواهیم رسید، عبادتی که از قربانی و از قلب ما می آید و مکان مطرح نیست.

مزمور ۱۳:۵۰ «آیا گوشت گاوان را بخورم و خون بزها را بنوشم».

بنابراین به مرور در عهد قدیم این موضوع به طرز عمیق تر مطرح می شد که آیا خدا فقط خدای یک مکان یا یک محل است؟ نه، قربانی ایمانداران قربانی قلب به همراه سپاسگزاری است و در عهد جدید این قربانی، کلیسا است. عیسی اعلام می کند که آن زمان نزدیک شده است، زمانی که باید بیاید، زمان آخر یا آخرین مرحله زمان. او معنی کلمه «عبادت» را عوض می کند. عبادت دیگر در یک محل، با یک قانون، با یک قربانی گاو و گوسفند و غیره نیست. علاوه بر این زن سؤال کرده بود که خدا را باید در کجا عبادت کرد؟ جواب مسیح «پدر» است. در این آیات سه بار کلمه «پدر» آمده است. در آیه ۲۱ یکبار و در آیه ۲۳ دوبرار و در آیه ۲۴ دوباره به واژه «خدا» بر می گردد. مسیح در اینجا می گوید: «شما کسی را عبادت می کنید که نمی شناسید». چون سامریان فقط با آن پنج کتاب اول کتاب مقدس، خدا را به عنوان «پدر» خود نمی شناختند، ولی قوم یهود، توسط پیامبران به مرور

به این واژه آشنا شده بودند و او را «پدر» می شناختند. یهودیان می دانستند که خدا پدر است و با کمک پیامبران گذشته می توانستند درک کنند که مسیح عبادت راستین را نسبت به پدر دارد. مثلاً آنها گفته بودند که «خدا پادشاه را پسر خود می داند» (دوم سموئیل ۷:۱۴ و مزمور ۸۹:۲۷)، «خدا قوم برگزیده را فرزندان خود می داند» (اشعیا ۶۳:۱۶، ۷:۶۴ و ارمیا ۳:۱۴ و ۱۹). البته به صورت سمبل (ملاکی ۳:۱۷ و مزمور ۱۰۳:۱۳). این راز برای یهودیان روشن بود ولی نه برای سامریان چون همانطور که گفته شد، آنها فقط پنج کتاب موسی را قبول داشتند. بنابراین، نجات از آن یهودیان است. اما نجات برای همه، نجاتی که از قومی می آید که خدا با او عهد بسته است. بنابراین موضوع نژاد پرستی نیست. خدا انتخاب کرده است و عیسی به عنوان یک یهودی، قول خداوند و تاریخ قوم برگزیده را به عهد گرفته و خلاصه نموده است.

۴:۲۳-۲۴، «لیکن ساعتی می آید بلکه الآن است که در آن پرستندگان حقیقی، پدر را در روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است. خدا روح است و هر که او را پرستش کند می باید به روح و راستی پرستند».

این آیات بسیار مهم است بخصوص اینکه باید دید عبارت «روح و راستی» چه معنی دارد.

عیسی می گوید: «ساعتی می آید و آمده است»، چرا؟ چون عیسی خود آنجاست. «پرستندگان حقیقی» چه کسانی هستند؟ عیسی خود یکی از پرستندگان حقیقی است. همانطور که او خود «متای» حقیقی یا «تاک حقیقی» یا «شبان حقیقی» است. پس اوست که در ارتباط با پدر مقام اول را داراست. اما در مورد معنای عبارت «روح و راستی»، باید گفت که برخی از دیدگاه اخلاقی به موضوع می نگرند و آن را به معنای «با دل خوب و راست» در نظر می گیرند، ولی در اینجا این عبارت را در ارتباط با موضوع «آب زنده» که یکی از معانی آن روح القدس است، می توان در نظر گرفت. روح القدس که

ما را احیا می کند و به ما تولدی نوین می دهد تا بتوانیم پدر را به عنوان فرزندان پرستش کنیم. همچون خود عیسی که روح بر او آمد، همانگونه که یحیی می گوید: «اوست که ما را در روح تعمید خواهد داد». بنابراین «پرستندگان حقیقی» کسانی هستند که توسط روح القدس، تولد نوین می یابند. نه فقط در انجیل یوحنا به این موضوع اشاره شده، بلکه پولس نیز می گوید که: «روح در قلب ما است که زمزمه می کند ابا، یعنی پدر» (رومیان ۸: ۱۵). پولس رسول همچنین می گوید، اگر ما توسط روح القدس «فرزندان خدا» شده ایم، پس پدر را در یکتا پسر عبادت می کنیم و این همان منطبق پرستش در روح و راستی است یعنی بر طبق منطق راز سه گانه مقدس، نه بر طبق فلسفه ما. زیرا عبادت واقعی پدر به این شرط است که آن حقیقتی را که مسیح به ما می دهد بپذیریم. در انجیل یوحنا چندین بار به این موضوع اشاره شده که عیسی معبد نوین است: «آن معبد را خراب کنید، من بعد از سه روز آن را بر پا می کنم» (یوحنا باب دوم ۲: ۱۹)، یعنی مکان مهم نیست، بلکه حقیقت کلام، خود اوست. پس بنابراین موضوع این نیست که ما چگونه باید باشیم تا خدا را عبادت کنیم، بلکه باید طبق راز خدا او را عبادت نماییم. پس می بینیم که این دو موضوع مهم در گفتگوی مسیح با زن، یعنی «آب زنده» و «محل پرستش» با هم در ارتباط هستند. چون آب زنده یکی از معانی روح القدس یا حقیقتی است که مسیح به ما می دهد و در آن ایام نوین فقط کسانی که به کلام خدا (حقیقت مسیح) ایمان آورده اند، می توانند خودشان را کاملاً توسط روح القدس تقدیم کنند. بخشش خدا که این آب زنده است، شرط پرستش خدا است. بدون این آب زنده و بدون این روح، پرستش پدر ممکن نیست. و اما موضوعی دیگر و آن اینکه در آیه ۲۳ می گوید: «پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است». آیا خدا محتاج است؟ آیا اگر ما پرستش نکنیم خدا گرسنه و تشنه خواهد ماند؟ جستجوی انسان توسط خدا، از زمان «آدم» آغاز می شود. پس از سقوط انسان، خدا به جستجوی او آمد و با صمیمیت و نزدیکی در آن باغ پرسید که: «کجا هستی؟» در عهد قدیم خدا

در جستجوی انسان است، اما آیا خدا، خدای فیلسوفها است؟ خدا در عهد قدیم خدایی «عاشق» است و کسی که عاشق است در جستجوی جواب می ماند. آن خدای بی همتا و بزرگتر از ما را نباید از آن خدایی که اینقدر ما را محبت می کند و اینقدر تشنه است، جدا کرد. وقتی که مسیح بر روی صلیب می گوید: «تشنه ام» این تشنگی از چیست؟ از برای آن سرکه؟ صفیای نبی می گوید: «از ماورای نهرهای حبش پرستندگان من، یعنی دختر پراکنده گانم هدیه برای من خواهند آورد» صفیای نبی در ۳: ۱۷ می گوید: «یهوه خدایت در میان تو قدیر است و نجات خواهد داد. او بر تو شادی بسیار خواهد نمود». او دامادی است که بالاخره به این عروس جواب خواهد داد و شادی خواهد کرد. بنابراین خدا طالب است. این همان انتظاری است که یحیی ندای آن را می شنید. پس «ساعتی می آید که نه در اینجا و نه آنجا، بلکه در روح و راستی خدا را خواهیم پرستید، زیرا خدا روح است». یعنی چه، آیا بدین معنا است که خدا جسم نیست؟ خیر، موضوع این نیست که درباره ذات خدا چیزی بگوئیم، بلکه همانطور که در انجیل لوقا و در نامه ها از جمله نامه اول یوحنا هم گفته شده، «خدا نور است» (۱: ۵) و یا «خدا محبت است» (۴: ۱۶) وقتی که می گوییم خدا برای ما نور است، یا اینکه خدا برای ما محبت است و یا خدا برای ما روح است، به معنای آن است که ارتباط او با ما از طریق روح است و باید توسط روح به او جواب داد، راز خدا را نمی توان درک کرد مگر توسط کارهای شگفتی که انجام داده و می دهد. بنابراین ارتباط خدا با ما از طریق روح است که باعث می شود ارتباط و گفتگو در روح و صمیمیت برقرار شود.

بر گردیم به مطلبی دیگر: در آیه ۲۱ می گوید که «ساعتی می آید» که در آن ساعت مکان نیایش (نه در این کوه و نه در اورشلیم) از بین می رود. ابتدا فاصله میان یهودیان و سامریان در «آن ساعت» از میان می رود و دوم آنکه در آن زمان، مکان عبادت و پرستش مطرح نیست. دو نشانه از آمدن آخر زمان

وجود داشت، یکی اتحاد همه گانه، طبق نبوت قیافا در یوحنا ۱۱:۵۱-۵۲: «فکر نمی کنید که به جهت ما مفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طایفه هلاک نگردند» و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود، نبوت کرد که می بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند». طبق نبوت‌های عهد قدیم بالاخره روزی خواهد آمد که همه دوازده قبیله اسرائیل یکی خواهند شد. پس کوه جرزیم، اورشلیم، سامریان و ... از بین خواهند رفت. و همان‌طور که خود عیسی خواسته بود: «ای پدر، ... همه یکی باشند».

یوحنا ۱۷:۲۰-۲۱، «و نه برای اینها فقط سؤال می کنم، بلکه برای آنها نیز که بوسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد. تا همه یک گردند چنانکه تو ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در ما یک باشند...»
ساعتی می آید و الآن آمده است (چون مسیح در میان آنها است) بنابراین در آخر متن خواهیم دید که سامریان نیز به سوی مسیح می آیند و به او ایمان می آورند که او «نجات دهنده تمام عالم» است.
آیات ۲۵-۲۶، «زن بدو گفت: می دانم که مسیح یعنی کریستس می آید. پس هنگامی که او آید از هر چیز به ما خبر خواهد داد». عیسی بدو گفت: «من که با تو سخن می گویم همانم».

این زن سامری نیست که عیسی را به عنوان مسیح اعلام می کند، بلکه می گوید تو مطالبی را می گویی که خیلی ها گفته اند ولی کسی خواهد آمد که آن را کاملاً به ما توضیح خواهد داد و هر موضوعی که باعث شک و سؤال است بر ما مکشوف خواهد ساخت. سامریان به زبان خودشان، در انتظار یک «تائب» بودند، یکی نبی یا «آن نبی» که در کتاب خروج ۲۰:۱-۲۱ توسط موسی نوید داده شده بود. پس آنها در انتظار کسی بودند که بیاید، نه یک نبی آن‌طور که زن سامری به مسیح می گوید، بلکه «آن نبی» که رازهای کامل خدا را بر ما مکشوف خواهد ساخت. این مطلب را فلاویوس ژوسف در

تاریخ یهودیان اشاره نموده و همچنین در مجموعه متون آیین نیایش سامریان هم این مطلب ذکر می شود که «در انتظار کسی» هستند. سامریان در انتظار مسیح بودند، کسی که مسح شده ولی نه پادشاه بر اورشلیم، از سلسله داود، بلکه موسی نوین برای سامریان است. در انجیل یوحنا در مورد دیدگاه سامریان، مواردی دیده می شود، از جمله: یوحنا ۱:۲۱؛ ۶:۱۴؛ ۷:۵۲.

در متن، زن سامری پس از اینکه متوجه شد عیسی کاملاً راز زندگی او را می داند، می گوید: «تو نبی هستی» و نمی گوید «آن نبی»؛ اما در ادامه گفتگو، وقتی که مسیح به او توضیح می دهد که چگونه باید پرستش کرد، زن گویی حس می کند که آن حقیقت کامل نزدیک شده و این عیسی است که به او می گوید: (ego yemi، یعنی من هستم). یک یهودی می دانست که «من هستم» همان یهوه است، در واقع مسیح به زن سامری می گوید: «من هستم» که با شما سخن می گویم. در انجیل یوحنا این اصطلاح یونانی زیاد به کار برده شده است که از آن جمله به: ۶:۳۵، ۴۱، ۵۱ (من هستم آن نان)، ۸:۱۲، ۲۴، ۲۸، ۵۹؛ ۱۰:۷-۹، ۱۱، ۱۴؛ ۱۱:۲۵؛ ۱۳:۱۹ و ۱۵:۱۵ اشاره کرد. از جمله در باب هشتم عیسی در جواب یهودیان گفت: «قبل از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم». آنها منظور عیسی را خوب درک کردند و فوراً سنگها را برداشته می خواستند او را سنگسار کنند چون کفر گفته بود. بنابراین زن سامری با درک این مطلب در آیه ۲۹، با جرأت به مردم اعلام می کند: «بیایید و کسی را ببینید که هر آنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟»

مطلبی دیگر، در آیه ۲۸ می گوید: «سبوی خود را گذارده و به شهر رفت». چه اهمیتی دارد؟ آیا بنا به گفته اوریجن، زن عجله داشت تا این کوزه شکستی را رها کرده و سریعاً برود یا این زن که برای آب کشیدن آمده بود، فراموش نکرده بود که عیسی به او گفته بود: «اگر ایمان بیاوری دیگر لازم نخواهد بود که برای آب کشیدن به اینجا بیایی»، بنابراین کوزه را رها کرده چون دیگر آن را لازم نداشت.

اعمال پدر

بخش سوم بحث ما در خصوص گفتگوی مسیح با شاگردانش است که از آیه ۲۷ آغاز و تا آیه ۳۸ ادامه می‌یابد که می‌توان این بخش را «اعمال پدر» نامید.

«و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که بازنی سخن می‌گوید و لکن هیچ کس نگفت که چه مطلبی یا برای چه با او حرف می‌زنی. آنگاه زن سبوی خود را گذارده به شهر رفت و مردم را گفت: بیایید و کسی را ببینید که هر آنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟» پس از شهر بیرون شده، نزد او آمدند.

«و در اثنا آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند: «ای استاد بخور». بدیشان گفت: «من غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی‌دانید». شاگردان به یکدیگر گفتند: «مگر کسی برای او خوراکی آورده باشد!» عیسی بدیشان گفت: «خوراک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم. آیا شما نمی‌گویید که چهار ماه دیگر موسم درو است، اینک به شما می‌گویم که چشمان خود را بالا افکنید و مزرعه‌ها را ببینید زیرا که الآن به جهت درو سفید شده است و دروگر اجرت می‌گیرد و ثمری به جهت حیات جاودانی جمع می‌کند تا کارنده و دروکننده هر دو با هم خشنود گردند. زیرا این کلام در اینجا راست است که یکی می‌کارد و دیگری درو می‌کند. من شما را فرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبرده‌اید درو کنید. دیگران محنت کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده‌اید.»

«پس در آن شهر بسیاری از سامریان به واسطه سخن آن زن که شهادت داد هر آنچه که کرده بودم به من باز گفت بدو ایمان آوردند. و چون سامریان نزد او آمدند از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در آنجا بماند و بسیاری دیگر به واسطه کلام او ایمان آوردند. و به زن گفتند که «بعد از این به واسطه سخن تو ایمان نمی‌آوریم زیرا خود شنیده و دانسته‌ایم که او در حقیقت مسیح و نجات‌دهنده عالم است.»

گفتگوی عیسی با زن سامری با اعلام این که «من مسیح هستم» به اتمام رسید، اما اینک صحنه فرق کرده است، صحنه‌ای از دور که زن سامری به شهر رفت، شهادت داد و دعوت نمود؛ و صحنه دیگر، عیسی است که کنار چاه مانده و با شاگردانش صحبت می‌کند و توضیح می‌دهد که آنچه که الآن از دور می‌بینید چه معنی دارد، که با در نظر گرفتن کار خود عیسی اعمال پدر را ببینند. اما شاگردان توسط عیسی فرستاده می‌شوند تا آن حصادی را که نشانگر سامریان هستند درو کنند. اما باید جزئیات آیات را به دقت بررسی کنیم به آیات ۲۷ تا ۳۰ مراجعه کنیم:

«و در همان وقت شاگردانش آمده تعجب کردند که بازنی سخن می‌گوید و لکن هیچ کس نگفت که چه می‌طلبی یا برای چه با او حرف می‌زنی. آنگاه زن سبوی خود را گذارده به شهر رفت و مردم را گفت: بیایید کسی را ببینید که هر آنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟ پس از شهر بیرون شده نزد او آمدند.»

ابتدا شاگردان آمدند: آنان که به شهر رفته بودند تا غذا تهیه کنند. آنها برگشته و از دیدن عیسی که با یک زن صحبت می‌کند تعجب می‌کنند. آنها از اینکه او با زنی صحبت می‌کرد متعجب بودند و نه الزاماً از اینکه با زنی سامری صحبت می‌کرد، آنها معنی این صحبت را درک نمی‌کنند، همانطور که بارها نیز در انجیل یوحنا دیده‌ایم که شاگردان درک نمی‌کنند و نمی‌فهمند. مثلاً در یوحنا ۳:۷؛ ۵:۲۸؛ ۷:۱۵؛ ۲۱، آنها اعمال و گفتار عیسی را درک نمی‌کنند و جرأت سؤال کردن هم ندارند (۱۳:۲۴، ۳۷؛ ۱۴:۵؛ ۸:۲۲ و ۱۶:۵-۶).

اما می‌بینیم که زن سامری به شهر می‌رود و دیگر بردن آب برای او اهمیت ندارد، چون می‌خواست به سامریان شهر مژده دهد که بیابند. او نزد آنها اعتراف می‌کند که شخصی آمده است و همان رازی را که او نمی‌خواست با کسی در مورد آن صحبت کند و بدین جهت در میانه روز برای کشیدن آب می‌رفت تا کسی او را سرچاه نبیند، به او گفته است. این در واقع یک

اعتراف درباره رفتار این زن نسبت به شوهرانش یا درباره بت پرستی است. البته بعد از این شهادت است که سامریان نزد عیسی می آیند، همانطور که پس از مراجعت رفته از سر چاه، پدر او به وی گفت که زودتر نزد چاه برگردد تا آن شخص (خادم ابراهیم) را دعوت کند تا نزد آنها بیاید (آفرینش ۲۴:۲۹، ۳۱) بخش اول گفتگو عیسی با شاگردان در آیات ۳۱ تا ۳۴ است با عنوان «عیسی در ارتباط با کار پدر» و بخش دوم آیه ۳۵ تا ۳۸ درباره «موسم درو» است.

در ابتدا می بینیم که عیسی اعلام می کند که کار او همان کار پدر است و گرسنگی او همان انجام دادن اراده پدر است که بنا به گفته خود عیسی «غذای واقعی» اوست.

۴:۳۱-۳۴، «در این اثنا شاگردان او خواهش نموده، گفتند: ای استاد بخور. بدیشان گفت: من غذایی دارم که بخورم ولی شما آن را نمی دانید. شاگردان به یکدیگر گفتند: مگر کسی برای او خوراکی آورده باشد! عیسی بدیشان گفت: خوراک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم».

همانطور که موسی سر چاه بود و رعوئیل او را دعوت کرد که غذا بخورد (خروج ۲:۲۰)، اینک شاگردان که با غذا برگشته اند عیسی را دعوت به خوردن می کنند. اینجا معنی غذا خوردن شبیه و به جای سمبل نوشیدن آب است که دو مفهوم بسیار نزدیک به هم هستند. همانطور که ایشان بدون آب نمی توانند زندگی کنند، بدون غذا نیز قادر به حیات نیستند. عیسی تشنه بود و از زن آب خواست، اینک شاگردان او را دعوت می کنند که غذا بخورد و عیسی در پاسخ به شاگردان که از او می خواستند سؤال کنند که تواز این زن چه می خواستی؟ و یا گرسنگی تو چیست؟ می گوید که غذای دنیوی غذای اصلی او نیست و غذای دیگری دارد، غذای آسمانی، همانطور که در انجیل های دیگر گفته بود. عیسی در زمان وسوسه به شیطان گفته بود که انسان نه فقط با نان زیست می کند بلکه با هر کلامی که از خدا صادر می شود (متی ۴:۴ و

تثنیه ۸:۳) و یا آنجا که درباره دوری از «خمیر مایه فریسیان» شاگردان را گوشزد می کند، اشاره به همین مفهوم گرسنگی روحانی است. عیسی فقط یک غذا دارد که با آن می تواند زندگی کند، که همانا انجام کار پدر است. این مأموریت است که اجازه می دهد عیسی زندگی کند. می بینیم که شاگردان باز منظور او را درک نمی کنند و جرأت هم ندارند که سؤال کنند. امروز نیز می توانیم از خودمان سؤال کنیم، آیا غذای واقعی ما همان کار یا مأموریتی است که عیسی به ما محوّل کرده تا به انجام رسانیم؟ آیا گرسنگی واقعی ما و کلیسای ما، اگر کاری را که به ما محول شده انجام ندهیم، شدید و خطرناک نخواهد شد؟ البته امروز کلیسا در نور روح القدس می داند که اراده پدر «نجات برای همه» است، همانطور که در ۳:۱۶-۱۷ یا در ۶:۳۸-۴۰ «در ارتباط با غذای واقعی، نان زندگی بخش و نانی که از آسمان می آید» به آن اشاره می شود. پس باید کار پدر را به انجام رساند. مسیح نیز در دعای باغ جتسیمانی می گوید «اراده پدر را به انجام رسانیدم».

۱۷:۴، «من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم».

«خوراک من این است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم». پدر فرمان نمی دهد، او در صورت امتناع کار خود را به کس دیگری واگذار می کند. کار پدر کار خود عیسی است و او به عنوان بخشش از پدر این کار را می پذیرد. این کار، دیگر زندگی او و جزیی از وجود عیسی می شود. در انجیل یوحنا هدف عیسی بسیار روشن است (۵:۱۶، ۱۹).

ابتدا آیه ۱۹: «زیرا که پدر پسر را دوست می دارد و هر آنچه که خود می کند بدو می نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب نمایید». (اتحاد پدر و پسر در کار پدر) و در ۵:۱۶ می گوید: «عیسی در جواب ایشان گفت که پدر من تاکنون کار می کند و من نیز کار می کنم». تشنگی و گرسنگی واقعی عیسی این است که کار پدر را انجام دهد، تا همه ایمان بیاورند. سامریان در شرف یکی شدن با یهودیان هستند، چون همه با

هم خواهند آمد و می آیند. بنابراین آن چیزی که شاگردان می بینند، راز عیسی، کار عیسی، یعنی کار پدر است. پس عیسی به شاگردان می گوید که نگاه کرده ببینید و نه فقط نگاه کنید، بلکه درو نمایید. بنابراین مأموریت عیسی تبدیل به مأموریت شاگردانش می شود، آیات ۳۵ - ۳۸:

«آیا شما نمی گوید که چهار ماه دیگر موسم درو است؟ اینک به شما می گویم چشمان خود را بالا افکنید و مزرعه ها را ببینید زیرا که الآن به جهت درو سفید شده است. دروگر اجرت می گیرد و ثمری به جهت حیات جاودانی جمع می کند تا کارنده و درو کننده هر دو با هم خوشنود گردند. زیرا این کلام در اینجا راست است که یکی می کارد و دیگری درو می کند. من شما را فرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبرده اید درو کنید. دیگران محنت کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده اید.»

موضوع بسیار مهم و وسیع است. ابتدا باید به چند نکته کوچک، مخصوصاً درباره معنی کلمات و ترجمه آن اشاره کنم. در آیه ۳۵ می گوید: «الآن به جهت درو سفید شده است»، در اینجا عبارت «به جهت» به معنی حاضر و آماده برای دروست. در آیه ۳۶ عبارت «دروگر اجرت می گیرد» آمده است. اجرت گرفتن به معنی دستمزد یا پاداش گرفتن است. بنابراین شادی جمع آوری محصول، پاداش ایشان خواهد بود که همان شادی زمان عید بزرگ یهودیان یعنی عید خیمه ها است. پس پاداش، دستمزد یا پول نیست بلکه شادی است که پس از تمام زحمت ها می توان آن را جمع آوری کرد.

عیسای یهودی، زن سامری را ملاقات کرده و ثمره آن، اتحاد برادران جدا شده، یعنی یهودیان و سامریان است. همانطور که ۴:۱۴ می گوید: آبی که می جوشد به جهت زندگی جاودانی است، اینجا نیز، این درو، بخشش حیات جاودانی است. همچنین این اصطلاح را همانطور که در انجیل لوقا گفته شده، می توان به جمع آوری در آن انبار نیز تعبیر کرد؛ یعنی در انبار آسمانی، تا کارنده و درو کننده هر دو با هم خشنود گردند.

در کتاب مقدس، عبارت «درو و درو کردن» بسیار به کار برده شده است

ولی به چه معنا؟ این عبارت در کتاب مقدس کنایه از «جمع آوری انسانها در آخرت» است. از جمله در مثل گندم و کرکاس، (متی ۱۳:۲۴-۳۰) گندم کاشته شد ولی دشمن نیمه شب آمد و در میان آنها بذر علف کرکاس ریخت، آیا باید همین الآن این علف را جدا کنیم؟ انجیل پاسخ می دهد، در آخرت، هنگامی که موسم درو می آید، آنوقت باید علفها را در آورده. در کتاب مقدس به این موضوع کم و بیش اشاره شده است؛ مثلاً یوئیل نبی ۳:۱۳، «داس را پیش آورید زیرا که حاصل رسیده است. بیایید پایمال کنید زیرا معصره ها پر نشده و چرخشها لبریز گردیده است چونکه شرارت شما عظیم است».

و همینطور در مکاشفه ۱۴:۱۵-۱۶، «و فرشته دیگر از قدس بیرون آمده، به آواز بلند آن ابرنشین را ندا می کند که داس خود را پیش بیاور و درو کن، زیرا هنگام حصاد رسیده و حاصل زمین خشک شده است. و ابرنشین داس خود را بر زمین آورد و زمین درویده شد».

واضح است که این آیات در ارتباط با روز داوری است، اما به طور مثال در اشعیا ۹:۲ وقتی که از شادمانی موسم درو می گوید، در ارتباط با عید خیمه ها و شادی ناشی از بخشش خداست.

در انجیل یوحنا نیز، شادمانی رسیدن موسم درو، شادی آمدن سامریان به عنوان نوبر عظیم است که به قول انجیل، «مزرعه سفید شده» است. مسیح از شاگردان که در کاشتن شرکت نداشته اند، در کار درو دعوت می کند. اما به چه دلیل شاگردان نباید محنت بکشند و فقط باید خوشحال باشند؟ در زندگی امروز ما نیز این سؤال مطرح است که مأموریت خود را در کدامیک، درو کردن یا کاشتن می بینیم؟ در آیه ۳۵ و ۳۶ عیسی به شاگردان می گوید که موسم درو از هم اکنون فرا رسیده، بنابراین زمان آخر افتتاح شده است. با آمدن عیسی، چون او هم کارنده و هم درو کننده است، همه چیز به اتمام خواهد رسید و همه با هم باید شاد باشند، چون کارنده و درو کننده خود اوست. در عهد قدیم این حالت نزدیک شدن زمان کاشتن و زمان درو کردن بدین معنا است که انگار زمان دیگر کوتاه شده و شاگردان دعوت شده اند

که در خوشحالی درو کننده شریک شوند. «ما را پریم» در باره خوشحالی درو کننده (از قول مریم مادر عیسی) اینطور می گوید:

«ای بیننده رؤیا و ای پیامبران، شما در کلام خود حقیقت را اعلام کرده اید؛ ای شما که چاه حفر کرده اید، کاشتید و بعد پر از امید خوابیده اید، اکنون رستاخیز کنید و با خوشحالی کامل دست بزنید، چون الآن ثمره کاشته خود را می بینید. اینک در میان امت من، آن خوشه گندم است که نان زندگی بخش می دهد. نگاه کنید (منظور عیسی است) با من شاد باشید چون آن بافه خوشحالی را حمل می کنم.

میوه حقیقی عیسی است و انبیا از ابراهیم تا یحیی باید شاد باشند، زیرا این میوه رسیده است. یحیی تعمید دهنده فکر می کرد که مسیح باید روز خداوند یا روز داوری را بر پا کند، اما او مثل کرکاسها را نمی دانست که عیسی گفته بود، میان آن دو زمان، یعنی زمان عیسی و آخرت زمانی وجود دارد. برای عیسی میان کاشت، که اعلام ملکوت خداست و درو کردن یعنی داوری، زمانی وجود دارد که همان زمان کلیسا است. متن انجیل متی ۱۳:۳۹ که می گوید موسم حصاد عاقبت این عالم است و درو کنندگان فرشته ها هستند، ظاهراً با متن یوحنا که می گوید: «موسم درو همین الآن است»، در تضاد قرار دارد. در انجیل لوقا و متی عیسی سمبل درو کنندگان است که نشانگر زمان خود عیسی است. مثلاً لوقا ۱۰:۲ می گوید: «حصاد بسیار است و عمه کم، (یعنی همین الآن) پس از صاحب حصاد در خواست کنید تا عمه ها برای حصاد خود بفرستند».

در انجیل یوحنا تعمق بر فرا رسیدن زمان و ساعت عیسی است. اصطلاح «ساعت» در انجیل یوحنا بارها تکرار شده است، اما ساعت عیسی چه زمانی است؟ در انجیل یوحنا، «ساعت» عیسی، زمانی استثنایی در طول تاریخ نجات است و به معنای کمال زمان، قبل از زمان آخر است. مسیح تمامی تاریخ اسراییل را در بر می گیرد و زمان بعدی را با «ساعت خود» افتتاح می کند. تنها خود او، هم بذر و هم میوه و هم درو کننده است. او دانه ای

است که باید بمیرد تا ثمر آورد، آن تاک که ما در آن هستیم و میوه می دهیم، خود عیسی است. عیسی یکتا فرستاده شده از سوی پدر است و شاگردان فرستاده شدگان عیسی هستند.

یوحنا ۲۰:۲۱، «... چنانکه پدر مرا فرستاده من نیز شما را می فرستم». مأموریت شاگردان به عنوان فرستاده شدگان، درو کردن است، ولی مأموریت عیسی هم کاشتن و هم درو کردن: «این کلام در اینجا راست است که یکی می کارد و دیگری درو می کند». در عیسی زمان کاشتن و موسم درو هر دو یکی هستند، ولی بعد از عیسی فاصله میان این دو زمان وجود دارد. آیا می توان گفت که مأموریت کلیسا فقط درو کردن است؟ در اناجیل دیگر و اعمال رسولان، گفته شده که رسولان باید بکارند یعنی کلام را باید اعلام کنند. در انجیل یوحنا رسولان فرستاده شده اند تا میوه را جمع کنند و اینجا ظاهراً به شادی دعوت شده اند، نه محنت و رنج و کار سخت.

در انجیل یوحنا در جایی دیگر، همه شاگردان و نه فقط رسولان، فرستاده شده اند و عیسی به آنها می گوید که «اگر مرا زحمت دادند، شما را نیز زحمت خواهند داد و اگر کلام مرا نگاه داشته اند کلام شما را هم نگاه خواهند داشت». کلام در اینجا به معنای بذر و با درو مربوط است. اگر رسولان دروگر هستند پس ما به آخرین مرحله زمان رسیده ایم که در آن، راه نجات کامل که قوم برگزیده در انتظار آن بوده اند، گشوده شده است. بنابراین شاگردان باید به کار درو ادامه دهند که خود عیسی آن را شروع کرده است. پولس هم می دانست که مسیح با مرگ و رستاخیز خود پیروز شده، بنابراین به همه اعلام می کرد که درو حتمی است زیرا که مسیح بر قدرت بدی غلبه یافته است. یوحنا به یاد می آورد که عیسی شاگردان را فرستاد تا مژده را به مردم برسانند، در این معنی شاگردان نیز درو می کنند و عیسی نیز در دعای بزرگ خود قبل از مرگ، برای آنانی که توسط شاگردان ایمان خواهند آورد دعا می کند تا اینکه همه یکی شوند. پس شاگردان در انجیل یوحنا همان کلام، یا همان کار عیسی را که از پدر تقبل کرده اند بر عهده دارند. بنابراین

مأموریت کلیسا طبق انجیل یوحنا شریک شدن در زندگی سه گانه مقدس است. آیه ۳۶ می گوید: «... تا کارنده و درو کننده هر دو با هم خوشنود گردند». یعنی شاگردان فرستاده شده اند تا میوه ها را جمع کنند، یعنی انسانهایی را که پدر با کلام مسیح توسط روح القدس جمع می کند. فعل «جمع کردن» که به یونانی Synagogue است کلمه ای بسیار مهم برای مأموریت کلیسا به شمار می رود. در پیام انبیای عهد قدیم، از جمله در اشعیا ۱۱:۱۲؛ ۱۲:۲۷، میکا ۷:۱۱-۱۲، ارمیا ۳:۲۷، حزقیال ۱۷:۱۱، ۲۰:۴۱، ۲۸:۲۵، ۳۴:۱۱-۱۲ فعل «جمع کردن» و «گرد هم آوردن» آمده است. گناه پراکنده می سازد و قوم اسراییل به خاطر بت پرستی و گناه پراکنده شده بودند. اراده خدا و مأموریت پیامبرانی که از طرف او فرستاده شده اند جمع کردن پراکنندگان بوده است. شاگردان عیسی این جمع آوری را در این زمان بخصوص برپا می کنند، یعنی جمع آوری کسانی که توسط روح القدس در قلبهایشان دعوت شده اند و کوشش دارند حقیقت را پیدا کنند، که این کار انسان نیست. شاگردان باید جمع کنند و اجازه دهند تا بذر توسط کلام عیسی رشد کند و برای درو در دل آنها نمو کند، در اتحاد با او، یعنی با عیسی که تنها توسط وفاداری کامل نسبت به پدر، این درو را به انجام می رساند. او که برای اتمام و کامل نمودن کارهای بزرگ و طولانی پیامبران که قبل از او فرستاده شده بودند، آمده بود. همه آن کسانی که خدا از ابتدای زمان، برای تاکستان خود فرستاده بود.

متی ۲۱:۳۳-۳۷، «و مثلی دیگر بشنوید: صاحب خانه ای بود که تاکستانی غرس نموده، خطیره ای گردش کشید و چرخشتی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده، عازم سفر شد. و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه های او را بردارند. اما دهقانان غلامانش را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کشتند و بعضی را سنگسار نمودند. باز غلامان دیگر، بیشتر از اولین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند. بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده گفت: «پسر مرا حرمت

خواهند داشت». اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند: «این وارث است. بیایید او را بکشیم و میراثش را ببریم». آنگاه او را گرفته، بیرون افکنده، کشتند».

تاک، نشانه قوم برگزیده یا خلقت است و غلامان به منزله پیامبران هستند. نکته مهم آن است که این همه فرستاده شدگان یا کارندگان، از قدیم، از نوح تا یحیی، اعلام کنندگان عیسی بودند و او را از پیش نشان می دادند. او خود آن «پسر» است که یحیی از او به عنوان «آن بره» نام می برد که «گناهان جهان را بر می دارد». پس از ابراهیم تا زمان یحیی، کامل کننده این راه، یکتا پسر است که پدر فرستاده است. ابراهیم با او کار می کرد و او را نشان می داد و روز او را از دور دیده بود. اما کار خدا ادامه دارد و ما شاگردان عیسی در این سلسله فرستاده شدگان که در عیسی خلاصه شده اند، در کار آنها سهم هستیم.

واژه Kopiaaux در زبان یونانی به معنی «خسته» است و در انجیل یوحنا دارای اهمیت است. در آیه ۳۸ چنین می خوانیم:

«من شما را فرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبرده اید درو کنید. دیگران محنت کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده اید».

عیسی در این آیه سه بار از واژه Kopiaaux استفاده کرده است: «رنج نبرده اید»، «محنت کشیدند» و «محنت ایشان». همچنین در آیه ۶ می گوید:

«و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب ساعت ششم بود».

در این آیه نیز فعل «خسته شده بود» باز هم عبارت Kopiaaux به کار رفته است. دلیل اهمیت این واژه آن است که به طرح یا «نقشه خدا» برای نجات ما اشاره دارد که از پیش شروع شده و ادامه داشته و شاگردان باید در این «طرح» وارد شده و با آنانی که قبل از ایشان آمده بودند، همکاری کنند. البته در این طرح «قبل» و «بعد» وجود دارد. «قبل» به معنی تمام پیامبران گذشته تا یحیی، «بعد» به معنی شاگردان است و در «وسط» یا میانه، خود

عیسی قرار دارد. عیسی نیز محنت کشیده است و شاگردان اینک آمده و درو می کنند. آنها میوه محنت گذشتگان از زمان آدم را برداشت می کنند. از هنگامی که خدا به نزد آدم و حوا آمد و پرسید که «ای آدم تو کجایی؟» این زمان یا این «محنت» شروع شده بود، پس شاگردان عیسی باید با خود عیسی شاد شوند، چون این زحمت و کار بسیار طولانی اینک میوه آورده و اکنون زمان درو فرا رسیده است. پس شاگردان عیسی (که ما نیز از جمله آنان هستیم) باید در مشارکت با عیسی بمانند. از یک دیدگاه می توان عیسی را «تنها بزرگ» خواند که از اول بوده است، همچنانکه انجیل یوحنا در باب اول می گوید که «او از ازل بوده و همه چیز به توسط او به وجود آمد». پس شاگردان باید در او بمانند، چون اوست که ایشان را می فرستد. به این موضوع در انجیل یوحنا بارها اشاره شده است، از جمله در ۱۵:۵، ۱۵:۷-۹، ۱۷:۱۸. فرستادم».

بخش آخر روایت یوحنا از داستان زن سامری، ایمان آوردن سامریان است که بر حسب آن عیسی «نجات دهنده عالم» شناخته می شود. ۳۹:۴-۴۲، «پس در آن شهر بسیاری از سامریان به واسطه سخن آن زن که شهادت داد هر آنچه کرده بودم به من باز گفت بدو ایمان آوردند. و چون سامریان نزد او آمدند از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در آنجا بماند. و بسیاری دیگر به واسطه کلام او ایمان آوردند. و به زن گفتند که «بعد از این به واسطه سخن تو ایمان نمی آوریم زیرا خود شنیده و دانسته ایم که او در حقیقت مسیح و نجات دهنده عالم است».

پس نتیجه تمام ماجرا و گفتگوها به اینجا ختم می شود که مسیح را «نجات دهنده» عالم می شناسند. تمام افراد داخل ماجرا اینک به دور هم جمع شده اند، عیسی که از اول ماجرا در صحنه حضور داشته، زن سامری، شاگردان عیسی و ساکنان شهر برای ابراز ایمان و نشان دادن آن «حصاد» که عیسی در برابر چشمان شاگردانش جمع می کند، همه بر سر چاه گرد

آمده اند. ماجرای ملاقات و گفتگوی مسیح با زن سامری را می توان با اولین ملاقات شاگردان با عیسی مقایسه نمود که در یوحنا ۱:۳۵-۴۱ آمده است. یوحنا ۱:۳۵-۴۱، «و در روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود. ناگاه عیسی را دید که راه می رود؛ و گفت: «اینک بره خدا». چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند. پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می آیند. بدیشان گفت: «چه می خواهید؟» بدو گفتند: ربّی (یعنی ای معلم) در کجا منزل می نمایی؟ بدیشان گفت: «بیایید و ببینید». آنگاه آمده، دیدند که کجا منزل دارد و آن روز را نزد او بمانندند و قریب به ساعت دهم بود و یکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده پیروی او می نمود، اندریاس برادر شمعون پطرس بود».

در اینجا ابتدا عمل یحیی را می بینیم، که شهادت اوست و نقش بزرگ را دارد. چون او شهادت داد، دو نفر به سوی عیسی آمده و با او ماندند. در مورد زن سامری نیز، پس از اینکه او با عیسی ملاقات کرد، رفته شهادت می دهد و سامریان به سوی عیسی می آیند و او با آنها دو روز می ماند. به کاربرد فعل «ماندن» قبلاً اشاره کرده ایم و گفتیم که «ماندن» به معنی شریک شدن در راز یا مشارکت است. ما نمی دانیم که آن دو شاگرد به عیسی چه گفتند و یا سامریان با عیسی چه گفتگویی داشتند، اما جالب اینجاست که حتی ساعت این ملاقات هم در ذهن نویسنده انجیل باقی مانده است. در نتیجه ملاقات دو شاگرد با عیسی، آنان اقرار می کنند که «مسیح را یافته ایم» و در نتیجه ملاقات با سامریان و ماندن عیسی با آنها، طبعاً سامریان نمی گویند که او مسیح است، بلکه شهادت می دهند که او «نجات دهنده عالم»، از جمله نجات دهنده سامریان است. ولی قبلاً دیدیم که ابتدا به واسطه شهادت زن، بسیاری از سامریان ایمان آوردند. در یونانی شهادت Martyrian و شهید Martyr است. یحیی نیز در ۱:۱۵، ۳۲، ۳۴:۳ پیوسته شهادت می دهد و در نتیجه شهادت او برخی به سوی عیسی می آیند. در ۴:۴۲ سامریان پس از ملاقات با عیسی خطاب به زن گفتند که «دیگر بر طبق سخن تو نیست که

ایمان آورده ایم بلکه چون او را ملاقات کرده ایم، ایمان آوردیم». در اینجا واژه «سخن» را نباید در برابر «شهادت» سخیف بشماریم. چون کلمه «سخن» در اینجا با کلمه Logos مربوط است و می دانیم که در انجیل یوحنا Logos واژه ای بسیار پر معنی است. در ۸:۴۳ عیسی به شاگردانش می گوید: «برای چه سخن مرا نمی فهمید، از آن جهت که کلام مرا نمی توانید بشنوید». در اینجا «سخن» معادل کلمه Lallya است که درباره زن گفته شده و «کلام» معادل عبارت Logos است. ایمان از شهادت می آید، حتی اگر شهادت زن گناهکار و بد شهرتی مانند زن سامری باشد. چون این زن عیسی را ملاقات کرد نزد سامریان شهادت داد، بنابراین آنها به نزد عیسی آمده او را ملاقات کردند و چون عیسی نزد آنها ماند، آنها ایمان آوردند و برای اولین بار در انجیل یوحنا، عیسی را «نجات دهنده عالم» خطاب نمودند. پس هم سخن زن و هم ملاقات عیسی با سامریان، آنان را به ایمان می رساند. اصولاً ایمان آوردن به یک شخص تنها به این معنی نیست که سخن او را قبول کنیم، بلکه او را می پذیریم و راز او را درک کرده و با او شریک می شویم. می بینیم که در حکایت زن سامری ایمان تا چه اندازه عمیق تر شده است: زن که در ابتدا از عیسی سؤال می کرد که آیا تو نبی هستی؟ آیا تو مسیح یا تائب (برای سامریان) هستی؟ در مرحله بعد زن به جایی می رسد که همراه با دیگران ایمان می آورد که عیسی «نجات دهنده عالم» است. ابتدا ملاقات، سپس تعمق شخصی، سپس شهادت زن به سامریان، یعنی نوعی تبدیل دیدگاه و تجربه در این داستان وجود دارد. اول زن تجربه می کند (هر کاری که کردم به من گفت) سپس تجربه خود سامریان که به زن می گویند: «ما می دانیم، دیدیم، تجربه کردیم و الآن ایمان داریم». بنابراین دو تجربه به کمک هم می آیند تا ایمان واقعی به وجود آید. چگونه می توانیم در انجیل یوحنا جمله «نجات عالم» که نقطه عطف تمام این متن است را درک کنیم؟ در انجیل یوحنا «دنیا یا عالم» دارای دو معنی است: یکی عالم گناه که در اینجا موضوع بحث نیست، و دوم عالمی که خدا آن را دوست دارد، و یکتا پسر خود را برای

نجات آن می فرستد، همانطوری که در ۳:۱۶-۱۷ آمده که: «زیرا خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد». در اینجا جهان و معنی آن روشن است و به معنای جهانی است که خدا آن را دوست دارد. معنی دیگر این کلمه در انجیل یوحنا، جهانی است که تحت نفوذ شیطان قرار دارد و طبعاً مسیح را کاملاً رد خواهد کرد. بنابراین حتی خود مسیح هم نمی تواند کاری برای این جهان بکند. در انجیل یوحنا ۱:۲۹ هم می گوید: «در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می آید، پس گفت: اینک بره خدا که گناه جهان را برمی دارد». در این آیه، مراد جهانی است که نجات را در نهایت قبول خواهد کرد. سؤال مهم این است که آیا در فلسفه مسیحیت جهان دو قطبی است؟ خیر و شر، یا تاریکی و سفیدی؟ جواب این است که برای ما اینطور نیست اما برای خدا، اینگونه است، زیرا ما داور نیستیم. خود عیسی هم در مثل کرکاسها فرمود که به هر دو باید اجازه داد تا رشد کنند، تا به آخر، تا در آن روز خود خدا آنها را از هم جدا خواهد کرد، اما فعلاً هر دو با هم هستند. اما آیا مانند مذاهب و مکاتب دیگر مثل بوداییسم یا کنفوسیوس، مسیحیت نیز به جهان دو قطبی یا به خیر و شر معتقد است؟ جالب است که پدران کلیسا حتی برای شیطان دعا می کردند تا توبه کند و بازگردد و برخی حتی می گفتند که ما حتی به جهنم ایمان داریم، به شرطی که در آنجا کسی نباشد! و برای یهودا نیز دعا می کردند تا خدا بر او ترحم کند. این نشانه ای از محبت کامل برای همه است، نه تنها برای دشمنان بلکه برای کسانی که همانند شیطان هستند که ظاهراً برای آنها هیچ امیدی وجود ندارد: «خدایا بر آنها نیز رحم فرما». حتی برخی به مانند اوربجن فکر می کردند (کلیسا البته این فکر را نپذیرفت) که بالاخره محبت خدا آن قدر قوی خواهد بود که بدون استثناء همه را جمع خواهد کرد. اما کلیسا این عقیده را رد می کند و می گوید، در این صورت آزادی انسان در خطر خواهد بود، چون اگر

این محبت آن قدر قوی باشد که حتی کسی که نمی‌خواهد را نیز به خود جذب کند، پس آزادی انسان کجاست؟

مطلب مهم آن است که در متن یوحنا، وراى سامریان انسانهای دیگر وجود دارند که به نجات نیازمندند. ولی چرا سامریان مهم بودند؟ چون از دیدگاه یهودیان، آنان قومی ناپاک و طرد شده بودند و با آمدن مسیح، همه محدودیتها، از لحاظ نژاد، جنسیت و غیره، از میان رفته است. عیسی در میان سامریان می‌ماند همانطوری که در پدر می‌ماند. در انجیل‌های نظیر، چندین بار فریسیان اعتراض می‌کنند که مسیح با گناهکاران و بدکاران نه تنها صحبت می‌کند، بلکه با آنها غذا می‌خورد، یعنی چه؟ غذا خوردن یعنی تقسیم حیات و شریک شدن در غذا یعنی شریک شدن در حیات. عیسی در اینجا نوبرآشتی جهانی برای تمامی ملل است، همان که پیامبران از قبل آن را اعلام کرده بودند و در این ملاقات جلوه‌هایی از آن به طور سمبلیک اجرا می‌شود و این تفکر بسیار بالاتر از طرز فکر یهودیان و حتی شاگردان است که مسیح را نجات دهنده اسرائیل یا داود نوین می‌دانستند. مسیح برای یک ملت یا یک قوم نیست، اما نجات‌گیتی از قوم یهود است! چرا در متن گفته شده که: «نجات از یهود است»؟ این مطلبی بسیار مهم است، زیرا یک جنبه آن جهانی و جنبه دیگر در ارتباط با وفاداری خدا در نقشه او برای قوم یهود است.

در این متن، مسیح صراحتاً به سامریان می‌گوید: «نجات از قوم یهود است»، ولی در نتیجه همین متن، مسیح نجات دهنده عالم است، زیرا در راز قوم برگزیده، امتهای نیز وجود دارند. مثلاً در جایی دیگر می‌گوید: «اینک بره خدا که گناه جهان را بر می‌دارد...»، یعنی در عیسی دعوت قوم برگزیده برای خدمت به دنیا به انجام می‌رسد. به عبارت دیگر در جمله «نجات از یهود است» اعلام می‌شود که نجات برای همه دنیا است (خروج ۱۹: ۵-۶). «و اکنون اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوید و عهد مرا نگاه دارید، همانا خزانه خاص من از جمیع قومها خواهید بود. زیرا که تمامی جهان، از آن من است. شما برای من مملکت گهته و امت مقدس خواهید بود. این است آن

سخنانی که به بنی اسرائیل می‌باید گفت».

بنابراین قوم یهود، گهته و خادم برای سایر امتهای محسوب می‌شود. در عهد جدید نیز عبارت «قوم گهته» به کار برده شده است، نه چون بهتر از سایر قوم‌ها است، بلکه چون خدا مایل است که توسط این قوم همه نجات یابند. زیرا نمی‌توانیم طرح و نقشه محبت خدا نسبت به جهان را بدون ارتباط با قوم برگزیده در نظر بگیریم. در متن یوحنا، آشتی یهودا و سامره که نشانگر آشتی تمام جهان توسط عیسی است، بر پا می‌شود. وقتی که عیسی قبول می‌کند در میان سامریان بماند، بدین معنی است که آنها درک کردند که عیسی آن کسی که منتظرش بودند یعنی «تائب» یا «مسیح یهودا» نیست، بلکه او نجات دهنده جهان است.

* * *

مأموریت ما امروز در کلیسا چیست؟

این بحث را با این سؤال کلی آغاز می‌کنیم:

- طبق انجیل چند شیوه وجود دارد تا مأموریت کلیسا به انجام برسد؟

باید تشخیص داد که کار و مأموریت ما در کلیسا چیست؟ مطلب دیگر این است که تشخیص دهیم که این طرز کار یا انجام دادن رسالت کلیسا از چه راهی بهتر است و کدام شیوه با احتیاجات مردم و امکانات موجود بهتر تطبیق می‌کند. به بیان دیگر زمان ما کدام است؟ چگونه باید کار کنیم؟

متی ۱۶:۲-۳، «ایشان را جواب داد که در وقت عصر می‌گویید هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است؛ و صبحگاهان می‌گویید امروز هوا بد خواهد بود زیرا که آسمان سرخ و گرفته است.»

همینطور در لوقا ۱۲:۵۴-۵۶ هم به همین مطلب اشاره شده است:

«آنگاه باز به آن جماعت گفت: «هنگامی که ابری ببینید که از مغرب پدید آید، بی تأمل می‌گویید باران می‌آید و چنین می‌شود. و چون دیدید که باد جنوبی می‌وزد، می‌گویید گرما خواهد شد و می‌شود. ای ریاکاران، می‌توانید صورت زمین و آسمان را تمیز دهید، پس چگونه این زمان را نمی‌شناسید؟

تشخیص زمان موضوعی بسیار مهم است: آیا ما در زمان برزگر هستیم یا دروگر؟ زمان امروز را باید نگاه کرد. در انجیل مطلب دیگری وجود دارد: آیا «در» گشوده شده یا بسته مانده است؟ اگر باز است توسط روح القدس گشوده شده، اگر بسته است، چه باید کرد؟ آیا باید آن را شکست؟ مکاشفه ۳:۸ درباره کوچکترین کلیساها که ضعیف و بی قدرت است صحبت می‌کند:

«اعمال تو را می‌دانم. اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار ننمودی.»

در اعمال ۵:۱۹ نیز «شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز می‌کند».

پولس در افسس با وجودی که دشمنان زیادی داشت، می‌گوید که «دروازه بزرگ برای من باز است» (اول قرنتیان ۱۶:۹) و با وجود دشمنی‌ها می‌ماند و کار می‌کند. دوم قرنتیان ۲:۱۲ نیز به همین مطلب اشاره دارد:

«چون به تروآس به جهت بشارت مسیح آمدم و دروازه ای برای من در خداوند باز شد». همچنین در یوحنا ۱۰:۱، ۲، ۹ این «در» خود مسیح است. آن که از این «در» وارد شود شبان است ولی کسی که از طریق دیگری وارد شود، دزد و راهزن. باید به خاطر داشته باشیم که این ما نیستیم که تصمیم می‌گیریم و ما نیستیم که زندگی دیگران را دگرگون می‌سازیم بلکه روح القدس است که «در» قلب مردم را باز می‌کند.

در ارتباط با مأموریت کلیسا معمولاً متی ۱۹:۲۸ خوانده می‌شود:

«پس رفته، همه امتها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید. و ایشان را تعلیم دهید تا همه اموری که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند. و اینک من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما هستم.» خلاصه مأموریت کلیسا در این آیات نمایان است. مژده رستاخیز به شاگردان، در انجیل متی با این مطلب پایان می‌یابد. شادی شاگردان باید توسط قدرت روح القدس به دیگران مژده داده شود (رومیان ۱:۱۶). باید به خاطر داشت که شادی کلیسا برای مسیح پیروز و زنده است که همیشه با ما خواهد بود.

بنابراین مسیح فرمان می‌دهد و به کلیسا رسالتی واگذار می‌کند. ما در زمان کلیسا قرار داریم، زمان میان صعود مسیح و بازگشت مجدد او. پس چون کلیسا و روح القدس هست، شهادت هم هست و باید این مأموریت را در این زمان به عهده گرفت و انجام داد.

جمله «شاگرد سازید» سه بار در انجیل متی تکرار شده که بار سوم در ۱۹:۲۸ است. لازم به توضیح است که عبارت «تعلیم دادن» در این آیه از انجیل متی، در واقع تعلیم یافتن توسط یک «رَبّی» است. رَبّی تنها معلم یا استاد که فقط تدریس کند، نیست، بلکه «رَبّی» یعنی کسی که گروهی از

شاگردان را جمع می‌کند و با آنها زندگی می‌کند و با زندگی کردن، به ایشان تعلیم می‌دهد. تربیت مسیحی یعنی آنطور که مسیح ربی بود و نسبت به شاگردانش رفتار می‌کرد.

شاگردان که عیسی رستخیز شده را دیدند، از بخشش، آشتی با خداوند و بنابراین آشتی با خود و دنیا، تجربه عمیقی داشتند. این تجربه بسیار عمیق را باید به افراد اعلام کرد تا در مسیح با خودشان، با خدا و با دنیا آشتی کنند. یوحنا ۲۰:۲۲ می‌گوید، همانطور که پدر عیسی را فرستاد، عیسی نیز شاگردان را می‌فرستد. آنها روح القدس را می‌یابند تا بخشش خدا را درک کنند و این تجربه خاص آشتی و آرامش را اعلام نمایند. تجربه آشتی با خدا ابتدا در تعمید و قبل از آن در ایمان به خلقت تازه، آزاد شدن و تجلی یافتن در مسیح پیروز و رستخیز کرده است. پس باید زندگی ما شریک شدن در راز او باشد. مأموریت کلیسا در اینجا منتشر ساختن این راز و این زندگی نوین است. طبق مزمو ۵:۱۰-۱۱ باید «قلب نوین» داشته باشیم، که توسط روح القدس این قلب نوین در ما به وجود آید و آن زمان است که می‌توانیم همانطور که مورد محبت خدا بوده ایم، ما نیز محبت کنیم. بنابراین سرچشمه مأموریت کلیسا محبت خدا است. باید در این راز محبت شریک شده، یکی شویم و دیگران را دعوت کنیم تا در این نور خیره شوند. پس نتیجه:

در هر چهار انجیل متفقاً اعلام می‌شود که اگر ما به رستخیز مسیح ایمان آوریم، پس مأموریت داریم. رستخیز را نمی‌توان از مأموریتی که در نتیجه آن ایجاد می‌شود، جدا ساخت، اما چگونگی انجام این مأموریت در هر انجیل متفاوت است، چون هر یک از انجیل، در کلیسا و محیطی خاص نوشته شده و بر پایه تجربه همان کلیسا است که کلام خدا را شنیده و در آن رنگ مخصوصی پیدا کرده است. البته باید خاطر نشان ساخت که این تجربه‌ها بر ضد هم نیستند بلکه مکمل یکدیگرند، چرا که از نور رستخیز مسیح می‌آیند و با قدرت روح القدس اجرا می‌شوند.

می‌توان این چهار روش مأموریت بر طبق انجیل را با اعمال رسولان مقایسه

کرد. اما در اینجا می‌توان چند سؤال مطرح کرد از جمله اینکه چرا رسولان پانزده سال تمام در اورشلیم ماندند؟ البته ممکن است که سفرهای کوتاه مدتی داشتند ولی بلافاصله به مرکز بر می‌گشتند. دلیل این امر چه بود؟ و چرا خود مسیح نیز همین کار را کرده بود؟

سؤال دوم: من شخصاً طبق کدام انجیل رفتار می‌کنم و در کجای این چهار ستون مقایسه قرار دارم؟

دیدیم که در انجیل چهارگانه طرز بیان مأموریت مسیح به شاگردان متفاوت است. گفته شده که این چهار انجیل، در واقع بیانگر یک مأموریت با دیدگاههای مختلف است که الزاماً باید نتایج تجربیات مختلف کلیساها را بیان کرده باشد. می‌توانیم از خود سؤال کنیم که چگونه امروز با این تجربیات، دعوت می‌شویم تا مأموریت عیسی را برعهده گیریم. با در نظر گرفتن انجیل مرقس و متی، مخصوصاً متی ۲۸:۱۹، به نظر می‌آید که مسیح فرمانی را صادر کرده و سپس می‌بینیم که در ابتدای کتاب اعمال رسولان خود مسیح نیز قبل از صعود می‌گوید که شاگردان «از اورشلیم به یهودیه، سامره و تمام امتها اعلام کنند» (اعمال ۱:۸).

اگر اینطور است، پس چرا آنها پانزده سال در اورشلیم ماندند. یعنی از سال ۳۰ میلادی تا سال ۴۵ که پولس اولین مأموریت خود را خارج از اورشلیم و سرزمین موعود انجام می‌دهد. در کتاب اعمال دوازده باب اول اختصاص به اورشلیم دارد، چون رسولان بلافاصله پس از هر مأموریت به اورشلیم باز می‌گشتند. آخرین قسمت مأموریت مسیح را (طبق اعمال ۱:۸) فقط یک نفر، یعنی پولس اجابت کرد، او در زندان و حبس و زنجیر بود و تا اقصای جهان یعنی تا روم رفت. اما لوقا به ما تذکر می‌دهد که به غیر از روم که در غرب قرار داشت، مشرق زمین هم وجود دارد. در زمان نزول روح القدس بر رسولان در اورشلیم، افرادی از تمام دنیا در آنجا جمع بوده‌اند که از آن جمله شرق نشینان بوده‌اند. بر طبق سنت کلیسا می‌دانیم که لوقا و یا کسانی دیگر

به مشرق زمین رفته اند، ولی در کتاب اعمال رسولان اسمی از آنجا نیامده است. در انجیل نیز، به غیر از انجیل متی که با حضور مجوسیان آغاز می شود، اشاره ای به افرادی که از دور دستها آمده اند نشده است. پس در میان رسولان پولس به «آن طرف دنیا» یعنی به روم می رسد (اعمال ۲۱:۲۷ تا ۲۸:۳۰). در اعمال ۲۸:۲۹-۳۰ پولس می تواند راز مسیح را در روم با اینکه در زنجیر است اعمال کند. در کتب خارجی، اعمال رسولان به دو بخش کلی تقسیم بندی شده است:

۱- کلیسا در اورشلیم از باب ۱ تا اول باب ششم، که انتخاب آن هفت یونانی تبار به عنوان شماس یا خادم کلیسا است و

۲- «اولین مأموریتها» است. یعنی تا باب ششم مأموریتی وجود نداشته است. از باب ششم تا باب سیزدهم باز هم مرکز کلیسا در اورشلیم است و اگر رسولی مثل پطرس یا دیگری به اطراف می رود، باز هم به مرکز یا اورشلیم باز می گردد. از باب سیزدهم تا پانزدهم می بینیم که برنابا و پولس با هدایت روح القدس از انطاکیه به بیرون فرستاده می شوند، ولی باز هم به اورشلیم باز می گردند و در جلسه یا مجمع رسولان که در اورشلیم برگزار می شود شرکت می کنند و سپس مأموریتهای خود پولس که گویی اجرای دستورهای مرقس و متی در رابطه با کلیسا است، آغاز می شود. این طرز مطالعه، می تواند کتاب اعمال رسولان را زیر سؤال ببرد، به چه دلیل؟ از باب ششم به بعد می بینیم که یک گروه نسبتاً مهم به وجود آمد که حاضر هستند برای مأموریت از اورشلیم بیرون بروند، یعنی آن هفت نفر که پشت سر آنها افرادی یونانی تبار وجود دارند که حاضرند به مأموریت بروند. از باب هشتم به بعد که در آن مرگ استیفان، اولین شهید مسیح گزارش شده، می بینیم که این افراد پراکنده شده و برضد آنان اولین جفاها اعمال می شود. این افراد پراکنده شده، به سامره، فینیقیه، قبرس و انطاکیه می روند. اما می بینیم که تا باب هفتم کتاب اعمال

رسولان در اورشلیم مانده اند، گویی تا باب هفتم، موضوع مأموریت کلیسا وجود ندارد. اما کتاب اعمال رسولان را می توان به نحوی دیگر خواند. مأموریت کلیسا برای لوقا در اورشلیم، اساسی تر و مهم تر از هر چیز دیگر بوده است و اگر اینطور نبود، مرحله دوم به وجود نمی آمد. ظاهراً این یازده رسول بعد از رستاخیز مسیح از فرمان او برای رفتن به تمام امتهای اطاعت نمی کنند و کاری انجام نمی دهند و حتی بعد از نزول روح القدس نیز در اورشلیم می مانند و تنها در این میان مجبور می شوند به سامره بروند (۸:۱۵). همانطوری که در اعمال ۹:۳۲ آمده است، پطرس به همه جا می رود ولی به صورت دید و بازدید و سپس به اورشلیم باز می گردد، ولی رسولان در اورشلیم می مانند. آیا دوازده رسول مانند مجلس سانهدرین (شورای عالی یهود) عمل می کردند؟ در پاسخ به این سؤال که چرا رسولان مدتی طولانی در اورشلیم ماندند، باید گفت که کلیسا می بایست ابتدا ستون محکمی داشته باشد. می دانیم که در کلیسا هرگز خودمان را این قدر حاضر و آماده احساس نمی کنیم که به بیرون برویم، چون کار در میان جماعت موجود در کلیسا هرگز به پایان نمی رسد تا اینکه به فکر بیرون رفتن از کلیسا و محله و شهر بیفتیم. اما این دلیل اصلی نیست، زیرا هیچ جماعتی خود را کاملاً آماده نمی داند. برای یافتن دلایل اعمال و رفتار رسولان باید به رفتار خود مسیح رجوع کرد. با این نگرش در می یابیم همان رفتار رسولان که در اورشلیم ماندند در مسیح نیز وجود داشت. او هیچ وقت بیرون از سرزمین موعود نمی رفت مگر برای تعلیم به رسولان. اگر از نظر جغرافیایی مأموریتهای عیسی را بررسی کنیم، می بینیم که او در محدوده ای کوچک حرکت کرده است. او به چند دهکده در اطراف دریاچه جلیل رفته و هیچ وقت به شهر تیریه که پایتخت این منطقه و در حال ساخته شدن توسط رومیها بود و به سنوریس که مرکز قانون رومیها محسوب می شد نیز سفر نکرده است. وقتی مسیح با رسولان درباره مأموریت صحبت می کرد (متی باب دهم) به آنان گوشزد می کند که به سوی امتهای نروند و به سوی «گوسفندان گمشده اسراییل» بروند: متی ۱۰:۵-۶. خود عیسی نیز وقتی که

با زن کنعانی ملاقات می کند به او می گوید «تا موقعی که فرزندان گرسنه هستند درست نیست که چیزی به سگها داده شود!» و به زن سامری هم با تندی می گوید که «نجات از یهود است!» پولس نیز در شهرهای مختلف ابتدا به سراغ کنیسه می رفت و در آنجا موعظه می کرد و معمولاً پس از دو سه بار او را می گرفتند تا سنگسارش کنند و بعد به جایی دیگر می رفت و باز هم از یهودیان شروع می کرد (اعمال ۱۳:۵؛ ۱۳:۴۴؛ ۱:۱۴؛ ۱۳:۱۶؛ ۱۷:۱۰-۱۷:۱۸؛ ۴:۱۹؛ ۸:۱۹؛ ۱۷:۲۸؛ ۲۳) حتی وقتی که به روم می رسد، اول با یهودیان تماس می گیرد و کلام خدا را در کنیسه آنها اعلام می کند. پولس خود دلیل این عملکرد را در نامه به رومیان ۱۱:۲۹ بیان می کند: «زیرا که در نعمت ها و دعوت خدا بازگشتن نیست».

یعنی خدا این قوم را انتخاب کرده و پشیمان نشده است و حتی پس از مرگ و رستاخیز مسیح این قوم حق تقدم دارد. این نحوه عمل را نباید نوعی استراتژی دانست که برای زودتر رسیدن به هدفی مشخص برقرار شده باشد، بلکه این اراده خدا است که قوم یهود را برگزیده است. اما نباید فراموش کرد که این موضوع تنها بیانگر حق تقدم است نه محرومیت دیگران. در این ارتباط می توان به اعمال ۳:۲۶ و رومیان ۱:۱۶؛ ۲:۹-۱۰؛ ۱۱:۱؛ ۱۸، ۲۴ مراجعه کرد.

رومیان ۱:۱۶، «زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چون که قوت خدا است، برای نجات هر کس که ایمان آورد، اول یهود و پس یونانی».

رومیان ۲:۹-۱۰، «و عذاب و ضیق بر هر نفس بشری که مرتکب بدی می شود، اول بر یهود و سپس بر یونانی؛ لکن جلال و اکرام و سلامتی بر هر نیکو کار، نخست بر یهود و بر یونانی نیز».

طبق اراده خدا، قوم یهود اول در دادگاه حاضر خواهد شد، اگر بد رفتاری کرده و اراده خدا را رد نموده باشد، ابتدا آنها باید محکوم شوند و سپس امتها؛ و همچنین است درباره جلال، اکرام و فیض، اول بر یهود و بعد بر امتها. دقت کنید که واژه «اول» چه معنایی دارد:

رومیان ۱:۱۱، «پس می گویم آیا خدا قوم خود را رد کرد؟ حاشا! زیرا که من نیز اسرائیلی از اولاد ابراهیم از سبط بنیامین هستم». خدا که از اول ابراهیم را برگزید، امروز هم چنین می کند.

رومیان ۱۸:۱۱ و ۱۱:۲۴-۱۸، «بر شاخه ها فخر مکن و اگر فخر کنی تو حامل ریشه نیستی بلکه ریشه حامل تو است».

«ریشه» در این آیه، قوم یهود یا قوم برگزیده خداست.

رومیان ۱۱:۲۴، «زیرا اگر تو از زیتون طبیعی بری بریده شده، برخلاف طبع به زیتون نیکو پیوند گشتی، به چند مرتبه زیادتر آنانی که طبیعی اند در زیتون خویش پیوند خواهند شد».

ریشه همان است و تاک خداوند همان؛ و مسیح می گوید: «نجات از یهود است». درخت زیتون درختی که خدا کاشته و ما به آن پیوند زده شده ایم. برطبق گفته پولس روزی که قوم اسرائیل از گناهشان برگردند، آن روز، روز خداوند خواهد بود. بعضی از این شاخه ها که مسیح را رد کردند، بریده شده اند تا ما بتوانیم به جای آنها پیوند زده شویم. آیا مرکزیت قوم برگزیده و جنبه جهانی محبت خدا با هم در تضاد هستند؟ یا اورشلیم و قوم برگزیده مرکز است و همه باید در خدمت آنها باشند یا چون خدا یکی است و محبت او کامل است، آیا او باید این قوم را فراموش کند تا نجات به همه تعلق گیرد؟ در عهد قدیم در کتاب اشعیا ۶۰:۱-۵ آمده است:

«برخیز و درخشان شو (منظور اورشلیم) زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است. زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید اما خداوند بر تو طلوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهر خواهد شد. و امتها به سوی نور تو و پادشاهان به سوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد. چشمان خود را به اطراف خویش برافراز و ببین که جمیع آنها جمع شده، نزد تو می آیند. پسرانت از دور خواهند آمد و دخترانت را در آغوش خواهند آورد. آنگاه خواهی دید و خواهی درخشید و دل تو لرزان شده، وسیع خواهد گردید، زیرا که توانگری دریا به سوی تو گردانیده خواهد شد و

دولت امتهها نزد تو خواهد آمد».

خطاب اشعیا به دختر صهیون، یعنی به اورشلیم است. همگان به سوی آن نور خواهند آمد، ولی این نور چیست؟ در اشعیا ۶۰:۱۹ پاسخ را می‌یابیم: «و بار دیگر آفتاب در روز، نور تو نخواهد بود و ماه با درخشندگی برای تو نخواهد تابید زیرا که یهوه نور جاودانی تو و خدایت زیبایی تو خواهد بود». مکاشفه ۲۱:۱۲-۱۳، «و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه‌ها دوازده فرشته و اسمها برایشان مرقوم است که نامهای دوازده سبط بنی اسرائیل باشد. از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه و از مغرب سه دروازه».

بنابراین همه باید به سوی آن مرکز محبت خدا بیایند (اشعیا ۲:۲-۴؛ ۴۲:۶؛ ۴۵:۱۴-۱۷؛ ۵۵:۳-۵؛ ارمیاء ۱۲:۱۵-۱۶؛ ۱۶:۱۶-۱۹؛ ۲۱:۳-۹؛ ۱۰-۹؛ زکریا ۲:۱۵؛ ۸:۲۰-۲۴؛ ۱۴:۹-۱۶ و مزمو ۸۷). این آیات درباره روز عظیم خداوند، جمع‌آوری محصول و آخر زمان است. پس رسولان در ارتباط با آمدن روز خداوند فرستاده شده‌اند.

زکریا ۱۴:۹-۱۷، «و یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز یهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد. و تمامی زمین از جَبَع تا رَمُون که به طرف جنوب اورشلیم است متبَدَل شده، مثل عَرَبَه خواهد گردید و (اورشلیم) مرتفع شده، در مکان خود از دروازه بنیامین تا جای دروازه اول و تا دروازه زاویه و از برج حَنْئیل تا چرخش پادشاه مسکون خواهد شد. و در آن ساکن خواهند شد و دیگر لعنت نخواهد بود و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد. و این بلایی خواهد بود که خداوند بر همه قوم‌هایی که با اورشلیم جنگ کنند وارد خواهد آورد. گوشت ایشان در حالی که بر پایهای خود ایستاده باشند کاهیده خواهد شد و چشمانشان در حدقه گذاخته خواهد گردید و زبان ایشان در دهان کاهیده خواهد گشت. و در آن روز اضطراب عظیمی از جانب خداوند در میان ایشان خواهد بود و دست یکدیگر را خواهند گرفت و دست هر کس به ضد دست دیگری بلند خواهد شد. و یهودا نیز نزد اورشلیم

جنگ خواهد نمود و دولت جمیع امتهای مجاور آن از طلا و نقره و لباس از حد زیاده جمع خواهد شد. و بلای اسبان و قاطران و شتران و الاغها و تمامی حیواناتی که در آن اردوها باشند همچنان مانند این بلا خواهد بود. و واقع خواهد شد که همه باقی ماندگان از جمیع امتهایی که به ضد اورشلیم آیند هر سال بر خواهند آمد تا یهوه صباوت پادشاه را عبادت نمایند و عید خیمه‌ها را نگاه دارند. و هر کدام از قبایل زمین که به جهت عبادت یهوه صباوت پادشاه بر نیایند، بر ایشان باران نخواهد شد».

خدا یکی خواهد بود و تمام امتهای جهان او را عبادت خواهند کرد و بنابراین به سوی اورشلیم خواهند آمد. در انجیل نیز خود خداوند به چنین مطلبی اشاره کرده است:

متی ۸:۱۱، «و به شما می‌گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده و در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحق و یعقوب خواهند نشست». وقتی خدا تصمیم می‌گیرد انسانیّت ما را بر عهده بگیرد، به اجبار یک قوم را انتخاب می‌کند، لوقا ۱۳:۲۹ و یوحنا ۱۱:۵۰-۵۲.

یوحنا ۱۱:۵۰-۵۲، «و فکر نمی‌کنید که به جهت ما مفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طائفه هلاک نگردند». و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود، نبوت کرد که می‌بایست عیسی در راه آن طائفه بمیرد؛ و نه در راه آن طائفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند».

فرزندان خدا فقط در قوم یهود نیستند، البته اول یهودیان وعده‌ها را دریافت کردند، اما مسیح در راه همه قربانی شده است. در نهایت تمامی امتهای برای داوری در روز خداوند در مسیح جمع خواهند شد (متی ۱۳:۳۶).

یهودیان برقراری ملکوت و آمدن مسیح را برای رهایی قوم برگزیده می‌دانستند. هدف مأموریت قوم برگزیده جمع‌آوری همه است. باب دوم اعمال رسولان هدف مأموریت ما است، باید تعلیم داده، تعمید دهیم. اولین مأموریت و اعلام کلام خدا به ایمان آوردن سه هزار نفر انجامید و منجر به

تشکیل گروههایی شد که در محبت همه چیز را تقسیم می کردند و در راز نان و جام شریک می شدند. باید در نظر گرفت که اتحاد هدف نیست، بلکه اتحاد به عنوان دعوتی برای جمع آوری دیگران است که همه یکی باشند. بنابراین اتحاد هدف نیست بلکه وسیله ای برای شهادت کلیسا و جمع آوری همه در تثلیث مقدس است (یوحنا ۱۷:۲۱).

در آسیا و در کشور ما اولین اعلام مژده مسیح توسط مسافرینی که به سوی چین برای تجارت می رفتند، داده شد. بعدها گروهی از مسیحیان حتی با خود اسقف از انطاکیه به مازندران یا گیلان می رفتند. این گروه های کلیسایی در میان مردم زندگی می کردند و شهادت می دادند و با تمدن بومی خو گرفته، یگرننگ شده و کلیسای محلی را به وجود آوردند. این رویه تا قرن سیزدهم ادامه یافت. اما درباره اینکه چرا در ایران دیر وجود ندارد باید گفت که از قرن پانزدهم به بعد، مقابله با خطر مغولها و ارتباط با اروپا باعث شد که کلیسای اروپایی به مشرق زمین بیاید. کاتولیک ها نخست آمدند و کوشش کردند تا مسیحیان محلی، مغول ها، ایرانی ها، ترک ها و غیره را از کلیسای خود جدا کرده و کلیسای کاتولیک تشکیل دهند. این یکی از اهداف دومینیکن ها و فرانسیسکن ها در قرن پانزدهم بود. در میان مسیحیان محلی نیز گرایشی به سوی اروپایی ها برای دفاع در برابر حمله افراد غیر مسیحی پیدا شد زیرا غیر مسیحی ها به دلیل جنگهای صلیبی رفتاری خشن بر ضد کلیساهای محلی داشتند. در قرن نوزدهم از کلیساهای مختلف اروپا افرادی به ایران آمدند، از آن جمله میسیونرهای خارجی بودند که گروههایی از مسیحیان محلی را به کلیسای خودشان جذب کردند. این افراد مدارس و بیمارستان هایی برپا کردند و تمدن خارجی را در ایران رواج دادند. در نتیجه، به مرور مسیحیان محلی به آن نقاط، یعنی به اروپا مهاجرت کردند. بنابراین به جای اینکه کلیساهای ایران با تمدن ایران خو بگیرند با این تمدن، غربیه تر شدند، پس نتیجه کار میسیونرها تفکیک و دوری از مأموریت واقعی کلیسا بود.

امروز چطور؟ آیا حق تقدّم را به کلیسای محلی می دهیم؟

البته ناگفته نماند که میسیونرها از اینکه می دیدند با تفرقه نمی توانند میوه بیاورند، رنج می بردند. بنابراین کوشش برای اتحاد کلیساها در حدود سال ۱۹۱۰ آغاز شد. مجمع اسقفان واتیکان دوم در کلیسای کاتولیک نیز به اتحاد کلیساها اهمیت به سزایی داد و از آن پس در کلیسای کاتولیک، اتحاد اهمیت فوق العاده پیدا کرد، حتی گفتگو با ادیان دیگر نیز مطرح شد. در سال ۱۹۹۳ در بلموند (دهکده ای در کوهستانهای لبنان) جلسه ای با شرکت نمایندگان کلیسای ارتدکس و کاتولیک در خصوص رفتار میسیونرها برپا شد. نتیجه این جلسه این بود که اگر همدیگر را مسیحی می دانیم و برادر و خواهر هستیم، پس حق نداریم از دیگر کلیساهای افرادی را در کلیسای خود جذب کنیم. البته افراد آزاد هستند ولی ما حق نداریم که آنها را به سوی خودمان جذب کنیم، چون یک ایمان، یک راز کلیسا و یک تعمیم داریم. طبق رومیان ۹:۶ اسراییلی های واقعی همان اسراییلی هایی هستند که مسیحی شدند که پایه کلیسای اولیه در اورشلیم و جاهای دیگر محسوب می شدند. اسراییل واقعی در این کشور نیز همان کلیسای محلی ایران است. ریشه مستقیم کلیساها نه فقط در اینجا بلکه برای نمونه در کلیسای سریانی نیز یهودیانی بودند که مسیحی شدند. بنابراین باید کوشش کرد که این تقدّم را در نظر گرفته بگوییم که «نجات از یهود است». اما همچنین باید گفت که «مسیح نجات دهنده عالم است»، نه فقط متعلق به یک قوم یا یک نژاد. پس جمع شویم و نور خداوندی که ما را جمع کرده به دیگران هم بدهیم و دیگران را نیز دعوت کنیم، اما در احترام نسبت به کار خداوند و با تکیه بر او نه فقط بر عمل خودمان.